

# ایشیق

ایشیق نشریه سی بئشینجی سای  
نشریه ایشیق شماره پنجم

"تاریخین اونودان میلت اونو تیکرار ائتمگه مجبور دور"  
ضرورت فدرالیسم  
ضرورتهاي پرداخت به سنت  
زبان معیار  
فرش آذربایجان  
آذربایجان بهشت عدن و محل هبوط حضرت آدم(ع)  
میخ آخر بر تابوت نظریه ی "آریا ساز"  
تاوان آزادی خواهی  
21 آذر، شمعی خاموش بر مزار آزادی  
جنبش مشروطیت در خوی  
علامه محمد تقی جعفری  
بابا صفری و تدوین تاریخ دارالارشاد  
ابوالقاسم نباتی  
ایشیقلی پنجره لر  
دردلشمه: آنادیل

## "تاریخین اونودان میلت اونو تیکرار ائتمگه مجبور دور"

تاریخ هر میلتین کیملیگیندن آیریلمايان بیر بؤلوم اولدوقجا، دشمن لر الینده ده  
بیر یاخچی قولچاق اولور. بو عیلت تاریخی واقعه لرین درین و نجه قاتلی  
اولدوغلارینا گوردیر.  
بو اساسدا اورتا عصیر لردن بری اؤزلیکله کئچمیش یوز ایلدن سونرا، قلم باشقا  
سینین الینده اولورسا، نجور ایسته دیگی کیمی اوینادیب و تاریخ اولایلارین اوز  
ایسته دیگی کیمی یازیب و تانیتریب. بئله لیکله آذربایجان میلتینین تاریخی  
اؤزلیکله چاغداش تاریخی، دشمنلرین ترسه، یاراسیز و گئیش تبلیغاتلارینا  
گوره دیری و گرگی قدر ایندیکی نسله تانیدیلمامیش و توهمنلر و تحریفلرین توز  
- تورپاغی اونون اوزوندن آرینمیشدیر. ایندیسه تاریخیمیزی بیر ده باشدان  
اوخومالی و اونو دوزگون و بیلم سل یول لاریلا آراشدیمالیق .  
آذربایجان تاریخینی آراشدیرمادا چاغداش تاریخین اؤنملی رولو وار. بو تاریخین بو  
گونکی میلی حرکتیمیزده ان اؤنملی رولو اولدوغونا گوره، اونلاری اولدوق لاری  
کیمی آراشدیریب و اونلاردا اولار درس لردن فایدالانمالیق. بللی دیر کی هر  
حرکتین منفی و موثیت نوکته لری واردیر. بوتون آراشدیریمی و اؤنچول لرین  
بورجور بو نوکته لری تاییب و اونملاری آنالیز ائتمکدیر.  
آذربایجان میلتی چاغداش ایلاهی بنین تجرویه سینده، «مشروطیت اینقیلابی»  
یئرلشیر. تاسوفله بو اینقیلاب دا اوغوللاری نین قهرمانلیق و جانان کئچمه و  
فیکری و حماسی حیمایتلری ایله بئله اینحرافا چکیلدی و گئریچی لر و اوز  
دیشمیش موسستیدلر اونو مصادیره ائدیپ، منیمسه دیلر و بو مظلوم میلتین  
قهرمانلارینی غوربت دیاردا شهید ائدیله. بو ایش بو بیر طرفدن اونلارین زیرنگ  
اولدوغلارینی گورستسه، باشقا طرفدن ده بیزیم تنبل اولوب بو ساحه ده آزاراق  
چالیشماغیمیز نیشانه سی دیر.  
هائله بو میلت چاغداش توپلومسال و سیاسال مبارزه سینده شیخ محمد  
خیابانی کیمی آزادیخواه، قهرمان، شجاعتلی و یورولماز روحانی نین

قالخینماغینی گور - گوتور ائدیپ کی اوز شهادتی ایله قهرمانجاسینا دایناماق و فخر ایله یاشاماق یولونو اونا گؤستریب. و بو حرکتده اونا تاي حرکت ار کیمی هله دوزگون آنالیز اولماییب. بو ساحه چالیشماغا چوخ یئر وار و آذربایجان چاغداش تاریخینده 21 آذر حرکاتی (آذربایجان دموکرات فیرقه سینین میلی حوکومتی) او مظلوم و اونملی اولایلایدانیر و بو حرکتی بیلیم سل یول لاریلا آراشدیریپ و بو گونکی نسله بو حرکتین ماهیتین و آماجینی تانیبیرماق بو گون بو حرکت اوغروندا چالیشانلاری بورج لاری دیر .

21 آذر حرکتی و اوندان باش وئرن آچی و شیرین حادثه لر گنیشلیگی، آذربایجان میللتی نین یاشاییشیندا اولدوقجا ائتگی سی، بو واقیعه دن سونرا مرکز حوکومت و دوولتترین آذربایجان خصوصوندا توتدوغو سیاستلر، حرکتین آماجلار و ایستکلری علیهینه اون ایللرله اولدوقجا منفی تبلیغاتین گنیشلیگی، حرکت و اونون رهبرلری نین ماهیتی، عملکردی، ندن بو حادثه ده 30000 - دن آرتیق شهید اولوب و 100000 غوربت دباریندا دیدرگین دوشمک قونولاری بو گون آراشدیریجی و موحقق لریمیزین گؤزلری اونوندیر و اونلارین هامیسینی بو قونولار بارده چالیشماغی دینله بیرلر.

اولسون شاعیر لریمیز، یازیچیلاریمیز، رسام لاریمیز چاغداش تاریخی میزی اولدوغو کیمی ثبت ائدیپ و مظلوم میلتمیزه تانیبیرسینلار

ایشیق بوتون یازیچی لاریمیزی بو قول لاردا چالیشماغا چاغیراراق بو قونولاردا چالیشماغینی اوزونه بوج سانیب و گلن سایب لاردا بو ساحه لرده آرتیقراق چالیشماق سؤزونو وئریک بوتون موحقق لرین یازی لارینی گؤزله بیر.

یازنین سونوندا 21 آذر حرکتی نین خاطیره سینینی عزیزله ییب و میلتمیزین سعادت و باشی اوجالیغی اوچون صادیقانه آددیم آتان بؤیوک اینسانلارین مقامینا احترام ائدیریک.

## ضرورت فدرالیسم

تایماز نظامی

با در نظر گرفتن بافتهای قومی و ملی، شرایط جغرافیائی، خصوصیات فرهنگی ایران، استقرار سیستم فدرالی پاسخ منطقی به نیاز عصر کنونی و راه حل منطقی اختلافات قومی و زبانی می باشد که دسترسی به آن کشور را به سوی عدالت اجتماعی و دموکراسی سوق میدهد

جنگ جهانی اول که به منظور دستیابی به مواد خام، بازارهای فروش و تقسیم مجدد کره زمین جهت غارت ستمگرانه ملتها، بین امپریالیسم آغاز گردیده بود با نتایج جالب و پیش بینی نشده ای پایان یافت. در یک ششم کره زمین حکومت کارگری بر سر جای امپراطوری استعمارگران تزاری استقرار یافت و در اکثر نقاط جهان حکومتهای کارگری اوج دوباره گرفت و سرمایه داران که از مشاهده افول قدرت خویش دچار وحشت و هراس شده بودند برای حفظ و ادامه فرمانروایی ظالمانه خویش انجام دو امر اساسی - سرنگونی حکومت شوروی و سرکوبی جنبش ها و نهضت های کارگری - را وجهه همت خود قرار دادند در فاصله بین دو جنگ جهانی هسته اصلی کلیه اقدامات فاتحان جنگ جهانی اول را انجام این دو امر اساسی تشکیل داد.

لذا اینها موفق شدند علاوه بر به قدرت رساندن فاشیسم در آلمان و ایتالیا، نهضت های کارگری را از بین ببرند اما چون از نشر افکار سوسیالیستی و احتمالاً برقراری حکومت های کارگری دیگری در کنار شوروی بیم داشتند بعد از شکست مداخله نظامی، تصمیم به کشیدن خط زنجیری از کشورهای ضد شوروی به نام "کمربند قرنطینه" دور اتحاد جماهیر شوروی گرفتند ایران به عنوان یکی از گزینه های مطرح برای این مورد بود لذا می بایستی ایران که از سده هجدهم میلادی به بازار جهانی سرمایه داری پیوسته و به یکی از سرزمین های مهم واقع در سر راه اروپا و آسیا درآمده بود، مناسبات ارباب - رعیتی و پس مانده های روابط خان خانی (فتودالی) را از بین برده و راه را برای مناسبات نوین سرمایه داری هموار می ساخت.

پس از مقاومت سرسختانه و شرافتمندانه سلطان احمد شاه قاجار در برابر نقشه های استعماری امپریالیسم که آرزوهای آنان در بر باد باد و اجازه سلطه بیگانگان بر کشور مان را نداد .

ولی چندی نگذشته احمد شاه و بطور کلی کشور ایران تاوان دفاع

شرافتمندانه خود را پس داد استعمار پس از چندین سال فعالیت در زمینه شناخت فرد مورد نظر که از هر جهت تابع سیاستهای دیکته شده آنها باشد رضا پالانی را، که بوسیله سیر "اردشیر ریپورتر" عضو سرویس اطلاعاتی انگلیس، کشف و تربیت شده بود با کودتای شوم سوم حوت (اسفند) بر این کشور تحمیل کردند.

بدین گونه با روی کار آمدن رضاخان و اتخاذ سیاست دیکته شده استعمار انگلیس جهت حل ریشه ای استیلا بر ایران، بر طرف کردن مقاومت در برابر این استیلا از طریق طراحی و اجرای کلان پروژه خویش مبنی بر تغییر یکباره آنتیک حاکمیت و دگرگون کردن تدریجی بافت قومی کشور تصمیم گرفت. تقسیمات کنونی کشور جایگزین "ممالک محروسه" - فدرالیسم سنتی - گردید . بدین ترتیب تقسیمات کنونی کشور، که بدون توجه به ویژگیهای جامعه ایرانی و به منظور جلوگیری از نفوذ و گسترش تفکر کمونیسم اتحاد جماهیر شوروی و جهت تامین اهداف استعمار، توسط امیر یالیسم غرب جهت ایجاد یک حکومت دیکتاتوری کاملاً متمرکز (سانترالیسم) بوجود آمده است جوابگوی مشکلات و نیازمندیهای اساسی مردم نمی باشد و تداوم وضعیت فعلی سیستم تقسیمات کشوری که مبتنی بر تمرکز شدید اداری - سیاسی است موجب عقب ماندگی بیشتر کشور خواهد گردید. به همین خاطر تغییر در وضعیت کنونی کشور امری لازم و ضروری میباشد بطوریکه خود مسئولان بلند پایه کشوری هم به این اصل پی برده و سعی در جایگزین کردن طرحی بهتر و همه جانبه بجای تقسیمات کنونی کشور دارند(1) در ولی باید این تغییر و تحول طوری باشد که خود مشکل دیگری ایجاد نکند و به حل مشکلات ملی و قومی و از همه مهمتر به رفع ستم ملی بر اقوام و ملل غیر حاکم کمک نماید .

لذا با توجه به گونه های متکثر قومیت ها و فرهنگ ملی در این سرزمین از یک سو و از دیگر سو با الهام از دین مبین اسلام و توصیه و تاکید صریح امیرالمومنین علی (ع) در فرمان معروف اش به مالک اشتر، فرماندار مصر، یکی از ایالات جامعه اسلامی، در می یابیم که سیستم فدرال به عنوان آلت ناتو و دارا بودن قابلیت های جایگزینی اش در مقایسه با روشهای سیاسی و اجتماعی دیگر و تواناییهایش در پاسخگویی و تحقق بخشیدن به اراده انسان، آزادی، صلح و عدالت اجتماعی می تواند گره گشای مشکل کنونی ایران باشد

آری! چهارده قرن قبل یعنی زمانیکه در اروپا تفتیش عقاید توسط مدعیان انحصاری کلیسا و گزینش خرد ستیز از ابزار های متدوال حکومت بشمار میرفت حضرت علی (ع) چنان منشور فرا زمانی و فرا مکانی صادر نموده و در آن بیش از دوسوم امور جامعه به خود مردم واگذار شده است. بدیهی است آنچه امروزه در کشورهای دمکراتیک فارغ از عناوین سلطنتی و جمهوری که در قالب فدرالیسم اداره میشود جز اختلاف در شیوه سیستماتیک و متدیگ حاصل چنان رهنمود های ژرف مولای متقیان میباشد.

#### تعریف فدرالیسم

کلمه فدرالیسم ریشه در کلمه فتودال لاتین دارد که به معنای قرارداد و معاهده است. فدرالیسم دکترین جوامع مدرن فدرال است که اولین بار در جریان جنگهای استقلال آمریکا وارد فرهنگ سیاسی شد و با تشکیل یک حکومت فدرال متشکل از سیزده ایالت واقعیت پیدا کرد. دکتر ابوالفضل قاضی در کتاب "حقوق اساسی و نهادهای سیاسی" می آورد: فدرالیسم یعنی بهم پیوستن جماعات متمایز انسانی، در نظام فدرال دو گرایش متضاد با هم آشتی داده میشود اول علاقه به خود مختاری دوم کشش بسوی تشکیل یک جامعه کل که همه جماعات عضو را دربر گیرد از زاویه دیگر فدرالیسم ارضا کننده حس استقلال طلبی ملتها ی داخل جامعه در قالب ضرورت به توسعه کمی و کیفی میباشد.

" امروزه کشور هایی چون هند، اتریش، سوئیس، آلمان، کانادا، مکزیک سوئد برزیل، کلمبیا، جمهوری آرژانتین، کامرون، اوگاندا، نیجریه، تانزانیا و... بصورت فدرالی اداره میشوند. " واحدهای ترکیب دهنده کشور فدرال گاهی نظیر کانادا، آفرقایی جنوبی آرژانتین، استان نامیده میشود گاهی چون سوئیس نام کانتون بخود میگردد و گاهی هم مانند آمریکا شمالی، برزیل، استرالیا زیر عنوان ایالت نامیده میشود و موافقی هم در کشوری چون آلمان لندر نامیده میشود . ایده فدرالیسم از اوایل قرن بیستم همزمان با انقلاب مشروطیت وارد ایران شده و در انقلاب مشروطیت بصورت قانون "انجمن ایالتی و ولایتی" رسمیت

یافت ولی متأسفانه فقدان تجربه دموکراسی و دخالت نیروهای بیگانه که باعث به قدرت رسیدن رضا پالانی شد آرزوهای مشروطه خواهان را بر باد داد.

### چرا فدرالیسم؟

در قرن بیستم شیوه های متعدد و متنوعی از حکومت و اداره کشورها در مناطق مختلف جهان تجربه شد که هرکدام مشکلات و تنگناهای مخصوص خودش را دارا بود ولی تاریخ دوپست ساله نظامهای فدرالی از آغاز تا کنون، در کشورهای متعددی چون آمریکا، اتریش، آلمان، کانادا، مکزیک، برزیل، آرژانتین، هند، پاکستان، آفریقای جنوبی، استرالیا و کشورهای پادشاهی اسپانیا و بلژیک نشان داد که سیستم فدرالی برای تامین عدالت اجتماعی و تعمیم دموکراسی، رهیافتی موثر بسوی جامعه مدنی میباشد که از مجموع ظرفیتهای و استعدادها ی ملت به نفع کشور استفاده می شود. در ضمن تا کنون هیچ یک از این کشورها سیستم فدرالی خود را کنار نگذاشته اند، چون کارآیی و توانمندی آن را در عمل آزموده و جواب بهتری گرفته اند و حتی برخی کشورها تا آن حد موفق بوده اند که شاهد هیچ گونه چالش و تنش در فرایند اداره فدرالی آن حکومت نبودیم.

در کشور ما نیز با توجه به تجربیات صد ساله حکومت متمرکز و مشاهده عینی نتایج آن و با در نظر گرفتن بافتهای قومی و ملی شرایط جغرافیایی خصوصیات فرهنگی ایران، استقرار سیستم فدرالی، پاسخ منطقی به نیاز عصر کنونی و راه حل منطقی اختلافات قومی و زبانی می باشد که دسترسی به آن کشور را به سوی عدالت اجتماعی و دموکراسی سوق میدهد از ضرورت های داخلی بر وجود فدرالیسم که بگذریم اکنون نظام بین المللی وارد عرصه جدیدی شده است و سیاست محوری تبدیل به اقتصاد محوری گشته و اکثر کشورها کم و بیش سیاستهای عدم تمرکز در پیش گرفته و یا خواهند گرفت. تا در جزء جهانی شدن (لگوبالیزاسیون) از سایر کشورها عقب نمانند و شرکتهای چند ملیتی را هم برای سرمایه گذاریهای صنعتی و ... راغب نمایند. امروزه تحت تاثیر جهانی شدن سازمان ملل متحد دیگر منحصرأ صلح و امنیت بین کشورها را دنبال نمی کند. بلکه به دنبال حفظ صلح و امنیت و رعایت حقوق بشر درون کشورها نیز می باشند و به همین دلیل کشورهای منطقه را به چالش می خوانند و فدرالیسم را به عنوان الگویی برای غلبه بر مشکلات و گرفتاریهای چند قومی منطقه ارائه می دهند بیشتر دولتهای منطقه نیز دریافته اند که هر چه بیشتر مواضع و اندیشه های جهان اتخاذ کنند از حمایتها و پشتیبانیهای معنوی و مادی جامعه جهانی بر خوردار خواهند بود. دغدغه واهی مخالفین

طرح مسئله فدرالیسم در ایران در محافل سیاسی و اجتماعی نگرانیها و دغدغه هایی را نیز برانگیخته است عمده دلیل مخالفین این طرح "دلایل امنیتی و خطرات ناشی از این مسئله برای امنیت ملی" می باشد که مخالفین فدرالیسم اجرای آن را مساوی با برانگیخته شدن علایق قومی و محلی و در نتیجه خدشه دار شدن تمامیت ارضی مملکت تلقی می کنند به عقیده این عده حکومت فدرالی به نوعی به تقسیم وفاداری شهروندان می پردازد که در این سیستم شهروندان بیشتر به منطقه، قومیت یا زبان محلی و قومی وفادار شده و نسبت به مرکز منفعل و بی اعتنا می شوند طبق نظریه این گروه چنین نظامی بزرگراهیهای جدایی خواهانه را در واحد ها و ایالت های بوجود آورنده می پراکند.

این عقاید دارای ترس شدید و همگانی واهی از قومیتها و در همگرایی کامل با جامعه توده ای (با مشخصه همسان سازی) و حکومتهای یونیتاری و تک ساخت (با وجه بارز تمرکز) و در معین حال تضاد و تناقض کامل با الگوی جامعه مدنی، پلورالیسم و از همه مهمتر فدرالیسم می باشد.

بدیهی است همسان داشتن سیستم فدرالی با تجزیه کشور و بر چسب تجزیه طلبی به جانبداران این سیستم یک پندار ناشی از قراردادهای و عاداتی اقتدار گرایانه است که برخی بدان توسل می جویند. تا کنون در هیچ یک از کشورهای دارای سیستم فدرال دیده نشده که این ساختار آنجا را بسوی تجزیه سوق داده باشد که بر خلاف این پندار، سیستم فدرالی ضامن استقلال، وحدت ملی، تمامیت ارضی و حاکمیت ملی در کشور می باشد چرا که در این سیستم نه دولت مرکزی قادر است فرهنگ خاصی را تحمیل کند و نه مقامات محلی می توانند فرهنگ محلی را جایگزین کنند و در چنین رژیمی دولت ها باید شرایط روانی و مادی پذیرش فرهنگ محلی را فراهم آورند فرهنگ محلی وقتی پذیرفته می شود که از یک سو آفرینندگانی داشته باشد

و از سوي ديگر معرفي كنندگان. و گرنه فرهنگ محلي بصورت فولكلوريك باقي مانده و پس از مدتي در فرهنگ ملي مثله حل خواهد شد . تجريات جهاني نشان ميدهد كه فدراليسم مدرن ترين ، پايدار ترين ، صلح آميزترين راه حل مساله ملي است .

#### فدراليسم ايراني

كشور هاي فدرال اگر چه داراي ويژگي هاي مشترك در قانون اساسي هستند اما شكل يگانه اي از دولت فدرال وجود ندارند و نظام فدرال چه در قوانين اساسي و چه در ميزان خودمختاري فرهنگي كه ا يالات عضو از آن برخوردارند با هم تفاوت دارند بطوريكه مي توان گفت هيچ دو دولت فدرال وجود ندارد كه در جزئيات چهار چوب قانوني شان يكسان باشند .

هر كشور با توجه به اوضاع و احوال اجتماعي، تاريخي و اقتصادي خود، راه ويژه اي را برگزيده است . تقليد از نوع حكومت كشور هاي ديگر كه تاريخ و فرهنگشان با ما يكي نيست جز شكست ثمري ندارد . در جهاني كه اغلب اختلافات و درگيريها در داخل كشورهاست نه در گيريهاي بين المللي، تقليد كوركورانه از كشورهاي ديگر سبب بروز فاجعه مي شود حوادث يوگسلاوي شاهدي صادق بر اين تقليد است زيرا فدراليسم اگر با تاريخ و فرهنگ جامعه سازگاري نباشد فاجعه آور خواهد بود  
طرح نظام فدرالي در ايران هم بايد با شرايط ملي ، مذهبي ، قومي و بافتهاي اجتماعي كشور انطباق داشته باشد و ميهن مان بنابر جغرافياي خاص فرهنگي و راه كردهاي ويژه سياسي و نظامي ، سيستم فدرالي خاص خود رامي طلبد .

در گزينش روش فدراليسم عوامل مختلفی دخالت دارند همانند عوامل جغرافيايي ( وسعت زمين ) ، عوامل اقتصادي ( در نظر گرفتن منابع خاص هر قسمت كشور ) و عوامل سياسي ( وجود خطر مشترك ) ، عوامل انساني ( چند گونگي گروههاي بشري در داخل خاك كشور ) . وضعيت اقليمي و آب و هوايي، وجه مشترك ويگانگي فرهنگي (فولكلور، رسم و رسوم سنتي، موسيقي)، قابليتهاي صنعتي، كشاورزي، بازرگاني، خدماتي، آموزشي... و... اگر فدراليسم را از نظر گوناگونگي در كشور هاي و جوامع مختلف بررسي كنيم به درستي در خواهيم يافت كه جامعه دمكراتيكي كثر گرآن رابا آغوش باز مي پذيرد . ترديدي نيست كه كوشش در راه همانند سازي همه گروههاي مختلف ساكن در يك كشور، الزاما به نا هنجاري و تبعيض منجر ميشود در حالي كه پذيرش چند گونگي و ايجاد روشها و نهادها يي براي اداره آن ، باعث ايجاد و تقويت يگانگي و وحدت مي گردد در چنين حالي نهادها و خط مش آنها بايد تا حد امكان انعكاسي از چند گونگي موجود در جامعه باشد اين طرز تفكر با باور هستي شناسي نيز مطابق است كه بر اساس آن جامعه بشري مانند طبيعت چند گونه است و هر اقدامي براي محو و يا تغيير آن عملي خلاف طبيعت مي باشد در گزينش روش فدراليسم هر كشوري به اقتضاي سيستمهاي اقتصادي و سياسي و فرهنگي خود عمل ميكند با توجه به اينكه ايران اولين كشور آسيايي بود در آغاز قرن بيستم و در انقلاب مشروطيت صاحب قانون اساسي شد و اكنون پس از يك قرن تجربات مختلف توان آن را دارد كه قرن بيست و يكم را با فدرالي كردن نظام حكومتي يك گام اساسي ديگر بسوي مدرنيته بردارد و پيشگامي خود را در ميان كشور هاي منطقه حفظ نمايد .

آنچه ذكر گردد تنها مدخلي بربحث فدراليسم بود. با توجه به محدوديت صفحات نشریه از یک طرف و عدم امکان طرح تمامی مطالب ، در یک مقاله ، تنها سعی شده است بطور اجمالی به ضرورت اتخاذ چنین روشی به عنوان ضرورت زمانه امروز ایران پرداخته شود . امید میرود دیگر پژوهشگران ، محققین و از همه مهمتر فعالین اجتماعی - سیاسی با طرح نظریات خویش به پخته شدن این طرح کمک نمایند

باشد که با اتخاذ روش فدراليسم قدمي ديگر در پيشرفت و توسعه مملکت برداشته شود انشا الله که از شتاب زدگی در تهیه ضوابط این امر مهم اجتناب و از نظریات تئورسین و دکترینهای سياسي و جامعه شناسي و تجربات ساير دول بهره مند گردد.

(1) - مصاحبه مطبوعاتي رئيس جمهور محترم در شهريور 80- در جواب سوال خبرنگاري پيرامون حوادث تقسيمات استان خراسان طرح ده استاني شدن كشور را ارائه نمودند.

منابع:

- 1- نهادهای سیاسی و حقوق اساسی- ابوالفضل قاضی- جلد اول
- 2- نقدی بر فدرالیسم - نشر شیرازه- غلامرضا خوشروی پاک
- 3- نشریه نوید آذربایجان - شماره های متعدد پاییز و زمستان 1380
- 4- نشریه دانشجویی یاریاق

## ضرورت‌های پرداخت به سنت از دیدگاه جامعه‌شناسی با نگاهی به مسئله سنت و مدرنیته

محمد شفیعی

منظره آنچنان برایشان زیبا و دل‌انگیز بود که دور پنجره گرد آمدن آنرا گشودن و از آن نگریستن حرمتی خاص داشت و آدابی اجتناب‌ناپذیر. اما به مرور زمان این آداب پنجره آنچنان مهم و برجسته شد که حتی برای بسیاری منظره از یاد رفت و اهمیتش را از دست داد. پنجره برای پنجره! پنجره برای پنجره، روزها و هفته‌ها بی‌هیچ نگاهی و هیچ لذتی تنها عده‌ای، عده‌ای که درکی از منظره داشتند قواعد پنجره را شکسته و نگاه خود را بی‌واسطه به بیرون دوختند و چه تهمت‌ها و چه بلاها که در پی داشت. «مگر این پنجره چیست؟» نمی‌دانم اولین بار چه کسی گفت آیا خود از منظره آگاه بود یا نه. کم‌کم صداها برخاست، مگر در پنجره چیست؟ چه دارد؟ صداها برخاست، از سوی کسانی که می‌دانم بیشترشان آگاه از منظره نبودند. هفته‌ها گذشت و کسی سراغ پنجره نمی‌رفت. در این اتاق هر کس به سویی می‌رفت و آنچه دیده می‌شد، دیوار یا چهره‌های یکدیگر. کسی دیگر معنای منظره را نمی‌فهمد. حیف از آن نیست که کسی نبیندش. چه کنم اگر به منظره دعوتشان کنم در نظرشان بی‌معناست و اگر به سوی پنجره.....

..... بسوی پنجره!؟

\*\*\*\*\*

در شماره قبلی از ضرورت پرداخت به فرهنگ قومی سخن گفتیم و اینک با فرض احساس تمام آن ضرورت‌های فلسفی می‌خواهیم به مسئله جوامع امروز و مطلوب‌های آن و راهکارهای ممکن بپردازیم.

این مقاله از سه بخش زیر تشکیل شده است.

1- بررسی واقعیات جوامع امروزی

2- ایدئولوژی‌های بوجود آمده

3- نتیجه‌گیری

1- - بررسی واقعیات جوامع امروزی

لازمه بحث در مورد جامعه‌شناسی و یا هر علم دیگر از این دست پرداختن به دو مقوله اساسی می‌باشد: يك، واقعیت موجود آنگونه که هست و دیگر ایده‌آل و حالت مطلوب. ما اینجا و در

این بخش بدون بحث بر روی ایده‌آل اجتماع و آرمانشهر، مستقیماً برسر

واقعیت می‌رویم و به بررسی اجمالی آن می‌پردازیم.

یکی از واقعیات شدیداً موثر و اغماض‌ناپذیر جوامع امروز تکنولوژیست، صرفنظر از خوب یا بد بودنش؛ اینکه دیگر سطح رفاه مطلوب بسیار بالاتر رفته، کار یاری به شدت کاهش یافته، بوروکراسی و مشاغل خدماتی عرصه وسیعی برای جولان یافته‌اند و...

دیگر واقعیت مهم، از دست رفتن جایگاه معنویت در جوامع معاصر است. کم‌رنگ شدن باورهای مذهبی - سنتی، شکستن حرمت‌ها و حتی احترام‌ها و يك پس زمینه فکری شاید ناخواسته مادی و منفعت‌گرا که در اثر آن باورهای مذهبی، رسومات سنتی و اساطیر ملی، در صورت بقا هم، از میان زندگی روزمره رخت بر بسته و به چیزی تزیینی برای طاقچه تبدیل شده است.

این دو مورد شدیداً در ربط با یکدیگرند و این که بیکان علیت از کدام سو به کدام سوسست خود مسئله‌ای است مهم و حساس که در مقام ریشه‌یابی واقعیت موجود می‌بایست بررسی گردد. این که برخی می‌گویند گسترش تکنولوژی، رسوخ‌گریز ناپذیر ماشین در زندگی، کاهش عناصر انسانی و کم‌رنگ شدن تأثیر انسانیت در مصنوعات ماشینی همه و همه علت متزلزل شدن بنیان‌های

معنویت در جوامع معاصر است. و از سوی دیگر عده ای بر این باورند که حذف معنویت و ماوراء الطبیعه از پس زمینه فکری آدمیان باعث پیشرفت‌های کنونی در علوم و فنون شده است. به هر حال مجالی وسیع می‌طلبید تا در این میان مقام علت و معلول تعیین گردد. ولی آن چه که واضح است این است که ما در عصر اخیر با یک توسعه ناموزون از لحاظ تفکرات معنوی و دستاوردهای تجربی مواجهیم.

به تاریخ که می‌نگریم می‌بینیم هر اختراع و اکتشافی یا به حسب ضرورتی مسبق به سابقه‌ی طولانی بوده و بلافاصله بعد از ظهور هضم و جذب گردیده است و با این که با گذشت زمان کم کم جایگاه خود را یافته و رنگ بوی

خاستگاه خود را به خود گرفته یعنی آن فرصت بوده که یک عنصر جدید بار معنوی و فرهنگی لازم را عهده دار شود و نهایتاً به یک دستی و همسویی با سایر عناصر طبیعی و مصنوعی اطراف برسد. اما در عصر اخیر اختراعات با توجه به ظهور سرسام آور شان ( اگر چه خود بذاته مطلوب است) فرصت جا افتادن و ادغام شدن در فرهنگ بشری را نیافته‌اند. و نیز از طرف دیگر موفقیت‌های تجاری این گونه ابداعات آن قدر وسوسه‌گر بوده که به انجای مختلف نیازهای جدیدی به خورد جوامع داده شود و در پی آن ابزار ارضای آن نیازها.

نتیجه واضح است دیگر اکثر آنچه در اطراف ماست رنگ و بوی انسانی ندارد. در محیطی زندگی می‌کنیم با خلاء شدیداً محسوس عناصر انسانی. با وجود این خلاء دیگر گریز ناپذیر است اهمیت فزون از حد مواردی که تا دیروز مذموم یا حداقل بی‌اهمیت تلقی می‌شدند یعنی آنچه مشخصه موفقیت و خوشبختی دانسته می‌شود، رفاه، بهره‌وری از تکنولوژی و چیزهایی از این دست است و معنویت و تقوی و حیات طیبه خسته و مجروح به گوشه‌ای رانده شده‌اند و آدمیان می‌کوشند در پناه تخصص به جایگاهی دست یابند. چرا که دیگر اثری از آن چیزی که در مجموع می‌توان تشخیص نامید باقی نمانده.

حتی ریشه نارسایی‌های اقتصادی و اجتماعی را می‌توان در همین موضوع دانست: اختلاف فرآیندهای طبقات اجتماعی از هم و شکاف فاحش امروزه دیگر به شدت مهم و بارز بین بهره‌مند و بی‌بهره از تکنولوژی و رفاه.

در مقیاس بزرگتر شکافی عظیم بین آنکه تولید کننده و دارنده تکنولوژیست و آنکه در مقام مصرف کننده است یا به عبارت بهتر در مقام مصرف کنندگی‌اش نشانده‌اند، آنچه آشکارا در تفاوت غرب و شرق می‌بینیم. باز تکرار می‌کنیم که مخالفتی با نفس اختراع و تولید و رفاه نیست حرف بر سر این است که غرب بیشتر از آنچه توسط پیشگامی‌اش در تکنولوژی برتری دارد توسط ارزش انگاشتن تکنولوژی و بی‌ارزش جلوه دادن هر آنچه غیر از آن است در صدد دست یابی به رجحان خلل ناپذیر بر جوامع بشری است.

خب، این اهم واقعیات و یک واقعیت جنبی دیگر بحث روشنگری و روشنفکری است که معلول این قضایا است و انصافاً نیز نباید از این نکته گذشت که چشم‌هایی تیزبین چه در شرق و چه در غرب بوده‌اند که این وقایع را دیده و لب به سخن گشوده و حتی در حد توان دست به اصلاحاتی زده‌اند. اما چون بیشتر در این قضیه روشنفکری غور می‌کنیم و از تعدد روشنفکران و روشنگران حالت فرحی به ما دست می‌دهد ناگاه متوجه یک موضوع اسفناک می‌شویم، شمار کثیری از این روشنفکران به جای آنکه جنس تازه‌ای برای عرصه آورده باشند خود خریداری بیش نبوده‌اند خریدار افکار و عقایدی که باز از طرف امپراطوری تبلیغات ارزش تلقی شده و هر کسی در پی کسب شان و شهرت روشنفکری بوده و هست خود را از آن افکار آویخته و می‌آویزد. آه، گویا روشنفکرانمان نیز مصرف کننده بوده‌اند.

منظورم دقیقاً این است که اینان از آن جایی که تابع قواعد موضوع خارجی بوده‌اند و یا صرفاً به دنبال محبوبیت در میان توده، داروی تلخی جوین نکرده‌اند و یا خود از دارو سازی سر رشته‌ای ندارند. در جامعه ما و عصر ما که دیگر با این هجمه وسیع تبلیغات نیاز به بازگشت به هویت خویش داریم، به جای آنکه دین و سنت از سوی اینان به صورت برجسته‌تری مطرح گردد و شعائر و رسوم یعنی مشخصه‌های هویت ما به عرصه بروز و تعالی آورده شوند مورد تهاجمی بی‌رحمانه قرار گرفته‌اند. مثلاً در مورد دین، اینان باز براساس همان قواعد کلی و طلب محبوبیت ( یا شاید هم از روی صدق و غفلت) حمله به دین را از شعائر آغاز کرده‌اند. شعائر در نظر من علاوه بر هر حکمتی که در دل نهفته دارند، حصاری‌اند برای اصل ایمان و اعتقاد و فرو ریختن این حصن ( که مطلوب استعمارگر و سلطه جوی نوین ماست) اصل گنج را یله و بی‌دفاع در مقابل هر

یورش‌ی رها کند. می‌گویند آنچه که گنجی در خود نداشته باشد حصن و حصارش بیهوده است، آری اما مگر با فروریختن حصار، گنجی در دل آن پدید خواهد آمد.

باز می‌گوییم که در این میان بزرگانی بوده‌اند که بسیار متفکرانه قائل به تفاوت و تمایز موضوعات شده‌اند و آنچه ضروری سعادت جامعه‌شان بوده بیان کرده و در راه تحقق‌اش کوشیده‌اند

2- ایدئولوژی‌های بوجود آمده

در آغاز، بیان این مطلب را لازم می‌دانم که تقسیم بندی، سنت، مدرنیته، پست مدرنیسم متعلق به غرب است و خود همچون کالایی خارجی (استعماری و غربی و یا تسامحاً «مدرن») وارد جریان فکری جامعه ما شده است و آنچه که در بخش قبل در مورد جامعه خودمان بررسی شده کاملاً متمایز از بحث تقابل سنت و مدرنیته است که غرب جایگاه آن می‌باشد. هر چند این نام را در تاریخ تفکر جامعه شناختی ما بر آن نهاده‌اند. در نظر من آنچه متعلق بحث ماست مسئله گسترده‌ای است با بازه وسیعی از نامگذاری‌ها از سنت - تکنولوژی گرفته تا اصالت - استعمار. و ما اینک در بحث ایدئولوژی‌های بوجود آمده برای رفع تقابل این دو گانه یا حل عوارض این دوگانگی، از بحث پست مدرنیسم می‌گذریم چرا که آنچه بدین نام وارد این دعوا شده در نظر من جزئی از همان شق دوم دوگانه ماست. حال که از سر مسئله بغرنج و پیچیده پست مدرنیسم گذشتیم (بغرنج و پیچیده، چون تمام انرژی و قوه ما صرف یک تلاش بی‌سرانجام برای صورت بندی سؤال می‌گردد و طبیعی است که حتی قدمی هم برای دست یابی به پاسخ برداشته نخواهد شد.) بر سر عقاید و آرای متفکرانی می‌رویم که این تقابل و عدم توازن را دیده و به چاره اندیشی پرداخته‌اند و برای اینکه بحث از حد یک مقاله فراتر نرود تنها به بررسی اجمالی برخی آرای مصلحان جامعه خود می‌پردازیم. به طور کلی می‌توان تلاش‌های انجام شده در این باب را به 3 نوع عمده تقسیم کرد.

1- آندسته که با تقسیم بندی غرب به دو مقوله تمدن غربی و سیاست غرب، به تقیح سیاست غرب پرداخته یا حداقل از کنار این قضیه گذشته‌اند و تلاش اصلیشان در جهت رفع تناقض‌های ظاهر شده بین تمدن غربی و سنت بوده است یعنی سعی در زدودن این تفکر که این تمدن، تمدن صرفاً متعلق به غرب است و اینگونه اختراعات و اکتشافات حکم بدعت و مداخله دارد. همت این مصلحان تأکید بر این موضوع بوده که این تمدن سیر طبیعی تمدن اسلامی است و حتی این چنین اختراعاتی از روی آیات و احادیث قابل پیش‌بینی بوده، که این چنین نظریاتی در زمان خود طرفدار بسیار پیدا کرد و همانطور که می‌دانیم حتی باعث رجوع و دقت به مبانی مذهب در بین جوانان آن روزگار گشت.

2- گروهی که به ریشه‌یابی علل ضعف جامعه‌شان در مقابل هجمه غرب پرداخته و علت اصلی را در تحریفات و کج فهمی‌ها از سنت علی‌الخصوص مذهب یافتند. و با همتی تحسین برانگیز به زدودن خرافات و پندارهای غلط از دامان مذهب پرداختند و سعی در ایجاد یک نگرش صحیح و درست به هویت‌ها و داشته‌های اصیل فرهنگی در میان ملت داشتند.

3- عده‌ای که چاره را در ایستادن راسخ در مقابل هجمه استعمار و استعمار نو می‌دانستند و با نفی هر گونه حمله به سنت به برجسته سازی خصائص و آداب سنتی و ملی پرداختند و حتی به حسب شرایط و برای احتراز از کج فهمی‌ها از پذیرفتن ایدئولوژی‌های ظاهری اصلاحی همچون جهان وطنی هم سرباز زدند، و هم این دسته بود که مفهوم غرب زدگی را به نحو بارز و اکیدی معرفی کرده و با نقد و تحلیل جامعه شناسانه و یا اقتصادی آن پرداختند. این سه نوع تلاش در نظر من اهم تلاش‌های اصیل و خود جوش اصلاح‌گرایان بوده است و گرنه چه بسیارند کسانی که به بهانه اصلاح‌گری به شکستن ایدئولوژیک حرمت‌ها و تقدس‌ها پرداخته‌اند و حتی کوشیده‌اند بسیاری از داشته‌های فرهنگی ما را از درون بی محتوا سازند. با این روش که مثلاً نمی‌گویند «الف» ایدئولوژی‌ای است که نمی‌تواند آدمی را به مقصد برساند بلکه نفس ایدئولوژی بودن الف را به سخره می‌گیرند و نهایتاً با قیافه‌ای کاملاً حق به جانب بر وجود الف صحه می‌نهند.

در هر صورت همانگونه که قبلاً اشاره شد این گونه تفکرات مدی خود باز کالاست و عنصری خارجی. این تلاش‌ها که بر شمردیم هر کدام بر حسب تشخیص مصلحان آگاه نسبت به مسائل زمانه ارائه شدند و هر کدام در عصر خویش مقبول و مؤثر بوده‌اند و اینک پیروی صرف از هر کدام از این آرا بدون نظر به شرایط عصر نه تنها معضلی را حل نخواهد کرد بلکه خود نیز یک معضل

خواهد بود.

### 3- نتیجه‌گیری

آنچه در سر آغاز این مقاله مطرح شد طرح مشکلی عظیم و گسترده بود با عرضی شامل اکثریت جوامع بشری و طولی به مدت دست کم دو قرن. اما این چیزی نیست که از توان حلس برائیم یا حداقل با يك مقاله و يك مجله و با دو کلام حرف و اظهار نظر ممکن نیست پس به سوي آن قسمتي رفتيم که به سبب نزدیکی و لمس کامل آن، هم شناخت خوبی جهت بررسی‌اش داریم و هم حلس برایمان مفیدتر و ضروری‌تر خواهد بود.

اما محدود کردن موضوع بحث به جامعه خودمان هم چیزی از صعب و بغرنج بودن چاره‌یابی کم نمی‌کند و باز باید اقرار کرد که بررسی چنین موضوعاتی، اطلاعات وسیعی می‌طلبد به گستردگی تمام غرائز انسان و خصائل قومی و شرایط جغرافیایی. ما در اینجا و در این موضع بعد از طرح مختصر يك معضل آنچه که می‌خواهیم بیان کنیم و به نوعی غایت این مقاله است نقش و جایگاه سنت در قبال حل این معضل می‌باشد.

در مقاله «ضرورت پرداخت به فرهنگ قومی از دیدگاه فلسفه و حکمت» ضرورت‌های حفظ سنت در حیات بشری را مختصراً بیان کردیم که اینک حاجت به تکرار آن نیست اما با مراجعه به بحث واقعیت‌های موجود در همین مقاله در می‌یابیم که چقدر از این واقعیت‌های نامطلوب (که شاید همه آنها را به نوعی بتوان عدم توازن و تکثر بی‌ریشه پدیده‌های نو دانست) در سایه رجوع به فرهنگ اصیل از بین می‌رفتند یا به بیان بهتر اگر در بستری از سنت‌های ریشه دار و فرهنگ و میراث رسیده از تلاش و تفکر سالیان قرار می‌گرفتند به واقعیت‌های مطلوب بدل می‌شدند.

با بررسی ایدئولوژی‌های به وجود آمده پی می‌بریم، رجوع به سنت هم مشکلاتی دارد که مانع کار مصلحان بوده است. اما این مشکلات چیست و چگونه می‌توان حلشان کرد

1- عدم توان سنت در رفع تمام حوائج - شاید همین علت باعث شده بود که عده‌ای عمده تلاش خودشان را وقف تطبیق سنن و آموزه‌های مذهبی با تکنولوژی جدید کنند (تلاشی که در دهه 30 به اوج مقبولیت خود رسید) و بدین طریق مشروعیتی دوباره به مذهب و سنت بدهند!

اما مشکل در صورت سؤال است، سنت نمی‌تواند و نباید تك تك حوائج بشری را برآورده کند. کار سنت رنگ دهی به نحوه برآورده شدن این حاجت‌هاست.

فلسفه، علوم تجربی، هنر و ادبیات هر کدام موضوعات عامی هستند که مستقلاً راه خود را می‌پیمایند اما محصولاتشان و نحوه تمسك مردم با این محصولات است که رنگ و بویی فرهنگی و سنتی دارد و شاید يك تعامل در میان است: فرهنگ و سنت مردم را به اینان الزام می‌کنند و اینان هم تشخیص فرهنگ و سنت‌اند.

2- آلودگی سنت به خرافات - زمانی دلیل اصلی گریز از سنت و مذهب بود. اما این امر با تلاش بزرگمردانی آگاه و دردمند، مرتفع گردید و اینک اگر گریزی از فرهنگ اصیل هست دلیلش مسلماً این نیست هر چند بهانه مقبولی می‌تواند باشد، دیگر زمان آن نیست که مصلحتی وقت و انرژی‌اش را مصروف این کار کند و توجهی را که از سوي جامعه بدو می‌شود معطوف با این جهت نماید چرا که عمده این پیرایه‌ها برچیده شده و اگرهم کم و بیش هست که بودنش طبیعی است عموم ملت دیگر در آن ساده اندیشی آن دوران به سر نمی‌برند و اگر تناقضی احساس کنند خود در پی ریشه‌یابی و رفعش برخوانند آمد پس لازم نیست با به رخ کشیدن و بارز کردن موارد نامعقولی که در سنت هست در هر جایی که تریبونی برای اصلاح به دست می‌آید، باعث انزجار عمومی از نفس سنت شویم.

3- ناسازگاری درونی سنت - از جمله مهمترین عامل‌هایی که می‌تواند باعث روی گردانی مردم از سنت شود بعضی ناسازگارهای ظاهری آن است. و مهمترین آن به طور مشخص بحث مذهب- سنن ملی و قومی است.

برخی از عالمان دین، مذهب را کاملاً متمایز از سنت می‌دانند و بدین لحاظ تلویحاً یا مستقیماً بی‌ارزش بودن سنت را مطرح می‌کنند و از طرف دیگر گاهی تمام سنت ارزشمند و مفید مربوط به مذهب دانسته می‌شود و باقی همه با توسل و تمسك به مذهب داری ارزش می‌شوند.

و اما آنچه مبرهن است این است که مذهب از لحاظ عقیده و ایمان امری البته فردی است اما احکام لازم الاجرای فردی و اجتماعی‌ای هم وجود دارند که من به دلایل فلسفی ترجیح می‌دهم آنرا شعائر بنامم، این شعائر از آنجا که می‌بایست در جامعه اجرا شوند در تار و پود جامعه جای گیرند جزئی از سنت‌اند

اما نه تمامی آن. یعنی این شعائر عرصه را برای خصوصیات ملی و قومی تنگ نمی‌کنند و این خصوصیات چیزی است که خود اسلام هم آن را تأیید می‌کند و ما ان شاء الله در بحث دیگری این موضوع را مورد بررسی قرار خواهیم داد. علاوه بر صحنه قرآن بر خصوصیات قومی از شیوه زمامداری پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) و علی (ع) هم معلوم می‌شود که اصل بر حفظ سنت‌های قومی است. یعنی مشروعیت آنها منوط به تمسک به مذهب نیست. مگر اینکه تناقضی با عقاید و شعائر به وجود آید که در آن صورت ترك آن سنت لازم می‌باشد. پس هیچ نزاع ریشه‌ای بین سنت و مذهب وجود ندارد و اگر هم حکم مذهبی‌ای يك رسم سنتی را تخطئه کند کلیت سنت زیر سؤال نخواهد رفت. و اینها همه مسائل موردی خواهند بود که بحثی متخصصانه را طلب خواهد کرد برای اصلاح يك رسم، یعنی يك فرع از کلیت جاری و ساری سنت. در پایان با عذرخواهی از ایجاز و فشردگی اجباری مطالب و با امید به اینکه این ایجاز صدمه‌ای به آنچه قصد بیانش بود، نرساند باشد، باز بر حفظ سنتها و فرهنگ قومی و ملی تأکید می‌کنم و باز تکرار می‌کنم که حفظ این شعائر و سنت‌ها از آنجا که بستر مناسبی است در جهت رشد و اعتلای فردی تك تك افراد جامعه و هم مشخصه‌ای برای کلیت هر جامعه‌ای و هم حصن و حصاری در مقابل هر حمله مخرب خارجی، اولویت فراموش ناشدنی هرانسان دلسوزی خواهد بود که دغدغه سعادت جامعه اش را دارد. والی‌الله عاقبه الامور

## زبان معیار

عطا الله مخبر دوران

مقدمه

زبان گنجینه عظیم بشریت است. وسیله ارتباطی بین مردمان و انتقال و بیان احساسات بین انسانها است. زبانهای زنده همانند رودی زاینده هستند که در گذر از میان سنگهای زمان زلال‌تر و در عین حال با پیوستن به نه‌های دیگر پر آب تر و پر مایه تر می‌شوند. زبان جزء لاینفک فرهنگ است، در عین حال می‌تواند یکی از نشانه‌های تمدن گذشته ملتی باشد. زبان وسیله خلاقیت و آفرینش‌های ادبی و هنری است. استعداد و نبوغ اندیشمندان شعرا و نویسندگان و فلاسفه بدون وجود زبان شکوفا نمی‌گشت و در سینه‌هایشان محبوس می‌ماند و گنجینه ادبی ملتها بدون زبان به وجود نمی‌آید. این گنجینه از بدو پیدایش انسان همراه وی بوده است، البته نه به شکل و شمایی امروزی احتمالاً در ابتدا انسانهای نخستین با ایما و اشاره و ایجاد صداهایی که برای ما نامفهوم می‌نماید، با یکدیگر ارتباط داشته‌اند. بعدها با پیدایش تمدن این زبان شکل ساخت یافته به خود می‌گیرد و سپس با گذشت زمان گنجینه لغات به وجود می‌آید که این گنجینه با پیدایش خط غنی و پربارتر شده و موجبات گسترش و زاینده‌گی زبان را پدید می‌آورد. زبانهایی که هم اکنون برای ما می‌توانند ملموس باشند، عبارتند از زبانهایی که دارای ادبیات شفاهی، گنجینه لغات یا واژگان، املاک نوشتاری و گونه‌های مختلف می‌باشند. در این میان آنچه که زنده بودن زبان را تعیین می‌کند عبارتست از تعامل و تبادل و تأثیر زبان بر زبانهای دیگر. یعنی اگر زبان به همان میزان که پذیرای واژگان از زبانهای دیگر باشد، به دیگر زبانها نیز واژه بدهد، این زبانها يك زبان زنده محسوب می‌شود. حال آنکه اگر زبانی فقط پذیرای لغت باشد و قدرت زایش در خود را نداشته باشد محکوم به زوال و مرگ است. گواه بر این مدعا زبانهایی هستند که در چند صد سال پیش بین مردم نقاط مختلف رواج داشتند ولی هم اکنون اثری از آنها بر جای نمانده است. یکی از عواملی که موجب پایداری زبان می‌شود، نوشتن و مکتوب کردن آن زبان است. البته اهمیت این عامل بیشتر از این نیز هست، چرا که اسناد و مدارک مکتوبی که از سالهای پیشین بدست می‌آید، سند تمدن آن ملت نیز محسوب می‌گردد که بررسی آن در این مقاله نمی‌گنجد. مکتوب ساختن زبان به چند دلیل موجب پایداری آن زبان می‌شود. اول آنکه پس از مکتوب ساختن يك زبان کلمات و واژگان از رشد و زایش بیشتری برخوردار می‌شوند و این عامل موجبات گسترش و بالنده‌گی زبان را فراهم می‌آورد. مکتوب ساختن، موجب پیدایش زبان ادبی و ظهور و بروز ادبا و شعرایی می‌شود که به صورت کلاسیک (نه به صورت فولکلور) به پر مایه شدن و تثبیت زبان کمک می‌کنند. گذشته از این عمل نوشتن و مکتوب ساختن

يك زبان نیاز به زمینه ای دارد که اصلي‌ترین فایده آن از همین جا ناشی می‌شود. به بیان ساده تر نوشتن باید براساس اصول و قواعدی یکتا برای هر زبان صورت پذیرد. این بدین معنی است که در هر زبان برآیندی از گویش‌ها و لهجه‌ها زبان گویشی معیار یا استاندارد را می‌سازند که نوشتار براین اساس صورت می‌پذیرد. به عنوان پیش در آمد بهتر آن است که لهجه و گویش را در مورد بررسی کلی قرار دهیم.

لهجه و گویش‌های زبان همانطور که پیداست زبانهای مختلف از گویشها و لهجه‌های مختلفی برخوردارند. به عنوان مثال در میان فارسی زبانان لهجه‌های متفاوتی از جمله لهجه‌های اصفهانی، یزدی، کرمانشاهی و ... به چشم می‌خورد، یا در بین ترکی‌زبانان آذربایجان لهجه‌هایی مانند لهجه تبریزی، ارومیه، اردبیل، باکو و زنجان خود نمایی می‌کند. این لهجه‌ها همگی از يك زبانند و تفاوت‌های اساسی با هم ندارند. به طوریکه مردم تبریز هیچگونه مشکلی در ارتباط با مردم زنجان به هنگام صحبت کردن به زبان ترکی ندارند. اما این لهجه‌ها تفاوت‌های کوچکی با هم دارند که این فرقه‌ها به شیوه تکلم زبان مربوط می‌شود و پایه گرامر در همه لهجه‌ها یکسان است. از این تفاوت‌های شیوه گفتار می‌توان به نحوه صرف افعال و ضمائر ملکی اشاره کرد. مثال زیر می‌تواند در روشن شدن مطلب مؤثر باشد.

صرف فعل از مصدر «گلمک» در زبان ترکی آذربایجانی:  
شیوه استاندارد

شیوه تبریز

شیوه زنجان

شیوه ارومیه

گلیرم

گلیروخ

گلیریک

گلیریخ

گلیسن

گلیسوز

گلیریز

گلیسیز

گلیر

گلیرلر

گلیرلر

گلیرلر

همانگونه که در مثال بالا روشن است اساس فعل یکتاست و ضابطه صرف فعل نیز در هر دو لهجه یکسان است و فقط تفاوت‌های کوچکی در نحوه ادای آنها وجود دارد. یکی از تفاوت‌های لهجه‌ها در وجود برخی واژگان در لهجه‌ای و عدم وجود آن در لهجه دیگر است. لهجه‌های يك زبان معمولاً برای مناطق مختلف جغرافیایی که متکلمان آن زبان در آن پهنه پراکنده شده‌اند، متفاوت است به عنوان مثال مردم يك شهر به يك شیوه سخن می‌گویند و در اطراف آن شهر نیز لهجه‌های مختص شهرهای اطراف وجود دارد و رفته رفته با دور شدن از آن شهر تفاوت لهجه‌ها بیشتر می‌شود. حال آن که این تفاوت‌ها نشان از قدرت و وسعت يك زبان دارد ولی در عین حال انحراف بیش از حد لهجه‌ها از زبان معیار (که تعریف آن خواهد آمد) به نفع آن زبان نیست. حال آنکه یکی از راه‌های نزدیک ساختن لهجه‌ها به هم و مانع شدن از انحراف لهجه‌ها از زبان معیار مکتوب ساختن زبان و تعریف و تدوین يك زبان معیار برای آن زبان است.

زبان معیار

تدوین اصول و قواعد یکتای نوشتار و گفتار که امروزه آن را به عنوان زبان معیار می‌شناسند، باعث قانونمند شدن هر چه بیشتر آن زبان می‌شود. اساساً زبان معیار زبانی است که مربوط به لهجه خاصی نیست و شیوه بیان علمی و ادبی آن زبان محسوب می‌شود. برای تدوین زبان معیار چهار عامل اساسی را باید مد نظر داشت که به بررسی یکایک آنها خواهیم پرداخت.

1- گنجینه واژگان: در زبان معیار گنجینه‌ای است عظیم که از آثار گذشتگان و نیز واژگان حاضر تدوین می‌شود. در این گنجینه، لغات و واژگان از لهجه‌های مختلف جمع آوری می‌شوند و این خود سبب هر چه غنی‌تر شدن زبان می‌شود

2- گرامر دستور زبانی همانطور که قبلاً نیز اشاره شد، لهجه‌های متفاوت زبان

با هم اختلاف گرامری ندارند ولی برای نزدیکی کامل این لهجه‌ها و وجود يك ضابطه خاص و مورد قبول عامه برای نوشتن زبان و نیز برای استفاده در بیانهای رسمی و ادبی و علمی می‌بایست گرامری واحد برای زبان معیار تدوین شود. 3- املاء و نوشتار نکته‌ای دیگر که در این میان رخ می‌نماید مسئله نوشتار کلمات است. یعنی پس از تدوین گنجینه واژگان و گرامر واحد باید تمام کلمات فارغ از نحوه تلفظشان در لهجه مربوطه دارای املاي واحدی گردند. لازمه دیگر به وجود آمدن املاي واحد وجود رسم الخط واحد خواهد بود. رسم الخط واحد امکان انتقال مطالب به صورت مکتوب را بدون ایجاد مشکل ارتباطی پدید می‌آورد

4- تلفظ دیگر لازمه تدوین زبان معیار وجود تلفظ و شیوه گفتاری یکتا در آن است. البته در این میان نباید به لهجه خاصی تعصب داشت، بلکه مکتوبات موجود از گذشته‌ها و نیز نوشته‌های معاصر همگی می‌توانند در تدوین این تلفظ و شیوه گفتار موثر باشند. این شیوه گفتار همان شیوه‌ای است که باید در مکانهای رسمی و رسانه‌های جمعی رعایت شود و همه زبان آموزان نیز باید آن را فراگیرند.

با این اوصاف این گونه به نظر می‌رسد که زبان معیار باید زبان فرهنگی، ادبی، مطبوعاتی، کتابت، رادیو و تلویزیون گردد. این زبان می‌بایست بین قشر تحصیلکرده جامعه رواج یابد و شعرا و ادبا و نویسندگان بدون تعصب روی لهجه خاصی با تبعیت از رسم الخط واحد در رواج و گسترش این زبان همت گمارند. البته ناگفته نماند که لهجه هر منطقه برای مردم آن منطقه محفوظ و محترم است.

زبان معیار ترکی و ضرورت‌ها

ترکی آذربایجانی: بنا به آمار موجود و اعلام سازمان بین المللی هم اکنون زبان ترکی از نظر متکلم دارای مقام پنجم در جهان است. هم اکنون بیش از 300 میلیون نفر در جهان به این زبان صحبت می‌کنند. این زبان، زبان نخست عالم اسلام محسوب می‌شود. زبان ترکی دارای ریشه التصاقی است. یکی از شاخه‌های مهم زبان ترکی عبارتست از ترکی آذربایجانی. این شاخه از زبان ترکی هم اکنون در بین اهالی آذربایجان ایران که شامل پنج استان کشورمان می‌شود و جمهوری آذربایجان و شرق ترکیه و شمال عراق در حال حیات است. بنا به نظر زبان‌شناسان، ترکی آذربایجانی يك زبان زنده و پویا می‌باشد.

در زیر به بررسی چند خصوصیت از زبان ترکی آذربایجانی می‌پردازیم:

1- زبان ترکی با قاعده‌ترین زبان دنیاست. هیچ استثنا که نشانگر بی‌قاعدگی

باشد در این زبان وجود ندارد. این زبان زبانی قوی و فراگیر است. [1]

2- ریشه کلمات هیچوقت و در هیچ شرایطی تغییر نمی‌یابد. [1]

3- در زبان ترکی پیشوند وجود ندارد و همه پیشوندها به صورت پسوند هستند

که این خود موجب سهولت یادگیری آن است. [1]

4- مهمترین ویژگی زبان ترکی وجود قانون آهنگ. در زبان ترکی است. این قانون در تلفظ، گرامر و ساخت کلمات نقش بسیار برجسته‌ای دارد. آخرین صائت هر کلمه در صائت‌های پیوندی بعدی نقش تعیین کننده‌ای دارد. به نمونه‌هایی از اعمال این قانون توجه کنید:

ب) گرامر: زبان معیار ترکی آذربایجانی دارای گرامری واحد است. این گرامر برابندی از تمام لهجه‌های این زبان می‌باشد. این دستور زبان در صرف و نحو

افعال، ساخت صفت‌ها و اسم‌ها و کلمات مختلف و ساختار جمله‌ها جاری

است. به عنوان مثال در زیر صفت فعل از مصدر «گندمک» از زبان معیار

لهجه‌های مختلف آمده است.

استاندارد

تبریز

زنجان

گندیرم

گندیریک

گندیرم

گندیروخ

گندیرم

گندیریک

گندیرسن

گندیرسینیز

گندیرسن

گندسیوز

گنڊيرن  
گنڊيز  
گنڊير  
گنڊيرلر  
گنڊير  
گنڊيللر  
گنڊير  
گنڊيللر

(ج) املاء و رسم الخط

قديمترين خط ترڪي بدست آمده داراي 2500 سال قدمت است. اين کتيه در سال 1970 در 50 كيلومتری «آلما آتا» و در کنار «ايسيك گول» در کاوشهای زميني کشف شده است. در اين گنجينه از الفبايي استفاده شده است که بنا بر اعتقاد دانشمندان اين الفبا مختص تورکان بوده است. اين الفبا از هيچ الفباي ديگر مشتق نشده است. با گذشت زمان الفباي تورکان تغيير يافت، تا اينکه الفباي «گؤک تورک» الفباي غالب تورکان گشت. بعدها پس از آنکه تورکان دين اسلام را پذيرفته اند الفباي عرب را به عنوان الفباي خود پذيرفتند. در سالهاي اخير الفباي کيرليک در آذربايجان شمالي و الفباي عرب در آذربايجان جنوبي و الفباي لاتين در ترکيه مورد استفاده قرار گرفته است. البته پس از استقلال آذربايجان شمالي در اين جمهوري، الفباي لاتين به عنوان الفباي رسمي تعيين گرديد. آنچه مسلم است، اين که زبان ترڪي داراي صائت‌هاي خاصي است و هر الفبايي قادر به نمايش آنها نيست. در اين ميان الفباي لاتين بهترين قابليت را براي نمايش صداهاي زبان ترڪي داراست. الفباي عرب نيز پس از اعمال تغييرات و اصلاحات لازم مي‌توانند به عنوان الفباي زبان ترڪي مورد استفاده قرار گيرد. در کشور ما الفباي عرب در ميان تورکان به عنوان الفباي نوشتاري مرسوم است. خوشبختانه در سالهاي اخير با تدبير و انديشه استاتيد بزرگوار پس از برگزاري سمينارهاي اورتوگرافي تغييرات لازم در اين الفبا انجام شده است و الفبايي با قابليت و توانايي لازم جهت استفاده عموم تدوين شده است. نتيجه اين که در کشور ما، الفباي تدوين شده در سمينارهاي ارتوگرافي به عنوان الفباي معيار محسوب مي‌شود و تامامي نوشته‌ها در مطبوعات و کتاب‌ها مي‌بايست از آن تبعيت کنند.

(د) تلفظ: مسئله تلفظ يکسان با رعایت گرامر يکسان و رسم الخط واحد حل خواهد شد. در اين ميان قانون آهنگ در زبان ترڪي نقش اساسي ايفا خواهد کرد.

براي گسترش و آموزش زبان ترڪي آذربايجاني چه بايد کرد؟  
آنچه مسلم است رواج دادن زبان معيار ترڪي در کشور ما با موانع و مشکلات فراواني مواجه است. چرا که در کشور ما زبان رسمي، زبان فارسي محسوب مي‌شود و تامامي نوشتار مردم و آموزشها براي اقوام ترك، لر، کرد، بلوچ و فارس به اين زبان صورت مي‌پذيرد. در دانشگاههاي کشور با توجه به جمعيت عظيم تورکان کرسی آموزش زبان ترڪي آذربايجاني وجود ندارد. بيشتر ترك زبانان حتي قشر تحصيل کرده از آنجا که با نوشتن زبان مادريشان سروکار نداشتند، نسبت به زبان معيار بي‌اطلاع هستند. حال بهتر آن است که راه‌هايي را که به حل اين معضل کمک مي‌کنند مورد بررسي قرار داد. در دنياي کنوني رسانه‌هاي جمعي تأثير انکار ناپذيري بر روي افکار و حتي نحوه گفتار و رفتار مردم دارند. عطف به اين مطلب لازمه آموزش، وجود امکانات مورد نیاز براي اين کار است. براي آموزش و بسط زبان معيار در ميان ترك زبانان کشور و ترغيب آنها به مطالعه در اين باب نیاز به استفاده از امکانات شديداً احساس مي‌شود. در يك کشور که اکثريت مردم آن را ترك زبانان تشکيل مي‌دهند وجود حداقل يك شبکه تلويزيوني به زبان اکثريت لازم و ضروري مي‌نمايد. اين رسانه علاوه بر فوايد فرهنگي بسياري که عايد جامعه مي‌کند مي‌تواند در بسط و گسترش و رواج زبان معيار تأثيرات فراواني داشته باشد. در اين ميان شبکه‌هاي راديويي که اين زبان را صادقانه پاس بدارند را نيز نبايد از ياد برد. اين دو رسانه بيشترين مخاطب را در بين مردم دارند و تنها رسانه‌هاي تأثير گذار بين عامه مردم محسوب مي‌شوند. از رسانه‌هاي جمعي ديگر که مي‌تواند به اين مهم کمک کند، مطبوعات و نشریات به زبان ترڪي در کشور است. مطبوعات تأثير کمتری بر روي عموم مردم دارند و اين رسانه‌ها بيشتر مخصوص قشر تحصيل کرده و اهل مطالعه مي‌باشد. در هر صورت از آنچه که قشر تحصيل کرده بنيه فکري يك جامعه محسوب مي‌شوند و چشمان عوام به آنها دوخته شده‌اند، پس مطبوعات و کتابهاي قومي که معيارهاي گفته شده را

رعایت کنند می‌توانند به پیموده شدن این راه دراز کمک کنند. در این بین از مهمترین کارهایی که می‌تواند به رایج شدن زبان معیار کمک کند، نشر آثار ارزشمند و کلاسیک ادبی به زبان ترکی با رعایت موازین معیار می‌توان اشاره کرد. نشر این گونه آثار علاوه بر کمک به رواج زبان معیار به غنای ادبیات ما نیز کمک شایانی خواهد کرد.

مهمترین کاری که در این زمینه می‌تواند تأثیر اساسی و اصلی را دارا باشد، آموزش زبان مادری از دوران ابتدایی در مدارس کشور است. همانطور که می‌دانیم در اصل پانزهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بر آموزش زبانهای موجود در کشور در مدارس مراکز آموزش عالی صراحتاً اشاره شده است. با این حال با وجود بیش از 30 میلیون متکلم زبان ترکی در میهن عزیزمان تا بحال اقدام در جهت آغاز تدریس این زبان در مدارس مناطق ترک نشین صورت نگرفته است. امید آن می‌رود که با پاسخ مسئولان امر به خواسته به حق اکثریت جامعه، این کار در مدارس آغاز شود. به این ترتیب دانش آموزان از ابتدا با زبان مادری خود به شکل علمی آشنا می‌شوند و این باعث کاهش مشکلات دانش آموزان در فهم مطالب درسی و علمی به زبان غیر مادری خود و نیز موجب پایداری و تقویت زبان معیار ترکی آذربایجانی در میان تورکان ایران خواهد شد.

## فرش آذربایجان

نسبیه نصیری

صنعت فرش یکی از کهن ترین صنایع اغلب کشورهای جهان و خاورمیانه بخصوص ایران بوده است و به جرات می‌توان گفت که در ایران نیز از قدیم الایام منطقه آذربایجان پرچم دار این صنعت بوده است. فرش در ایران علاوه بر صنعت بودن، جنبه هنری نیز به خود گرفته و از این منظر استاتید چیره دستی در راه این هنر درین کوشیده و آن را به نسل حاضر به ارث گذاشته اند بطوری که در حال حاضر خریداران فرش آن را نه فقط بخاطر استفاده در کف بلکه به عنوان کالایی تزئینی و هنری برای استفاده در دیوار منازل می‌خرند. لذا برماست که در حفظ و ترویج این میراث گرانبها قدم برداریم و از مناطق دارای پتانسیل و استعداد بالقوه برای رشد و پیشرفت این هنر حمایت‌های لازم را بعمل آوریم اما از نظر اقتصادی و جنبه صنعت بودن می‌توان گفت که با توجه به وضعیت نا مطلوب اشتغال و نرخ بالای بیکاری در ایران این صنعت تعداد قابل ملاحظه ای از افراد فعال جامعه را که در جای بخصوصی مشغول به کار نیستند در بطن خود مشغول نموده است. از طرف دیگر امروزه که بحث روی آوردن به صادرات محصولات غیر نفتی و افزایش کمیت و کیفیت این محصولات به میان می‌آید، کشور ما به لحاظ برخورداری از نیروی کار ارزان در تولید فرش و به لحاظ نامداری فرش ایران در بازارهای بین المللی دارای توان و مزیت نسبی در تولید و صادرات این محصول می‌باشد. نکته جالب توجه این است که چه به لحاظ هنری و چه از جنبه اقتصادی، مسئولین امر علی‌رغم توانایی و استعداد بالقوه و اندیشمند کشور در تولید و صادرات فرش، توجه کافی به آن نمی‌کنند و دولت نیز حمایت چندانی از آن بعمل نمی‌آورد. بهمین دلیل این محصول در هر دو جنبه یاد شده مشکلات خاص خود را دارد که به نظر می‌رسد راه حل این مشکلات و احیاء و باور ساختن این صنعت، برنامه ریزی دقیق و حمایت همه جانبه از آن می‌باشد. بطوری که بتوان از هنری بودن، شهرت دیرین فرش ایران، نیروی کار ارزان و ... در جهت تولید بیشتر و با کیفیت تر (افزایش تولید ناخالص داخلی و درآمد ملی) به کارگیری نیروی کار بیشتر (افزایش سطح اشتغال)، صادرات بیشتر (افزایش صادرات غیر نفتی) و ... حداکثر استفاده را برد. معمولاً افرادی به تولید فرش روی می‌آورند که در شغل‌های دیگر تامین نمی‌شوند و این کار را به عنوان شغل جانبی انتخاب می‌کنند و یا به خاطر اینکه شغل به خصوصی ندارند به بافت فرش مشغولند به طوری که حداکثر افراد حتی در منازل خود این کار را انجام می‌دهند بنابراین کمیت تولید حد متوسط به بالا می‌باشد. به لحاظ اینکه قیمت فرش آذربایجان در بازارهای داخلی و خارجی پایین است تولید کنندگان معمولاً از مواد اولیه نامرغوب استفاده می‌کنند. مثلاً در رنگرزی به جای استفاده از رنگ‌های طبیعی از رنگ‌های شیمیایی که قیمت پایین تری دارند استفاده می‌کنند و نیز به خاطر هزینه‌های بالای زندگی و عدم تامین مالی بافندگان و در نتیجه عدم دقت

کافی در بافت، کیفیت این محصول متوسط به پایین می باشد که امیدواریم با حمایت ها و توجهات کافی و رفع مشکلات موجود بر سر تولید فرش در منطقه افراد بیشتری با جدیت و به عنوان یک شغل پر درآمد وارد این کار شوند تا هم کمیت تولید برای صادرات بیشتر بالا رود و هم کیفیت با حل مشکل پایین بودن قیمت و تامین مالی بافندگان بالا می رود تا خریداران بیشتری را پیدا نماید.

1- چون اغلب مردم منطقه کار بافت فرش را کاری ساده می دانند ( چون از زمان کودکی مدام شاهد انجام این کار توسط والدین خود بوده اند ) همه به نوعی خود را درگیر این کار کرده اند. بر این اساس می توان گفت که اکثر بافندگان فرش هنرمند نیستند که ارزش هنری آن را ارج نهاده و کار ارزشمندی در این زمینه انجام رسانند.

2- به خاطر اینکه در آمد قابل توجهی از این راه عاید بافندگان نمی شود کار بافت فرش را کاری جدی تلقی نمی کنند و آن را در زمانهایی که از کارهای دیگر باز می مانند، با پی حوصلگی انجام می دهند بنابراین معمولاً کار با کیفیتی از آب در نمی آید البته ناگفته نماند که در میان کسان زیادی هم هستند که نه تنها هنرمند هستند و به عنوان یک هنر به کار بافت فرش مشغولند بلکه در هر حال آن را منبع درآمد خود دانسته و با دقت هر چه تمامتر به بافت فرش مشغولند و کارهای بسیار ارزشمند و با کیفیت بالایی ارائه می دهند.

3- به لحاظ کیفیت پائین مواد اولیه در منطقه (مواد رنگرزی شیمیایی) و مواد اولیه مرغوب، کیفیت تولیدات منطقه پائین می باشد.

4- کار بافت فرش اصولاً کار سختی است و اکثر بافندگان آن که سالهای طولانی مشغول این کار بوده اند ظاهری خمود پیدا کرده، تناسب اندام ندارند و معمولاً عضوی از بدن آنان آسیب دیده می باشد. مانند کوسویانابینا شدن چشم - گوزشدن پشت و... که این عوارض به لحاظ عدم وجود بهداشت کاری بوجود می آید.

5- سطح دستمزدی بافندگان در قبال کار سخت و زحمت زیاد آنها بسیار پائین است و این پائین بودن سطح دستمزدها همان طور که قبلاً هم گفته شد باعث تنزل سطح کیفیت فرش می شود.

6- عدم وجود آموزش های فنی و حرفه ای لازم از سوی مراکز و سازمان های آموزشی و فنی و حرفه ای.

7- مشکلات موجود در اخذ وام های سرمایه ای و تسهیلات بانکی.

8- عدم آگاهی لازم تولیدکنندگان از علایق و سلیقه های بازار مصرف و...

تولید فرش دستباف در آذربایجان بصورت سنتی و بیشتر خانواده های محروم و بی بضاعت به لحاظ عدم توانایی در انجام کارهای دیگر جهت گذران زندگی با حداقل شرایط و امرارمعاش به تولید فرش روی آورده اند و همیشه هم از تامین نشدن زندگی شان شکوه دارند. با این وجود بسیاری از تجار هم بدون در نظر گرفتن جنبه معنوی و اخلاقی تجارت و بدون رعایت انصاف فرشها را از بافندگان می که به لحاظ محرومیت، از قیمت واقعی آن خبر ندارند، به حداقل قیمت و کمتر از ارزش واقعی آن می خرند تا شاید از این راه به هدف سودجویی خود جامعه عمل ببوشانند. بهمین دلیل کیفیت تولیدات منطقه پائین بوده و فرشها به قیمت مناسبی به فروش نمی رسند و در ضمن تمام مراحل از تولید تا صادرات مشکلات خاص خود را دارد که نیاز به حل دارند.

اما برای رفع بسیاری از مشکلات موجود در مراحل مختلف یادشده با توجه به نظر مسئولین و دست اندرکاران ذیربط فرش در آذربایجان و نتایج بعمل آمده پیشنهاد می شود که برای تداوم فعالیت و پیشرفت این هنر و صنعت دیرینه، دولت یک سازمان مستقلی جهت اداره امور فرش و ساماندهی به مراحل مختلف آن تأسیس نماید. از جمله فعالیتهایی که چنین سازمانی میتواند انجام دهد می توان به موارد ذیل اشاره نمود.

1- جمع آوری اطلاعات در زمینه کمیت و کیفیت تولید، چگونگی تولید، نیروی کار و تکنولوژی مورد استفاده در تولید و صادرات و مقایسه آن با استانداردهای منطقه و جهان و تجزیه و تحلیل اطلاعات بدست آمده و برنامه ریزی بر اساس این تجزیه و تحلیل ها.

2- مشکل یابی مراحل مختلف تولید و صادرات با توجه به اطلاعات بدست آمده.

3- چاره اندیشی و ارائه راهکارها و راه حل های مناسب جهت رفع مشکلات شناسایی شده.

4- ارائه آموزشها و انتقال اطلاعات مورد نیاز به تولیدکنندگان.

5- ساماندهی و منسجم کردن تولید در سطح کشور بصورت هدفمند و باهدف کمیت، کیفیت و صادرات بیشتر با در نظر گرفتن رضایت تولیدکنندگان و مشتریان.

- 6- در نظر گرفتن این محصول به عنوان يك كالاي غيرفتي مناسب جهت صادرات و برنامه ريزي در اين مورد.
- 7- افزايش دستمزد توليدكنندگان و سيدگي به مشكلاتهاي آنان بطوري كه زندگي متوسطي داشته باشند تا از اين طريق تشويق به ادامه فعاليت در اين زمينه شوند.
- 8- در اختيار گذاشتن مواد اوليه مرغوب با قيمت مناسب و ارائه تسهيلات بانكي حمايتي تا حدامكان.
- 9- اجراي برنامه ريزهاي عنوان شده در موارد فوق و دريافت بازخور بعد از اجراي برنامه ها از مشتريان و بافندگان و هدف قرار دادن بهبود مستمر در برنامه ها.
- 10- ارزش قابل شدن به جنبه معنوي و هنري توليد فرس.
- 11- نظارت و كنترل مداوم بر مراحل مختلف طي شده از طريق خود توليدكنندگان (خودكنترلي) و...

### آذربايجان بهشت عدن و محل هبوط حضرت آدم(ع)

محمدصادق نائبي

هر چند كشورهايي مانند ايران ، چين ، هند ، يونان ، مصر ، عراق و ... داراي تمدن كهن بشري هستند ولي انتخاب كهنترين تمدن از بين اين تمدنها كاريست بس دشوار. اين تمدنها كه اكنون هر کدام تقريباً بصورت كشوري مستقل درآمده اند ، با يافتن تکه كاغذي ، تراشیده چوبي ، كوزه - كاسه اي ، اسكلتي ، براي ديگران كركري خوانده و بعنوان مهد تمدن بشري رجزخواني مي كنند.

اگر حضرت آدم (ع) را بعنوان انسان متكامل بناميم و انسانها و شبه انسانهاي قبل از او را در تعريف تمدن ننگانيم ، پيشينه تمدن بشري را بايد يازده هزار سال بدانيم. لذا هر کدام از تمدن هاي مذکور كه براي خود تمدن 2500 ساله ، 5000 ساله و يا 7200 ساله تعريف مي كنند ، يا داراي تاريخ كاملي نيستند و يا بعنوان مهد تمدن بشري نيستند. مهد تمدن بشري ، قطعاً جائي هست كه آدم و حوا از بهشت رانده شده و در آن فرود آمدند. اين سرزمين ، جائي خرم و سرسبز در اين کره خاكي بود تا بلکه آدم و حوا نسبت به بهشت قبلي احساس فراق و دلتنگي نکنند و اين عنایتي بود كه خداوند در مورد حضرت آدم كرد. بگذريم از اين مطلب كه بعضي علماي ما منجمله علامه مرحوم طباطبائي ، احتمال مي دهند كه بهشت آدم و حوا در همين کره خاكي بود نه در آسمانها(الميزان ، تفسير آيه 38 بقره). سرزمين هبوط ، جائي نيست مگر در کره خاكي ما. آن سرزمين هر كجاست ، مهد بشريت است و ريشه شش ميليارد انسان کره خاكي نيز همان سرزمين است. آن سرزمين است كه بايد به خود بنازد و ببالد و رجزخواني هاي تمدن هاي ايران و عراق و چين و يونان و مصر را تمام كند. آن سرزمين كجاست؟ آيا واقعاً هند و آفريقاست؟

«هبوط» در لغت عرب در معنای پائين آمدن اجباری است ، مانند سقوط سنگ از بلندی. در مورد انسان نوعي طرد و يا مجازات نيز از اين واژه احساس مي شود. لذا اين واژه با «نزول» فرق دارد. اگر «بهشت» آدم و حوا ، در اين جهان بود ، پس هبوط آدم و حوا مقامي است نه مكاني. خداوند در اين مورد در سه آيه سخن گفته است. از جمله در آيه 123 سوره طه فرموده است: «قَالَ اهْبِطَا مِثًا جَمِيعًا» (هر دو از آن(بهشت) فرود آييد).

اخيرا يكي از باستانشناسان نامي جهان بنام «ديويد رول» نظريه ها و يافته هاي جديدي در مورد محل هبوط آدم وصي (ع) و بهشت عدن ارائه کرده است كه افتخاري براي ما ايرانيان است.

پروفسور «ديويد رول» باستانشناس نامي ، مي گويد: «آدم و حوا نخستين بار در سرزميني بنام بهشت عدن در قلب آذربايجان فرود آمدند». پروفسور ديويد رول براي اثبات مدعای خود ، به ايران سفر مي كند و پس از طي مسير جنوب به شمال ايران ، انگشت روي آذربايجان گذاشته و آنرا مهد بشريت مي نامد. مترجم و گزارشگري نيز همراه اويند و مشاهدات خود را در نشريه معروف «ساندي تايمز» مي آورد كه اكنون نگاهی اجمالي بدان خواهيم داشت.

پيتر مارتين ، گزارشگر مجله ساندي تايمز با همراهي كردن پروفسور رول ، رد پاي حضرت آدم را در ايران مي جويد. آنها مسير خوزستان تا آذربايجان را مي پيمايند تا به دشت خرم و زيباي مياندواب برسند. اين گزارشگر در مورد طبيعت زيباي مياندواب مي گويد: «كلامي جز تحسین بر زبان جاري نمي شود. فقط مي توانم بگويم: بهشتي روي زمين». اين گزارشگر به نقل از رول ، با مشاهده

انهار و باغات اطراف دشت میان‌دوآب می گوید: «ما به باغ عدن وارد می شویم. جائی که کتاب مقدس در مورد باغهای سرشار از میوه در اطراف آن سخن می راند. اکنون عدن ، اطراف ماست».

او قبل از تبریز از «اسکو» می گذرد و در توصیف آن می گوید: «اگر شما بجای انسانهای نخستین بودید ، آیا غیر از این مکان را برای خود برمی گزیدید؟ نعمات الهی در اینجا بیش از حد است».

آنها راه را ادامه می دهند تا به شهر کهن تبریز برسند. پروفیسور رول با دیدن تبریز می گوید: «اینجا محل هبوط آدم و حواست. یعنی بهشت عدن». او ، نام تبریز در شش هزار سال پیش را «آراتا» و «ادین» معرفی می کند. ولی آن عدن که کتاب عهد عتیق آنرا توصیف می کند ، آنرا سرچشمه چهار رود «فرات ، هیدکل ، جیحون و پیشون» می داند. او ، نام رود ارس قبل از اسلام را گیپون(جیحون) می خواند که در قاموسهای انجیلی ، گیپون - ارس نامیده شده است. در کتاب عهد عتیق ، رود گیپون را گذرنده از سرزمین کوش معرفی می کند و رول با رسیدن به کوشه داغ در نزدیکی تبریز ، آنرا همان کوش می نامد. دانشمندان ، رود پیشون را همان رود اوزون معرفی می کنند. پروفیسور رول ، تبریز را محتملترین سرزمین هبوط آدم و حوا می داند. علامه طباطبائی در تفسیر خود ، نام این چهار رود را نیل و جیحون و دجله و فرات می نامد.

پروفیسور رول ، با تحقیق بر روی اسناد ، روایات ، کشفیات ، کتب مقدس و ... ، زندگی حضرت نوح(ع) را نیز به تصویر می کشاند. او ، کوه آراتات را محل فرود کشتی نوح نمی داند ، بلکه این محل را سرزمین سومرها می نامد. همانها که پنج هزار سال پیش ، زمان را به ساعت ، دقیقه و ثانیه تقسیم کردند. به تکنولوژی های فنی زیادی مانند ریسندگی و دریانوردی دست یافتند. خط را اختراع کردند و ... او معتقد است ، نخستین فراغنه مصر نیز سومری بودند. طوفان نوح بنا به یافته های پروفیسور رول ، 5100 سال پیش اتفاق افتاده است.

او با رد انتساب محل فرود کشتی نوح به کوه آراتات ، کوه «آرگاتز» در شرق ترکیه را واجد شرایط مشخصات این کوه می داند. این کوه در سفرنامه مارکوپولو نیز با نام کوه «هبوط» ثبت شده است. این کوه در کنار دریاچه وان ترکیه قرار دارد. این نظریه او با یافته های باستانشناسی نیز سازگاری دارد. چند سالی نیست که در روسیه ، کتیبه ای مربوط به یک کشتی کهن چند هزار ساله کشف شده در شرق ترکیه را پس از چندین سال بازخوانی کردند. و نتیجه این بود که روی کتیبه نوشته شده است: «محمد ، عالی ، فاطیما ، شیر ، شویبر». که طبق احادیث و روایات ما ، «شیر ، شبیر» ، صورت عبری «حسن و حسین» (ع) هستند. این کتیبه ، روایات و احادیث معصومین(ع) را اثبات کرد که نوح نبی(ع) و آدم صفی(ع) و دیگر پیامبران بهنگام عسر و تنگنایی ، به پنج تن آل عبا(ع) متوسل می شدند. چراکه اینها از ازل وجود داشته اند و نوری از خدا بوده اند. بهر روی ، اگر نظریه پروفیسور رول روزی اثبات گردد ، تاریخ تمدن ایران به هزاره نهم و دهم قبل از میلاد خواهد رسید.

## پخ آخر بر تابوت نظریه ی "آریا ساز"

ناصر پور پیرار

. به این ترتیب اساسا واژه " آریا " با تصور و برداشت قومی و نژاد از 150 سال پیش و پس از یافت شدن در کتیبه های هخامنشی همراه با بر کشیدن و توصیف های ستایش آمیز از بنیانگذاران آن سلسله که به تصریح تورات یکسره در اختیار و تحت تسلط یهودیان بوده اند با تحقیقات زبان شناسی وارد شد و از 150 سال پیش است که جهان با این واژه و با این نژاد بر تر موهوم که تنها دلیل بر تر شمرده شدن آنها ذکر نام شان در کتیبه های هخامنشی است آشنا و کوشش جان فشانانه ودر عین حال بی محتوا و پر افسانه ی گروهی از تئوری پردازان آغار می شود که موجب ایجاد تصورات " آریاپرستانه ی " دهه های پیشین در آرمان جمعی از روشنفکران خیال پرداز تحقیر شده ی مشرق زمین و هویت جوان غربی شد . امابه راستی در کتیبه های هخامنشی یعنی زاینده ی توهامات "آریایی " درباره ی قومی به نام " آریا " چه نوشته شده و آیا

این هویت "آریایی" حاصل چه سندی است؟

تمام این کوشش دل خراش، در ابتدا يك تلاش هویت سازانه، از سوی دانشگاه‌های اروپا بود. آنها که با جستجو در کهن ترین اشارات تاریخ، فقط و ایکنگ‌ها، گل‌ها، فرانک‌ها، هون‌ها و توتون‌ها را که تو حش صفت مشترک تمامی آنها بود - به عنوان اجداد باستانی خویش یافته بودند. تلاش کردند تا دیرینه‌ی خود را به مرکزی غنی‌تر و متمدن‌تر وصل کنند و از آن که مشرق زمین، به واقع هم "گهواره تمدن" بوده است، تئوری پردازان نژادی در غرب به منظور تدارک پیشینه در خشان برای خویش، ناگزیر چشم به شرق دوختند. اعجاب نخستین کارمندان کمپانی هند شرقی از دیر ینگ‌ی و گستردگی تمدن و هند و اخلاق و سازش و فرهنگ در میان مردم مشرق زمین، و به ویژه سرزمین وسیع و غنی هندوستان، موجب شد تا بکوشند پدران خود را از مرکز هند راهی سرزمین اروپا کنند و بند نافی برای اتصال خود به تمدن کهن شرق بیابند. نخستین بار، سرویلیام جونز، به سال 1786 و در سومین دوره‌ی مباحثات سالانه انجمن سلطنتی بنگال، موضوع زبان‌های هند و اروپایی را طرح کرد. از آن زمان، تا دو دهه‌ی پیش - یعنی به طول دو بیست سال - که سر انجام بی‌حاصلی و نازائی این تلاش، بر متعصب‌ترین پیروان آن نیز آشکار شد، زبان شناسان و باستان شناسان و مردم شناسانی که مامور صورت بندی این قضیه بوده‌اند، دمی از پژوهش دریاده‌ی زبان و نژاد "هند و اروپایی" و احتیاج در باره‌ی خاستگاه یکسان هندیان و اروپائین، نیاسوده‌اند. بهایی که سرانجام مردم جهان بریا این توهم نژاد پرستانه‌ی عقب افتاده پرداختند فاجعه بشری جنگ دوم جهانی بود، که براساس تئوری باور به تمدن برتر هند و اروپایی و نژاد برتر "آریایی" شکل گرفت از پس آن جنگ بود که پیشروترین محققین اروپا و جهان، به این تئوری نژاد پرستانه پشت کرده‌اند.

با این همه همین تلاش نا موفق زبان شناسان، که می‌کوشیدند این فکر مبتذل عامیانه را تقویت کنند که ریشه‌ی زبان‌ها و به تبع آن ریشه تمدن از يك زبان و قوم گم شده‌ی واحد نشأت می‌گیرد تا زمان باز خوانی کامل کتیبه‌های هخامنشی یعنی تا میانه‌ی قرن نوزدهم که "راولین سن" ترجمه نهایی کتیبه بیستون را منتشر کرد تنها و تنها به زبان‌های "هند اروپایی" اشاره می‌کرد و نه به قوم برتر "آریایی". از 1850 که یهودیان پس از خوانده شدن کتیبه‌های هخامنشی با موقعیت تاریخی و اقلیمی دو نجات دهنده‌ی قوم خود یعنی کوریش و داریوش آشنا شدند که تورات آنها را در تمام اجزاء شناسنامه‌ای نیز معرفی می‌کند باستان شناسان یهود نژاد پرستانه قول تازه یافت شده "آریایی" پیوند زنده و یا بهره برداری نادرست از اشارات تاریخی کتاب مقدس آن تلاش دیرین را به کانال تازه‌ای هدایت کنند. از این نقطه است که نظریات "گریم" و "کوهن" و "کرافورد" که به یافتن پایه‌ی مشترکی برای زبان‌های شرق و غرب دل خوش بودند. با کتاب "بیکنه" در 1877 با نام "ریشه قومی هند و اروپائیان" جان تازه‌ای می‌گیرد و برای نخستین بار آریاییان را که گویی در کتیبه‌های هخامنشیان یافته بودند به عنوان اصطلاحی نژادی برای معرفی قوم برتر حامل آن زبان غنی و مشترک معرفی کردند. از آن پس روشنفکران عقب افتاده ترین ملت‌های شرق میانه نیز دل خوشی و مستمسک بازه‌ای برای استقبال و ستایش از تئوری پردازان یهوداروپا یافتند و این ارکستر تازه شرق شناسی و ایران شناسی و نژاد شناسی با قدرت کامل تحت پوشش و حمایت دانشگاه‌های اروپا و مورخینی از قماش گریشمن و به رهبری عمومی یهود شروع به نواختن کرد. خرده روشنفکری حقیری در کشور ما از ناشی ترین رقصندگان به این ساز بودند. به این ترتیب اساساً واژه "آریا" با تصور و برداشت قومی و نژادی از 150 سال پیش و پس از یافت شدن در کتیبه‌های هخامنشی همراه با برکشیدن و توصیف‌های ستایش آمیز از بنیانگذاران آن سلسله که به تصریح تورات یکسره در اختیار و تحت تسلط یهودیان بوده‌اند با تحقیقات زبان شناسی وارد شد و از 150 سال پیش است که جهان با این واژه و با این نژاد برتر موهوم که تنها دلیل برتر شمرده شدن آنها ذکر نام شان در کتیبه‌های هخامنشی است آشنا و کوشش جان فشانانه و در عین حال بی محتوا و پر افسانه‌ی گروهی از تئوری پردازان آغار می‌شود که موجب ایجاد تصورات "آریا پرستانه‌ی" دهه‌های پیشین در آرمان جمعی از روشنفکران خیال پرداز تحقیر شده‌ی مشرق زمین و هویت جویان غربی شد. اما به راستی در کتیبه‌های هخامنشی یعنی زاینده‌ی توهمات "آریایی" درباره‌ی قومی به نام "آریا" چه نوشته شده و آیا این هویت "آریایی" حاصل چه سندی است؟

بي شك در تنها سند هخامنشي پيش از كتيبه ي بيستون، يعني در گل نبشته ي كورش كم ترين اشاره اي به واژه " آريا " نمي يابيم و مهمتر از آن در مجموعه ي كتيبه هاي بين النهرين، به زبان هاي آشوري و بابلي و مصري نيز ردي از واژه ي " آريا " به هيچ مفهومي نيست و نيز در نوشته هاي ايلامي و اورارتويي هم هرگز به اين واژه بر نخورده ايم و از آنها مهم تر پس از زمان خشايارشا با قرن پيش به درازاي 2400 سال - هرگز نشانه اي از اين واژه به معنای نژادي آن نيست. پس در واقع آغاز حيات و هم مرگ اين واژه همان در دوران داريوش و خشايارشا است و فقط در 4 كتيبه هخامنشي به شرح زير اين واژه مورد مصرف داشته است.

- 1- شش بار در كتيبه بيستون داريوش ( 3 B.D بار به صورت " آري ك " 2 بار به صورت " آري كا " و 1 بار به صورت " آري يا " .
- 2- يك بار در كتيبه داريوش در نقش رستم Na. D ( به صورت " آري ي " .
- 3- يك بار در كتيبه داريوش در شوش Se . D ( به صورت " آري ي " .
- 4- يك بار در كتيبه ي خشايار شا در تخت جمشيد Ph. X ( به صورت " آري ي " .

چنين كه معلوم است پس از خشايار شاه اول حتي در همان سلسله هخامنشيان هم اين واژه بي مصرف مانده واز آنجا كه تمام دوران تسلط داريوش و خشايارشا بر سلسله ي هخامنشي از ابتدا تا انتها فقط 50 سال بوده است پس آشكار مي شود كه اين واژه را تنها در آغاز حكومت سلسله و در دوران به كار مي گرفته اند كه در برابر تسلط هخامنشيان مقاومت هاي ملي و بومي قدرتمند و سراسري وجود داشته است از اين رو است كه مي بينيم واژه ي " آري "، در كتيبه ي بيستون كه شرح مقاومت هاي ملي ايرانيان و ملل مغلوب د برابر داريوش است 6 بار تكرر مي شود. در عين حال در تمام 9 مورد بالا " بن " واژه ي " آري " با املايي كاملاً واحد به راحتی قابل تشخيص است كه با پسوند " ك و كا " و " ي و يا " به كار رفته است. " كنت " در تفسير ي كه بر پسوند ها در فارسي باستان آورده کاربرد پسوند " ي و يا " را چنين معلوم مي كند. " بن هاي اسمي و صفتي همراه با پسوند " ي و يا " : اين ساخت هاي صفتي هستند كه ممكن است داراي کاربرد اسمي شوند. " ( كنت، فارسي باستان، ص 186، ترجمه فارسي ) .

- كنت در تفسير ديگري بر پسوند " ك و كا " (همان، ص 187) نيز درست همين معني از تكرر مي كند پس در تمام موارد بن " آري " صفتي است كه با پسوند هاي گوناگون " ي و يا " و " ك و ك " تغيير هاي اسمي از ان برداشت شده است و از آن كه بن " آري " با پسوند هاي گوناگون چنان كه خواهيم ديد پيوسته به يك معني به كار رفته پس تغيير پسوند ها مي تواند ناشي از تغيير مكان نحوي صفت در جمله و حالت و جنسيت موصوف باشد .
- نكته بسيار قابل تأمل كه براي نخستين بار در اين يادداشت تحقيقي بدان اشاره مي شود اين كه واژه ي " آري " در كتيبه بيستون با معنای " شورشي، نافرمان و عهد شکن " آمده است و هيچ معنای قومي و نژادي ندارد و از آن كه كتيبه بيستون جست، پس بينيم داريوش در كتيبه ي بيستون به چه صورت و با چه منظور هايي از واژه ي " آري " سود برده است :
- 1- در ستون اول سطر 22 مي گويد : هر كه فرمان بر بود او را نواختم و هر كه شورش ( آري ك ) كرد او را سخت كيفر دادم
  - 2- در ستون اول سطر 33 مي گويد : پس از اين كه كمبوجيه به مصرف مردم شورش ( آري ك ) كردند .
  - 3- در ستون چهارم سطر 63 مي گويد : از آن رو اورمزد مرا ياري داد كه شورش ( آري ك ) نكردم ( از او اطاعت مي كردم )
  - 4- در ستون چهارم سطر 89 مي گويد : و نيز شرح شورش ها ( آري يا ) را آوردم .

- 5- در ستون پنجم سطر 15 مي گويد : خوزي ها شورشي ( آري كا ) شدند .
  - 6- در ستون پنجم سطر 31 مي گويد : سكاها شورشي ( آري كا ) شدند .
- در متن بن " آري " هر جا فاعل جمله مفرد است به صورت " آري ك " و هر جا فاعل جمله جمع است به صورت ( آري كا ) آمده است و از آن جا كه در تمام نمونه هاي فوق با وجود پسوند هاي متغير معنا متغير نيست پس ( آري ) را بايد " بن " واقعي كلمه گرفت كه رد هر شش محل به معنای " شرير و شورشي " آمده است . چنان كه لغت نامه هاي " كنت " و " شارپ " نيز واژه را " شرير " ترجمه کرده اند . ترجمه ي پيشنهادي من براي اين واژه " شورش " و " شورشي " به تعبير داريوش است كه با صورت واقعي مقاومت هاي بومي و قومي نيز منطبق تر است . بدین ترتيب با توجه به تغيير اندك در پسوند ها و

معنای واحد در تمام موارد باید پعیرفت که "بن" واقعی واژه "آری" به معنای شورشی و شریر است اما مفسران کتیبه ها بدون توجه به این معنا که خود نیز به صورت "شریر" آورده اند آن گاه که به گمان خود ممکن دیده اند واژه "آری" را به معنای قومی تعبیر کنند بر روی آن مانور داده اند!!!

در ستون 4 سطر 89 کتیبه بیستون متن را واژه به واژه چنین می خوانیم :

"من این کتیبه را ساختم همچنین بر پوست آن طور که بر چرم نیز شرارت ها (آری یا) نیز پیکره ها و نیز نسب نامه ام را نوشتم". این شرح و توصیفی است که داریوش بر موضوع و متن کتبه اش می آورد و در و در دنبال تصریح می کند که در حضور او نوشته و خوانده شد. شرح او کاملاً با صورت ظاهر و محتوای کتیبه بیستون منطبق است که پیکره خود او و مغلوبین شرح شورش ها و نسب نامه داریوش است. اما هم شارپ و هم کنب، این جا به فکر سوء استفاده از بی "آری" افتاده سطر را چنین ترجمه کرده اند: "این نوشته که من کردم، به علاوه به (زبان) آریایی بود (!) هم روی (لوح) و هم روی چرم (تصنیف شد). به علاوه پیکره (خود را) بساختم. به علاوه نسب نامه ترتیب دادم، پیش می هم نوشته هم خوانده شد". (شارپ، فرمان های شاهنشاهان هخامنشی، ص 67) کنت هم همین مضمون را به صورت زیر آورده است: این است کتیبه ای که من ساختم، علاوه بر این به آریایی بود و در روی الواح (گلین) و روی چرم تصنیف شده بود. علاوه بر این پیکره (ام) را نیز ساختم. علاوه بر این نسب نامه ام را نیز بر ساختم. و آن نوشته شد و خوانده شد پیش من. (کنت، فارس باستان، ص 436). ناگهان آن واژه، که تاکنون (شریر) معنی می کردند. معلوم نیست با چه شگردی بدل به زبان یک قوم می شود و در طرفه العینی قوم با فرهنگی را از میان کتیبه به ما تحویل می دهند که معلوم نیست چگونه پدید آمده اند!!!

شارپ و کنت نه فقط تمام واژه ها و اضافات در پراوتر از خود ساخته اند، بل و مهم تر از آن معنی بی "آری" را، که خود نیز به معنای "شریر" آورده اند، به فراموشی می سپارند و با افزودن و جعل واژه ی "زبان" در کنار بن "آری" می کوشند که یک "زبان آریایی" در کتیبه خلق کنند!!! یاد آوری کنم که بی موجود در کتیبه های هخامنشی زمانی "آری" تلفظ می شود که اعراب گذاری کتیبه خوانان را، که همه جا کسره فارسی را "ی" انگلیسی خوانده اند، بیذیریم. تلفظ صحیح همین بن، نه "آری" که "ار" به فتح الف و کسر حرف "ر" است، جنان که در فارسی بکهن این کلمه به معنی شورش کردن و آتش افروختن بوده است (رجوع به تاج المصادر و منتهی الارب). به گمان من سرزمین "اران" را، که در جغرافیای "خزران" است، سرزمین شورشیان می گفته اند همین جعل و تغییر را کنت و شارپ در بخش دیگری از کتیبه بیستون آورده اند که باز هم با بن "آری" در پیوند است. من مسلم می دانم که این تصرفاتی نادانسته و یا از سر آگاهی نیست، این ها جعل هدف دار و آگاهانه و با منظورهایی مخصوص به خودشان است. در دو کتیبه ی دیگر داریوش در نقش رستم و شوش و کتیبه ی خشایارشا در تخت جمشید، یعنی سه مورد باقی مانده از کاربرد کلمه "آری"، در کتیبه های هخامنشی، متن واحدی را به صورت زیر می خوانیم: "من داریوش، (در کتیبه ی تخت جمشید، خشایارشا)، شاه بزرگ، کشورهای شامل همه گونه مردم، شاه در این زمین بزرگ دور و دراز، پسر ویشتاسب (در کتیبه تخت جمشید، داریوش) پارسی پسر پارسی، آریایی از نژاد آریایی". (شارپ، فرمان های شاهنشاهان هخامنشی، ص 87) کنت نیز کاملاً همین ترجمه را برای هر سه متن داریوش و خشایار شا توصیه می کند. در ابتدا به نظر میرسد که در این سه کتیبه می توان از واژه ی "آری" برداشت نژادی کرد. اما محقق می تواند با اندکی تعمق به نتایج دیگری برسد که باز هم با معنای پیش گفته "آری" یعنی "شورشی"، کاملاً منطبق است و پرده دیگری از جعلیات شرق شناسان را پس می زند. آن چه را که کنت و شارپ "نژاد" معنی کرده اند، واژه ی "چی" که با تلفظ شارپ و "سیج" به تلفظ کنت است. همین جا یاد آوری کنم که نظام حروف خوانی شارپ و کنت یکسان و همخوان نیست و در تشخیص و تلفظ برخی از حروف با یکدیگر اختلاف دارند، هر چند که به نظر می رسد هر دو در اشتباه باشند.

این مطلب کاملاً روشن می کند که موضوع و مدخل تفحص و تحقیق ملی درباره آثار تاریخی به جا مانده ی کهن، هنوز هم به تمامی گشوده است و هر جستجوی جدید تقریباً در هر فصلی از اسناد تاریخی ایران، محقق را به نتایجی تازه و روشننگر و نیز ناموافق با برداشت های محققان اروپایی می رساند. با این همه به گمان من تلفظ کنت به ثواب نزدیک تر است، زیرا "سیج" در زبان فارسی به معنای رنج و محنت و بلا آمده است، اما برای "چی" که

هیچ ریشه‌ی تقریبی نیز نیافته ایم. باری همین واژه‌ی "چی‌ثر" و یا "سیچ" را، که کتیبه‌خوانان در متن فوق "نژاد" ترجمه کرده‌اند، در بخشی از نام یک سردار شورش‌ی "ساگارتی" به نام سیچ یا چی‌ثر تخم در سطر 79,86 و 88 ستون دوم کتیبه بیستون نیز می‌یابیم. برخی از مفسران کتیبه بیستون، "ساگارت" را در غرب سیستان و در جای کنونی طیس گفته‌اند و برخی در آذربایجان، اما به چند دلیل واضح. باید سردار شورش‌ی "چی‌ثریا تخم" را از مردم غرب ایران و شاید کردستان کنونی بدانیم، چرا که کتیبه می‌نویسد "چی‌ثر تخم" خود را به "هووخشتره" منتسب می‌کرد، که همه او را یک سردار مادی معرفی کرده‌اند. دوم داریوش می‌گوید: (من یک سردار مادی به نام "تخم سپادا" را به سرکوبی او فرستادم. سوم که می‌نویسد: (چی‌ثر یا سیچ تخم) را، پس از بریدن گوش و بینی و کندن یک چشم، در اربیل به دار زدیم. که شهری از سرزمین کردان است و بالاخره این که در دنبال واژه‌ی (چی‌ثریا سیچ) را می‌توان واژه‌های از غرب ایران باستان یعنی در کردستان کنونی عراق دانست. بخش دوم نام این سردار شورش‌ی "چی‌ثریاسیچ تخم" یعنی "تخم" را مفسرین به غلط و عمداً "دلیر" معنی کرده‌اند. در عین حال بخش اول نام آن سردار، که داریوش به سرکوبی "چی‌ثریاسیچ تخم" شورش‌ی می‌فرستد، یعنی "تخم سپادا" نیز با بخش دوم نام "چی‌ثریاسیچ تخم" برابر است و از آن که واژه‌ی "سپادا" در همان کتیبه به معنای "سپاه" آمده، پس تخم را چنان که مفسران کتیبه گفته‌اند، "دلیر" معنی کنیم. نام تخم سپادا باید که دلیر سپاه معنی شود اما از آن که واژه‌ی تخم، چنان که در فارسی باستان و سنسکریت و حتی اوستای پس از اسلام، به معنای اصل و نسب و هسته و نژاد به کاررفته و هنوز هم به همین معنی به کار می‌رود، می‌توانیم "سپاه زاده" یا "از خاندان سپاهی" بگیریم. در این صورت واژه‌ی "چی‌ثر" دیگر نمی‌تواند به معنای نژاد و نسب باشد، زیرا در آن صورت معنی "چی‌ثر تخم" به "نژاد نژاد" تبدیل می‌شود که مسخره است. پس به گمان من تلفظ سیچ در بازخوانی "کتیبه چنان که کنت نیز بدان رسیده مفهوم تر و پرمعناتر است. اینک یک بار دیگر به متنی باز می‌گردیم که در آن داریوش و خشایارشا، خود را پارسی پسر پارسی آریایی و "سیچ" می‌خوانند. پیش تر در کتاب "12 قرن سکوت" معلوم کردم که واژه‌ی "پارسه" نه در معنای جغرافیایی و نه در معنای قومی، پیش از ظهور داریوش در شرق میانه یافت نشده است و در تطبیق "پارسه" با معنای مسلم کنونی آن در فارسی و کردی، معلوم شد که این واژه نوعی ناسزای تحقیرآمیز به معنای بی‌خانمان، بی‌اصل و نسب، و مهاجم و غارتگر است. که پس از ویرانی‌های به بار آمده در دوران حاضر نیز معلوم شد که واژه‌ی "آری" حتی در کتیبه‌ی بیستون، به معنای "نافرمان، شریر و شورشگر" آمده است و اینک سومین واژه‌ی آن متن، "سیچ" نیز، که به معنای رنج و محنت و بلاست، بر آن‌ها افزوده می‌شود و می‌توان گفت که داریوش و خشایارشا در کتیبه‌های نقش رستم و شوش و تخت جمشید در متنی واحد، خود را چنین معرفی می‌کنند: "من فلان شاه، شاه بزرگ پسر فلان هخامنشی، متجاوز، شورشگر شریر فرزند شریر و آورنده‌ی رنج و محنت". بستن چنین القابی به خویشتن، برای ترساندن مردمی که لجوجانه مقاومت می‌کرده‌اند، در اسناد شرق میانه، فراوان یافت می‌شود. هنگامی که مقاومت‌های فزاینده اقوام و بومیان در برابر هجوم‌های متوالی، از زمان آشوریان و بابلیان در تاریخ محرز است، بسیاری از سرداران کهن، برای ترساندن ملت‌هایی که تسلط آنان را نمی‌پذیرفتند، از اعتراف به رفتارهای سراسر قساوت، توسل به عناوین ترس‌آور و حتی بستن شاخ حیوانات به سر خویش، پروا نداشته‌اند. "من ستونی در برابر شهر او بنا کردم و پوست همه‌ی رهبرانی را که علیه من به پا خواسته بودند کندم و سطح ستونها را با آن پوستها پوشاندم. برخی رادرون دیوار ستون گذاردم. برخی را بر تیرهای چوبی بر فراز ستون به چهار میخ کشیدم و دیگران را بر ایوان ستون به تیرهای چوبی بستم و اعضای بدن افسران و صاحب‌منصبان شاهی را، که سر به شورش برداشته بودند قطع کردم. از میان اسرا بسیاری را در آتش سوزاندم و بسیاری را زنده نگهداشتم. از میان زندگان بینی. گوش‌ها انگشتان گروهی را قطع کردم و چشم‌های بسیاری دیگر را از حدقه بیرون آوردم و من ستونی از زنده‌ها و ستون دیگری از سرهای بریده بر پا داشتم و سرهای آنان را در سراسر شهر بر تنه‌ی درختان بستم و مردها و زن‌های آنان را در آتش سوزاندم. من بیست تن از اسرا را زنده در دیوار کاخ دفن کردم. باقی مانده جنگ جوانان آنها را در صحرای فرات با تشنگی هلاک ساختم.... و به این ترتیب آشور ناصریال،

در بسیاری از کتیبه های شاهي به شرح فساوتهاي خویش مي پردازد و در واقع نمي توان قضاوت کرد که کدام يك از آنها هولناك تر و تكان دهنده تر از ان ديگري است . ( يوسف مجيد زاده ، تاريخ و تمدن بين النهرين ، جلد اول ، ص 232 ) آن چه را که داریوش در کتیبه ي بیستون درباره شقاوت هاي خود نسبت به سرداران مقاوم و اقوام اسير مي آورد ادامه ي همین اعترافات جاري در توسل به سخت گيري و جنایت با هدف منصرف کردن بومیان و اقوام از مقاومت است . بنابر این مي توان پذیرفت که داریوش تمام عناوین و القابی را که بومیان منطقه به او بخشیده اند ، با خشنودي تمام پذیرفته و با لجاجت تمام تکرار کرده است . " این است سرزمین هايي که من با پارسیان از آن خود کردم ، این سرزمین ها از من ترسیدند و به من باج دادند " . ( از متن کتیبه داریوش و خشایارشا در تخت جمشید ، شوش و نقش رستم ) .

چنین است که حتي در کتیبه هاي هخامنشسي نیز واژه ي " آري " را با معنای قومي و نژادي نمي یابیم . این واژه نیز لقب تحقر آمیز ديگري با معنای " شورشي و شرور " است که بومیان ایران کهن ، به قوم سفاک هخامنشيان بخشیده اند ، تا نهایت نفرت خود را از حضور ویران کننده آنان ، که عروج شرق میانه را متوقف کردند . برای آیندگان باز گفته باشند . پس اینك کسی پاسخ دهد که این همه هیاهو بر سر واژه و قوم و زبان " آریایی " از چه چیز جز توهمات و دروغ پردازیها ي شرق شناسان و زبان شناسان مزدور یهود بر آمده است؟ آیا نباید اهداف و منافع آنان را در به جان هم انداختن مردم شرق میانه با توسل به چنین مفاخرات احمقانه ساختگی و بي ریشه ، نيك بشناسیم ؟ آیا روشنفکران ایران ، برای بایز خواندن جعلیات ایران شناسان مشکوک ، به باور ملي ، اگر نه مزدوري بل لااقل ساده لوحی چشم و گوش بسته نکرده اند .

## تاوان آزادي خواهي

«سعید رضازاده»

از همان صبح 21 آذر کشتار و غارت بي رحمانه اي در سراسر آذربایجان شروع شد. مامورین ستاد ارتش و وابستگان دولت مرکزي که با لباس مبدل وارد آذربایجان شده بودند دستور داشتند تا رسیدن نیروهاي انتظامي هرچه بتوانند از اعضا و طرفداران فرقه نابود کنند. به همین جهت جلادان تنها به کشتن مردم با ضرب گلوله اکتفاء نمي نمودند، بلکه براحتي سر پرشور آزادیخواهان را درکنار خیابان از تن جدا مي کردند.

آذربایجان را همیشه چشم و چراغ ایران نامیده اند. آذربایجان که در جریان انقلاب مشروطیت سنگر آزادیخواهان بود، سنگري که هرگز تسلیم نشد و مشروطیت را به سراسر ایران بازگردانید، پس از انقلاب و روی کار آمدن مجدد ارتجاع، مورد کینه خصمانه و ددمنشانه حکومتهاي ضدملي ایران قرار گرفت و ظلم روز افزون این حکومتها باعث طغیان و تشکیل نهضت دموکراتیک آذربایجان گشت، که در این مقال فرصت نیست تا به دلائل وقوع این نهضت و ثمره هاي آن بپردازیم. بلکه سعی داریم تا از منظري ديگر به قضیه نگاه کنیم و آن زمینه حوادث و جنایاتي است که شاه و قوام (نخست وزیر وقت) در سرکوب این نهضت مرتکب شدند. چیزی که کمتر به آن توجه شده است.

قوام مرد گمنامي نبود. قبل از انقلاب مشروطیت دبیر حضوري عین الدوله بود. بعد از انقلاب مشروطیت نیز مانند سایر عناصر ارتجاعي لباس مشروطه خواهي بر تن کرد و پس از کودتای 1299 و خروج سیدضیاء از ایران، جانشین او گردید و رضاخان در کابینه وي سمت وزارت جنگ را بر عهده گرفت. پس چگونه این عضو خانواده «خیانت» و شاخه «شجره خبیثه» و قاتل کلنل محمدتقي خان و میرزا کوچک خان پشتیباني آزادیخواهان ایران را بخود جلب نمود. وي نقش خود را بسیار خوب بازی مي کرد و ژستهاي آزادیخواهانه نشان مي داد و اعتماد همگان را جلب مي نمود. بطوریکه دولت وي بنام دولت «حسن نیت» مشهور گشت و دولت شوروي وي را «بزرگترین سیاستمدار شرق» نامید. قوام مي گفت: «من برای حل قضایای آذربایجان جز مسالمت رویه اي اتخاذ نمي کنم، من از برادرکشي گریزانم» و لکن در خفا علیه نهضت آذربایجان توطئه مي چید و زمینه حمله را فراهم مي ساخت.

وي در جهت سیاستهاي خود، سعی مي نمود روابط را با شوروي اصلاح کند. بر

این اساس به مسکو سفر کرد و با استالین دیدار کرد ولی شوروی از تخلیه خاک ایران سرباز زد و خواستار اعطای امتیاز نفت شمال شد این سیاست شوروی تأثیر نامساعدی در میان مردم بخشید و آمریکا و انگلیس آنرا تحمل نکردند. تا اینکه ترومن رئیس جمهور وقت آمریکا، درباره تخلیه ایران اولتیماتومی به استالین فرستاد و به وی هشدار داد چنانچه شوروی خاک ایران را تخلیه نکند دولت آمریکا نیز مجدداً وارد ایران می‌شود.

بدین ترتیب دولت شوروی مجبور به تخلیه ایران گشت و دولت‌های ایران و شوروی در این مورد توافقنامه‌ای امضا کردند که مفاد آن عبارت بود از تخلیه ارتش سرخ از خاک ایران، قرارداد شرکت نفت ایران و شوروی و همچنین عدم دخالت شوروی در مورد مسئله آذربایجان. قوام نیز طی یادداشتی به سفارت روسیه اعلام نمود، مادامی که زبان فارسی زبان رسمی باقی بماند، زبان ترکی می‌تواند در آذربایجان مورد استعمال قرار گیرد. همچنین اجازه داده شده بود که شورای ایالتی آذربایجان کلیه مامورین محلی را انتخاب کند و حکمران کل نیز از طرف تهران و مشروط بر تصویب و تأیید شورای ایالتی انتخاب گردد. هنگامی که قوام از صلح و سازش صحبت می‌کرد. ستون‌های نظامی از تهران همدان، کرمانشاه، کردستان و گیلان بسوی آذربایجان در حرکت بود و آشکارا معلوم بود که نبرد قطعی بین آزادخواهان و غاصبین حقوق ملت نزدیکتر می‌گردد.

دولت قوام پس از امضای موافقتنامه با شوروی و اطمینان از روش این کشور درباره تخلیه ایران و سایر موارد مذکور برای مذاکره با حکومت ملی آذربایجان قدم پیش نهاد و بدین منظور هیئت نمایندگی آذربایجان به تهران عازم شد و با استقبال پرشور مردمی مواجه گردید که در آزادخواهان آذربایجان امید‌رهای خود را می‌دیدند. ژاندارمها نیز در مقام جلوگیری از حرکت مردم و کارگران به فرودگاه برآمده و عده‌ای از کارگران را بخون کشیدند.

پس از 15 روز مذاکره، هیئت نمایندگی آذربایجان بدون حصول نتیجه‌ای برگشت. دور دوم مذاکرات با اعزام یک هیئت ده نفری سیاسی نظامی به ریاست مظفر فیروز معاون سیاسی قوام به تبریز آغاز گشت. با پیگیری مذاکرات طرفین به توافقاتی دست یافتند که مهمترین آنها عبارت بود از: دولت، مجلس محلی آذربایجان را بعنوان انجمن ایالتی می‌پذیرفت و قوای داوطلب فدایی به ژاندارمری ملحق می‌شد و قشون خلق نیز جزء ارتش ایران محسوب می‌گشت. در مدارس متوسطه و عالی‌ترتیب به زبان فارسی و آذربایجانی خواهد بود. همچنین دولت موافقت می‌نمود که اقلیتهای مقیم آذربایجان از جمله ارکاد، آسوری‌ها، ارمنی‌ها نیز حق خواهند داشت تا کلاس پنجم به زبان خود تدریس نمایند. و زنجان نیز به حکومت مرکزی ملحق می‌شد. چون زنجان (خمسه) بطور رسمی جزء آذربایجان محسوب نمی‌شد بایستی نیروهای آذربایجان آنرا تخلیه می‌نمودند. پس از امضای موافقتنامه دکتر سلام الله جاوید از طرف دولت به استانداردی معین گردید و پیشه‌وری نیز شغل دولتی نپذیرفت.

واگذاری زنجان (خمسه)، سبب مخالفت و ناراحتی اهالی زنجان شد و مردم جهت رسانیدن اعتراضات خود به رهبران فرقه یک میتینگ 50 هزار نفری تشکیل دادند. پیشه‌وری نیز در جواب مردم زنجان به آنها اطمینان داد که پای ژاندارمها به آنجا نخواهد رسید و اتفاق سوئی برای آنها نخواهد افتاد. پس از امضای موافقتنامه، قوام هیچ اقدام مثبت و عملی نشان نداد بلکه، در کارها نیز اشکال تراشی می‌نمود. بعبارت دیگر سیاست دولت قوام عبارت بود از وقت‌گذرانی و تظاهر به دوستی و حسن نیت و استفاده از سیاست غافلگیری. در حالیکه از طرف دولت ضیافت‌های پرشکوهی به افتخار نمایندگان آذربایجان داده می‌شد ولی توطئه‌های عمیقی در حال شکل‌گیری بود. سلاح‌های سنگینی از آمریکا وارد می‌گردید. محاصره آذربایجان تکمیل می‌شد. نیروهای مرکزی جهت ارزیابی قدرت دفاعی و تهاجمی قشون ملی آذربایجان متناوباً در مواضع مختلف به آنها حمله می‌کردند که اعتراض آذربایجان را سبب می‌گردید اما طبق معمول اعلامیه‌های دولت «حسن نیت» قوام سروصداها را می‌خواباند.

آذربایجان که اجرای دقیق موافقتنامه را خواستار بود، مرتباً قراء و قصابات خمسه را تخلیه می‌کرد ولی هر ده و پاسگاهی که تخلیه می‌شد بلافاصله مورد هجوم و قتل و غارت افراد مسلح قرار گرفته و از طرف نیروهای نظامی تهران اشغال می‌شد. درواقع حکومت مرکزی در پی تحویل گرفتن مسالمت‌آمیز زنجان نبود بلکه می‌خواست آنرا به صورت یک پیروزی نظامی جلوه‌گر سازد. لذا به شهر بی‌دفاعی که برابر صورتجلسه رسمی تحویل گرفته بود، با توسل به

حمله نظامی حمله می‌کرد: آنها می‌دانستند که مسئولین زنجان طبق تصمیم انجمن ایالتی آذربایجان در حال جمع‌آوری و خرید غله هستند و روزانه چندین قطار حامل گندم از تاکستان وارد زنجان می‌شد. لذا شب دوم آذر با استفاده از قطارهای حامل گندم و به نام غله، نیروهای نظامی، تانک و توپ وارد شهر کردند. بمحض اشغال زنجان، ارادل و اوپاشی که همراه نیروی نظامی وارد شهر شده بودند دست به قتل و غارت و تجاوز زدند. مسافری از زنجان که وابستگی حزبی نداشت و می‌گفت: «غارتگران حداقل 200 خانه را در زنجان غارت کردند. آنها حتی به کودکان شیرخوار نیز رحم نمی‌کردند و پس از کشتن آنها جسدشان را مثل توپ فوتبال از این طرف به آن طرف پرتاب می‌کردند...» روزنامه "راه پیروزی" راجع به غارت اموال مردم این خبر نفرت‌انگیز را دارد: «...درمیان قالیهای غارتی، طفل شیرخوار خفه شده‌ای پیدا کردند». و بسیاری جنایات دیگر که انسان از بیان آنها شرم دارد.

آری! این بود امنیت و آسایشی که شاه و قوام با پشتیبانی استعمارگران آمریکایی و انگلیسی به مردم زنجان هدیه کردند. حکومت مرکزی از حمله به زنجان و تبلیغات افترا آمیز، هدفهای مشخصی را تعقیب می‌نمود: آماده کردن زمینه روحی و فکری برای حمله به آذربایجان و بهره‌برداری از شکست روحی نیروهای آذربایجان...

قوام جهت نابود ساختن نهضت، به بهانه حفظ نظم و امنیت انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی، خواستار اعزام نیروی نظامی به آذربایجان شد. در حالیکه طبق توافقنامه لشکر آذربایجان جزو ارتش ایران بود. قوام السلطنه موزیانه موضوع اعزام نیرو به آذربایجان را با شروع انتخابات و فعالیتهای انتخاباتی درهم آمیخت بود. حوادث زنجان و تصمیم دولت به اعزام نیروی نظامی به آذربایجان موجب غلیان احساسات و هیجان عمومی و تحریک حس انتقام گردید. در آذربایجان علاوه بر نیروی منظم فداییان و قزلباش نیروی داوطلب بابک نیز تشکیل یافت که انجام وظایف پارتیزانی را بر عهده داشت. قوام در حمله به آذربایجان و سایر اقدامات خود، پشتیبانی فعالانه دولتهای آمریکا و انگلیس و حمایت شورای امنیت و سکوت شوروی را همراه داشت. دولت آمریکا خود، ارتش و ژاندارمری ایران را سرپرستی می‌کرد.

قوام طی اعلامیه‌ای اعلام کرد اعزام قوای تأمین به آذربایجان به هیچ وجه جنبه تعرض و لشکرکشی ندارد و جز حسن اجرای انتخابات و حفظ آزادی عموم و جز رفت و شفقت به اهالی و تأمین رفاه و آسایش مردم نظر دیگری در میان نیست.

دریغ که تغییر سیاست جهانی در نیمه دوم آذرماه سیر حوادث کشور را به سود ارتجاع و به زیان آزادی جریان داد. از طرف دیگر در آخرین روزهای عمر حکومت ملی جز تفنگ و مسلسل و اسلحه کمربندی، اسلحه دیگری در آذربایجان نبود. این عوامل و چندین عامل دیگر باعث شد کمیته مرکزی فرقه دموکرات آذربایجان، موافقت خود را با ورود نیروهای تأمین دولتی به آذربایجان اعلام کند.

برای جلوگیری از عملیات پارتیزانی، دولت شوروی به نیروهای آذربایجان پیشنهاد پناهندگی داد. در نتیجه ستونهای منظمی از فداییان و سربازان به خاک شوروی عقب نشینی کردند، چنانچه که در سال 1326 روزنامه‌های باکو تعداد پناهندگان را حدود 70 هزار نفر نوشتند و بدین ترتیب مردم آذربایجان را در مقابل جلادان شاه و قوام بی‌دفاع رها کردند.

از همان صبح 21 آذر کشتار و غارت بی‌رحمانه‌ای در سراسر آذربایجان شروع شد. مامورین ستاد ارتش و وابستگان دولت مرکزی که با لباس میدل وارد آذربایجان شده بودند دستور داشتند تا رسیدن نیروهای انتظامی هرچه بتوانند از اعضا و طرفداران فرقه نابود کنند. به همین جهت جلادان تنها به کشتن مردم با ضرب گلوله اکتفاء نمی‌نمودند، بلکه برآحتی سر پرشور آزادیخواهان را در کنار خیابان از تن جدا می‌کردند.

روز 22 آذر 1325 نیروهای دولتی بدون برخورد یا مقاومتی وارد شهر تبریز گردیدند. بلافاصله در شهر حکومت نظامی اعلام گردید. ویلیام گالاس قاضی آمریکایی که خود به آذربایجان رفته بود چنین می‌گوید: «وقتی ارتش ایران به آذربایجان بازگشت، وحشت برپا نمود. سربازان قتل و غارت و تاراج براه انداختند. آنها هرچه به دستشان می‌رسید، هرچه می‌خواستند تصاحب می‌کردند. رفتار سربازان اشغالگران روس بسیار برآزنده‌تر از اعمال

وحشیانه سربازان به اصطلاح نجات بخش ارتش شاهنشاهی بود. بطوریکه خاطره فوق العاده زشت و شومی در آذربایجان به جا گذاشت. در آذربایجان اموال و احشام دهقانان به غارت رفت و زنان و دختران مورد تجاوز قرار گرفتند.

گرچه رسالت ارتش ایران، آزادی آذربایجان بود ولی مردم را غارت کرده، پشت سر خود مرگ و نابودی بجا گذاشتند.»

درمیانه عالم نمایی از خدا پی‌خبری فتوا داد که جان و مال و ناموس دموکراتها حلال است. سراب کانون آزادی آذربایجان سراپا در آتش کشیده شد. محبوب کارگر مبارز عضو تشکیلات محلی را در منظر عام با سنگ قطعه قطعه کردند و جسد او را هلهله کنان به معرض نمایش گذاردند. در باسمنج سربریده علی قهرمانی را بالای نیزه بردند و همچون اعصار قدیم گرد سرنیزه به چرخ زدن و رقصیدن پرداختند.

اردبیل تلختر از 26 آذر خاطره‌ای ندارد از فزونی شهیدان راه آمد و شد بسته شده بود. خلیل دایی را سه بار بردار کردند و هربار نیمه جان به هوش آوردند و دوباره بالا کشیدند. دشمنان آزادی در کشتار اردبیل چنگیز را روسفید کردند. آنها حتی کودکان خردسال را بالای دار فرستادند. تاریخ چنین جنایات وحشیانه‌ای را به یاد ندارد.

سریه بانوی شجاع شاهسون را که یکه و تنها 5 روز در محاصره به مقاومت ادامه داده بود، ناجوانمردانه بسوی قتلگاه فرستادند. هنگام تیرباران او خاطرنشان ساخت «تاریخ نام پیمان شکنان را با نفرت یاد خواهد کرد. آدمکشان در این معامله سودی نخواهند برد. فرزندان آذربایجان کین مرا خواهند جست. خون شهیدان درخت آزادی را بارور خواهد ساخت.»  
منبع : جامی «گذشته چراغ راه آینده است».

## 21 آذر، شمعی خاموش بر مزار آزادی

صیاد قره داغی

«دشمنان جنبش‌های مردمی در ایران همواره کوشیده و می‌کوشند تا به همه‌ی شورش‌ها و انقلاب‌های مردمی رنگ ضد ایرانی بزنند و این شیوه را ابزار دست خود قرار می‌دهند تا عوام‌فریبی نمایند و متأسفانه تا حدودی هم موفق به این کار شده‌اند.

در مورد فرقه دموکرات قضیه بر همین منوال است و بر همین اساس دادن اطلاعات اشتباه و یا گاهی سکوت در این باره مردم را به نوعی سردرگمی رهنمان می‌نماید، در این مجال کوتاه سعی خواهیم کرد این جنبش را در مراحل گوناگون و از زاویه‌های مختلف به بوته‌ی نقد بگذاریم هر چند که بعد قضیه خیلی فراتر از این حرف‌ها است ولی نگاه به گوشه‌هایی از آن برای هر کس لازم می‌نماید، باشد که خوانندگان خود به قضاوت بنشینند و ای کاش آن لحظه فرا برسد که دولت‌ها از شعور مردم بیاندیشند.

این سخن فوت نماینده مجلس انگلستان، کاملاً اوضاع قبل از 21 آذر 1324 را آشکار می‌کند «رضاخان دزدان و راهزنان را از سر راه‌های ایران برداشت و به افراد ملت خود فهماند که من بعد در سراسر ایران فقط یک راهزن وجود داشته باشد».

همچنین پروین اعتصامی (1285 تبریز-1320) شاعره‌ی پرآواز ایران با ابیات زیر فضای حاکم بر جامعه آن زمان را بهتر توصیف می‌کند.

حاکم شرعی که بهر رشوه فتوا می‌دهد کی دهدعرض فقیران راجواب ای

رنجبر

گرچه اطفال تو بی‌شامندش‌بها، باک نیست خواجه تیهومی‌کند هرشب کباب‌ای

رنجبر

دکتر حسن نظری (غازیانی) در کتاب گماشتگی بدفرجام، که خود دارای دکترای اقتصاد استاد دانشگاه برلین آلمان و از سربازان فرقه بود، زمینه بوجود آمدن فرقه را اینگونه ترسیم می‌کند: «ایران که از سده هیجدهم میلادی به بازار جهانی سرمایه داری پیوسته و به یکی از سرزمین‌های مهم واقع در سر

راه اروپا و آسیا درآمده بود، می‌بایست مناسبات ارباب - رعیتی و پس مانده‌های روابط خان‌خانی (فتودالی) را از بین برده و راه را برای مناسبات نوین سرمایه‌داری هموار سازد. وی در ادامه می‌افزاید؛ وقایع نگاران و حتی کسانی که در گذشته مردانی پیشرو به ثبت رسیده‌اند کمتر به مسئله ارضی که

بزرگترین دشواری جامعه ما بود، توجه نموده‌اند، برعکس هم کوشیده‌اند هر جنبش مردمی را به طوری ضد ایرانی جلوه دهند تا مناسبات کهنه را پابرجا نگه‌دارند... این برنامه که سرآغاز برگزیدن راهی نو بود، نه در انقلاب مشروطه

که جهان سرمایه‌داری به مرحله سلطه انحصارها رسیده بود، و نه در انقلاب گیلان و نه در هیچیک از جنبش‌های پیش‌رو با کامیابی مطرح نشد. در آذربایجان این دشواری صدها ساله دوباره به میان آمد و می‌بایست به مورد اجرا گذاشته شود.»

این سرباز فداکار فرقه در يك دید کلی از بین بردن روابط خانجانی (فتودالی) و تعمیم این قضیه از آذربایجان به ایران را زمینه بوجود آمدن این جنبش می‌داند، البته لازم به گفتن است که آن زمان 80 درصد مردم آذربایجان را دهقانان و 85 درصد دهقانان را دهقان بی‌زمین تشکیل می‌دادند.

جامی در کتاب ارزشمند «گذشته چراغ راه آینده است» می‌نویسد:

1) عدم توجه به زبان و فرهنگ این دیار (2) آگاهی بالای این منطقه و وجود جنبش‌های دهقانی علیه فتودالیسم (3) بی‌کفایتی سردمداران حکومت وقت رسیدگی به اوضاع اجتماعی (4) دخالت بیگانگان در امور داخلی کشور از مهمترین دلایل بوجود آمدن این جنبش است. همچنین رویه‌ی سیاسی نامطلوب و سستی و اشتباهات متوالی دولتهای گذشته که غالباً آلت اغراض خصوصی شدند و عدم توجه به درخواست‌های مشروع آذربایجان موجبات پیش آمدهای فعلی شده است.

«ما معتقدیم که درخواست‌های مردم آذربایجان حق آنان است و اگر امروز با خشونت این درخواست‌ها را مطالبه می‌کنند از آن جهت است که دولتهای گذشته به فریادها و استغانه‌های آنها ترتیب اثر نداده و یا نخواسته‌اند بدهند.» و این چنین بود که فرزندان غیور آذربایجان، با توجه به استعدادی که در این خاک سراغ داشتند و مثال عینی آن مشروطیت بود بپاخواستند، با این امید که در آینده‌ای نه چندان دور بتوانند آزادی ایران را ثمر بخشند.

در مقابل عده‌ای طریقه بوجود آمدن فرقه را به شوروی نسبت می‌دهند و ادعا می‌کنند: «چون در جنگ دوم جهانی شوروی طعم شیرین حیات ایران را چشیده بود پس تلاش می‌کرد با شکستن نمکدان از راهی دیگر سر سفره بنشینند و بدین شکل بود که ابتدا می‌بایست نهضتی ملی در آذربایجان تحقق پذیرد و بدین ترتیب قدرتی در شمال ایران پدید آید که بتواند «تهران» را تحت تاثیر و نفوذ خود قرار دهد. از این رو برای رهبری نهضت باید چهره‌ای آشنا و عنصری کارکشته و حرفه‌ای نامزد شود! و با چنین طرح و برنامه‌ای بود که پیشه‌وری ماموریت می‌یابد تا فرقه دموکرات را در آذربایجان سازماندهی کند.» با این اوصاف فرقه دموکرات در 12 شهریور 1324 اساسنامه خود را منتشر کرد و در 21 آذر همان سال تشکیل «حکومت ملی» را داد.

لازم است گفته شود قبل از تشکیل این جنبش در آذربایجان خانها، رعیت‌ها را تحت شدیدترین فشارها قرار می‌دادند و حتی از آمدن مدرسه به روستاها جلوگیری می‌کردند و این قبیل کار خانها، باعث شد تا افرادی مثل صفرخان و یارانش دست به مبارزه علیه آنها بزنند.

«اکثریت مردم آذربایجان تشکیل حکومت ملی را با رضایت خاطر و مسرت استقبال کردند، بلافاصله پس از استقرار حکومت ملی، امنیت بی‌سابقه‌ای در سراسر آذربایجان برقرار شد و قیمت ارزاق عمومی تنزل یافت و دوران وفور نعمت فرارسید. دزدی، باج‌گیری و مزاحمت از شهرها و دهات رخت بر بست و دست دلان و کارچاق کنها از کارها کوتاه شد چنان که بلیت راه‌آهن میانه - تهران که سابقا در بازار سیاه به دست دلان به فروش می‌رسید، به آسانی در دسترس همگان قرار گرفت و اصلاحات شهری نظیر تاسیس خطوط اتوبوسرانی و آسفالت خیابانها شروع گردید.»

به غیر از اینها در طول يك سال حکومت فرقه کارهای فرهنگی قابل توجهی در آذربایجان صورت پذیرفت که تا به حال آذربایجان همچون روزهایی را نه به خود دیده بود و نه دیده است، تئاتر در تبریز پا گرفت. دانشگاه فعلی تبریز بنانهاده شده و مهم‌تر از همه بنیه‌ی فرهنگی آذربایجان که در دوره‌ی رضاشاه زیر شدیدترین فشارها بود دوباره پی‌ریزی شد و هزاران اقدامات دیگر.

در اینجا نکته‌ای که باید گفته شود این است که بعضی‌ها معتقدند، فرقه دست پرورده و دست نشانده استکبار بود در جواب باید گفته شود استکبار از تنها چیزی که می‌ترسد تا به هدف شوم خود نایل نشود آگاهی یافتن مردم است و یکی از اهداف فرقه درست برعکس این، آگاهی دادن به مردم بود و ساختن دانشگاه و آگاهی دادن به مردم در مورد حقوق خود و رواج دادن فرهنگ مردم در دستور کار این گروه بود.

بالاخره شمعی که می‌رفت کل ایران را روشن کند درست یکسال بعد، یعنی 21 آذر 1325، بدست ارتجاع خاموش گردید. و نیروهای دولتی صبح همین روز با همدستی خائنان و کسان‌ی که با وجود فرقه دستشان از خون مردم پاک بود

به خاک و خون کشیده شد و تبریز قهرمان بار دیگر خون را به خیابانهای خود دید و بوی خیانت به ناموس و خاک عزیز آذربایجان بلند شد و صد افسوس آنچه نمی‌باید می‌شد.

اما هر چه بود این جریان و این موج از دریای دل مردم آمده بود هر چند مارک‌هایی نظیر تجزیه طلب، دست نشانده و دست پرورده و... به آنها زده شد ولی آینده در صفحه‌های تاریخ فکرهای روشن وجدانهای آگاه را به قضاوت خواهد خواست.

و یادمان باشد چون در کشوری زندگی می‌کنیم که جزو کشورهای جهان سوم است و افکار مردم بازیچه‌ی دست دولتهاست، لذا نه این جریان، هر جریان دیگری نیز که شکل می‌گیرد اگر دولت اراده کند به راحتی با بدنامی‌های گوناگون مطرح می‌گردد، چنانچه روزی ستارخان را نیز تجزیه طلب می‌گفتند. سخنان را با این حرف پیشه‌وری که در هنگام بازگشایی فرقه در سالن شیروخورشید سرخ تبریز گفته به پایان می‌برم، وی به نقشه ایران اشاره می‌کند و می‌گوید: «تمام خواسته‌ها و حرفهای ما خارج از این نقشه نیست و در داخل سرحدات ایران است تکرار می‌کنیم من به استقلال ایران کاملاً علاقه مندم.»

در آخر باید بگوییم هر چند به قول احمد کسروی این انقلاب با پاکدلها آغازید و با ناپاکدلها به پایان رسید، سران فرقه نیز اشتباهاتی داشتند که برای جبران در ؟ شده بود.

منابع:

- 1- حسن نظری - گماشتگی بدفرجام
- 2- حاجی سیدمرتضی علم روحانی
- 3- عباس شاهنده، شماره 837 فرمان
- 4- ص 382، اعترافات سران حزب توده، ؟نگر.
- 5- ص 297 جامی «گذشته چراغ راه آینده است».

## جنبش مشروطیت در خوی

دینزآرانلی

نوع حکومت در هر جامعه، با درجه تمدن آن جامعه، و میزان فهم و دانش افراد آن ارتباط دارد. هر جا تمدن ضعیفتر بوده، استبداد شدت بیشتری داشته، و هر جا مردم با فرهنگتر بودند، به همان نسبت در اداره امور خود بیشتر مداخله داشتند.

در جوامع گذشته، حکومت مطلقه یک فرد یا یک گروه و طبقه برقرار بود و مردم حق اظهار نظر و چون و چرا نداشتند. در کشورهای متمدن با پیشرفت دانش و فرهنگ و بیداری تدریجی مردم و وقوع انقلابات متعدد، سرانجام حاکمیت ملی اساس حکومتها قرار گرفت. به این معنی که فرمانروایان باید برگزیده مردم و حقوق بگیر مردم باشند، و خود را خدمت گزار مردم و جوابگو در برابر مردم بدانند، و وظیفه خود را منحصرأ کوشش برای تأمین رفاه و آسایش عامه مردم و منافع ملت و کشور بشناسند.

در ایران، از اواخر عصر ناصرالدین شاه، نسیم بیداری وزیدن گرفت و بعد از مرگ ناصرالدین شاه، با نرمخویی و بیحالی جانشینش، و نفوذ مردان روشن بین اصلاح طلب در دستگاههای دولتی و تأسیس مدرسه‌های جدید، و انتشار روزنامه‌ها و کتابها، امواج بیداری نیروی بیشتری یافت و رخنه در ارکان حکومت مطلقه افتاد و به صدور فرمان مشروطیت در 14 جمادی الثانی 1324 انجامید. شرح جنبشهای مردم و برقراری مشروطیت ایران در تاریخها به تفصیل آمده، ما در اینجا به داستان انقلاب در یکی از کهن ترین و پرحادثه ترین شهرهای ایران، دارالصفای خوی می‌پردازیم، دیاری که از دو هزار و هفتصد سال پیش تاکنون یکی از سرسبزترین نواحی ایران شناخته می‌شده و در سایه آب و هوای بهشتی و زمین زرخیز و همت مردم پرتوان خود، از کانونهای دیر پای فرهنگ و زندگی بوده، و با اینکه در طی قرون و اعصار بارها به تاثیر مظاهر خشم طبیعت از سیل و زلزله یا کین و آذمیزادگان به کلی ویران و از صفحه زمانه محو گردیده، باز هم به اقتضای وضع طبیعی و جغرافیایی خود هربار از نو سربرافراشته و به همت ساکنان سختکوش خود از شور و نشاط زندگی لبریز گردیده است.

بالاترین انگیزه مشترك در سراسر ایران این بود که مردم ایران از خواری و سرشکستگی ناشی از شکست در جنگهای ایران و روس و عواقب عهدنامه ترکمانچای و از دست رفتن « هفده شهر قفقاز » و حقارت مسئولان کار در برابر سفارتخانه های خارجی خشمگین بودند و تحولی می خواستند که آنان را به عزت و سرافرازی ملی برساند.

در آن روزها مردم ایران معنی آزادی و مشروطیت و حاکمیت ملی را درست نمی فهمیدند. مشروطه خواهی در هر شهری رنگی دیگر، و شعارهایی دیگر داشت. به هر صورت با اعلان مشروطیت، جنبش انقلابی مردم در خوی هم شروع شد.

در خوی چون کارخانه و کارگری نبود، زمینه فعالیت مجاهدین انقلابی در میان دهقانان بود آنها این شعار را مطرح می کردند که: « زمین مال کسی است که روی آن کار می کند، و زمینهای مالکان باید میان کشاورزان تقسیم شود. » با این شعار دهقانان را به طرف فعالیتهای خود جذب می کردند، و به صورت فدائیان خود در می آوردند.

با اینکه در آغاز کار، سررشته مشروطه خواهی در خوی به دست مردانی معتدل ومیانه رو و خیراندیش بود اما خشن ترین چهره را داشت، و توأم با خونریزی و کشتار و مصادره اموال مخالفان بود حتی هرچه انجمن ایالتی تبریز مجاهدین خوی را به ملایمت و اعتدال دعوت می کرد هیچ گونه نتیجه ای نداشت. خشونت انقلاب در خوی از دو علت سرچشمه می گرفت: یکی اینکه تعدیات مالکین عمده که بیشتر آنها از خانهای وابسته به اقبال السلطنه، سردار ماکو و ملایان ثروتمند متنفذ بودند، خشم و کینه دهقانان و روستاییان را برانگیخته بود و مشروطه خواهی واکنش طبیعی اعمال آنها بود دیگر آمدن افرادی از خویها از باکو و تفلیس که در آنجا با عقاید سوسیال دموکراتهای روسیه « حزب لنین و استالین » آشنا شده بودند، ومفهوم انقلاب رادر خونریزی خلاصه می کردند، و خود را وارثان انقلاب کبیر فرانسه و مقلد کشتارهایی می شمردند که هنوز وجدان ملت فرانسه از یادآوری آنها شرمسار است و رنج می برد، و لنین و استالین با سرمشق گرفتن از آنها مرتکب آن همه فجایع شدند و خود سرمشق حوادث نفرت انگیزی در سایر نقاط جهان گردیدند. گذشته از آزادیخواهان خود خوی که از روی دل بستگی به کشور وتوده می کوشیدند میرزا جعفر زنجانی با چند تن مجاهد از قفقاز آمده و به پدید آوردن دسته مجاهد می کوشید.

در آن روزها سیاست محمدعلی شاه این بود که با شوراندن عشایر، و ایجاد قتل و غارت در روستاها و اطراف شهرها به دست آنان، مردم را از مشروطیت روگردان سازد و به لزوم قدرت خود و دولت مرکزی معتقد نماید. در اجرای آن برنامه به تحریک سردار ماکو کردها برای غارت به روستاهای مناطق شمال خوی تاختند

مرتضی قلی خان ماکویی (اقبال السلطنه) معروف به سردار ماکو، با منصب حکمرانی ماکو و سرحداری در مرز سه کشور قدرت نامحدودی داشت و خود نیمه پادشاهی بود. در روزهای اول جنبش وقتی دستور انتخاب انجمن به ماکو رسید، مردم ماکو به حمایت عزت الله خان خواهرزاده سردار، بر او شوریده و او را از ماکو بیرون کرده بودند که به قفقاز رفته بود اینک به تشویق دولت روسیه و به کمک کردها بازگشته از نو قدرت را به دست گرفته به ایجاد آشوب می پرداخت.

روسها در بازگرداندن سردار به ماکو ظاهرا استبداد محمدعلی شاهی را تقویت می کردند اما هدفی مهمتر و ژرفتر از آن نیز داشتند، و آن اینکه در اجرای سیاست اساسی دیرپای خود می خواستند با ایجاد آشوب و جنگ داخلی بهانه ای برای اشغال آذربایجان به دست بیاورند.

در رجب 1325 حکومت خوی به درخواست انجمن ولایتی عده ای سرباز به همراه عده ای مجاهد برای برقراری نظم در نواحی آشوب زده فرستاد. کردها به دستور سردار، سربازان را غافلگیر کردند و عدهای از آنان را کشته و عده ای را اسیر کردند آشوبگران که جری شده بودند به سکمن آباد و زورآباد و کلوانس و چند روستای دیگر را تاراج کردند و مردم غارت زده به خوی پناه آوردند.

به دستور انجمن، حیدرخان امیرتومان فرمانده دو فوج خوی که مالک زورآباد هم بود، مامور سرکوبی اشرار شد، و با عده ای داوطلب و مجاهد به سکمن آباد رفت در آنجا پیغامی از سردار به امیرتومان رسید که من این کارها را به دستور دولت می کنم، و برای اثبات ادعای خود رونوشت تلگرافی را که میرزا علی اصغرخان اتابک صدر اعظم وقت از راه تلگرافخانه خوی برای او مخابره کرده بود، فرستاد. امیرتومان تلگراف را نزد حکمران خوی فرستاد تا درستی و نادرستی

موضوع از تلگرافخانه تحقیق شود. مجاهدان که از جریان اطلاع یافته بودند به تلگرافخانه ریختند و متن تلگراف را از عباسعلی خان رئیس تلگراف گرفتند. میرزا جعفر خشمگین شد. از يك طرف متن تلگراف را برای انجمن ایالتی تبریز فرستاد که بلافاصله در روزنامه انجمن به چاپ رسید، و مایه هیجان شدید گردید. از طرف دیگر طبقات مختلف مردم را در توپخانه که محوطه ای در مقابل تلگرافخانه بود جمع کرد. و تلگرافهایی به شهرهای دیگر در تشویق آنها به مخالفت با اتابک مخابره شد.

روز 21 رجب 1325 (9 شهریور)، عبدالحسین میرزا فرمانفرما که از طرف اتابک به عنوان حکمران کل آذربایجان وارد تبریز شده بود، به انجمن ایالتی پیغام فرستاد که به خوی تلگراف کنند و بخواهند که این جنبش رها شود. در این حال به انجمن خبر دادند که اتابک به قتل رسید.

امین الشرع می نویسد: « بعد از رسیدن این خبر به خوی به جای اینکه دیگر مقصود حاصل آمده، هرکس پی کسب و کار خود رفته، و خیمه و خرگاه را برکند، ناگاه میرزا جعفر آمده و مردم را جمع کرده نطقی ایراد نمود، مبنی بر اینکه ما هشت فقره مطلب داریم و به مجرد قتل اتابک نباید متفرق شد. > برای جلوگیری از شرارت کردهای اقبال السلطنه، دو اردوی مرکب از سربازان فوجهای خوی و مجاهدان و افراد داوطلب شهر و روستاها گسیل گردید. در آن روزها فرمانفرما با موافقت انجمن ایالتی تبریز، يك هیئت شش نفری را برای رسیدگی به اختلافات و آشتی دادن مردم خوی و سردار ماکو به خوی فرستاد. این هیئت روز 3 شعبان 1325 با استقبال سردی وارد خوی شد. روز 4 شعبان، جنگ خونینی در سکمن آباد روی داد که بلندیهای مشرف بر لشکرگاه مجاهدان را گرفته بودند، بعد از سه بار زدوخورد اردو را تار و مار کردند. عوامل سردار به کردهای متعصب چنین تفهیم کرده بودند که مجاهدان بایستی هستند این است که سربازان اسیر را به ماکو دند اما مجاهدان را جابجا می کشتند.

میرزا جعفر زنجان که از خوی برای بازدید اردو رفت بو، جزء اسیرشدگان بود. بعد از جنگ یکصد و هفتاد و نفر مرد و زن، پیر و جوان داغ دیده که خانه و کاشانه خود را از دست داده بودند در کنار قلعه با سوزش تمام می نالیدند. در روزهای بعد، آنان را در کاروانسراهایی خارج شهر، و در مسجدها جا دادند و اعاناتی برای تامین زندگی آنها جمع آوری گردید. خوی غرق آندوه و ماتم و وحشت است بازار بسته و شهر تعطیل است. خانواده های سربازان و مجاهدانی که در اردو بودند اشک خون می ریزند خشم و هیجان سراسر شهر را فرا گرفته است.

این نگرانی هم هست که کردها به خوی حمله کنند، یا مجاهدان که دستشان به کردها و سردار ماکو نمی رسد، دست به کشتار کسانی بزنند که مخالف مشروطه بودند، یا به این صفت شناخته می شدند.

سر انجام ده تن به نمایندگی مردم خوی انتخاب شدند، و در 15 شعبان همراه هیئت میانجی به چورس عزیمت کردند و يك ماه در چورس ماندند در آن مدت، ده تن نمایندگان مردم خوی و چهار تن از خانهای سردار ماکو حرفهای خود را زدند و هیئت رسیدگی کرد، و آشتی نامه ای در 15 ماده امضا و مبادله شد. سردار ماکو 140 تن اسیران خوینی را آزاد کرد و تعهد نمود که خسارت روستاهای سوخته و تاراج شده و خونیهایی کشته گان را بدهد بدین ترتیب ظاهراً هختلاف شش ماهه مردم خوی و سردار ماکو پایان یافت. در رمضان 1325 هنوز هیئت در چورس بود که خبر رسید سمیتقو به دستور سردار ماکو روستاهایخویو سلماس را غارت کرده است به پیشنهاد انجمن خوی حکومت قطور را به سمیتقو دادند تا بلکه احساس مسئولیت کند و از شرارت و تاراج و کشتار دست بردارد! در همان روزها، 63 تن مجاهد دیگر از قفقاز وارد خوی شدند.

در ربیع الاول 1326 مخبرالسلطنه هدایت که مردی میانه رو و متمایل به مشروطه بود، به جای فرمانفرما به حکمرانی تبریز آمد اما نوبت او 40 روز بیش نپایید در 23 جمادیاول 1326 (2 تیر ماه) محمد علیشاه مجلس را به توپ بست و دوره جدیدی از قدرت نمایی او آغاز شد که در تاریخ به استبداد صغیر معروف است. و این هشت ماه بعد از حوادث خوی بود.

عین الدوله به سمت فرمانفرمای کل آذربایجان و سپهدار تنکابنی به سمت رییسکل نظام آذربایجان انتخاب شدند و در 21 رجب (28 مرداد) به تبریز رسیدند و جنگ میان نیروهای استبداد و آزادیخواهان آغاز گردید.

حکومت خوی به سردار ماکو تفویض شد. سردار 200 سوار دولتی همراه تیمورخان سرتیپ آگری بوجاقي به خوی فرستاد. سواران ماکو در همان روز اول

دو سه نفر از مجاهدان را در کوچه و بازار تیر زدند. سران اصلی مجاهدان از شهر گریختند و کسانی که خطری برای خود احساس نمی کردند، یا پای فرار نداشتند در گوشه و کنار پنهان شدند.

اندکی بعد سردار، عزو خان (عزت الله خان) سالار، خواهرزاده خود را به حکومت خوی فرستاد. عزو خان جوانی بی باک، خونریز و سنگدل و دیوانه ش بود. ملایان شهر را فرا خواند، و فتوای قتل مشروطه خواهان را از آنها گرفت و اعلام کرد که مجاهدان دستگیر شده را دم توپ خواهد گذاشت.

روز اول نوبت میرزا آقابالا بود. او 25 سال داشت و پیش از انقلاب منشی حجره حاجی حسن تاجر باشی بود. حکومت به مقتضای این فتوا اول میرزا آقابالا را دم توپ آتشین بر بسته، و به اشغال شراره باروت بدنش را در هوا متلاشی کرده، بنداز بندش جدا کرد. بعد از وی میرزا حسین طیب (سراج الحکما) شبانه در زندان سم خورد و حسرت بر دل جلاد استبداد گذاشت که از این نوع آدم کشی فجیع لذت می برد. این دو فاجعه دلها را به درد آورد حتی مستبدان هم از جنایات جلاد استبداد دل آزرده و خشمگین شدند به این سبب بود که قتل دو مجاهد ماکویی نهانی انجام گرفت.

از اواسط شعبان، نصرالله خان امیر امجد قراضیاءالدینی (برادر نمو خان ایلخانی) که در تهران توقف داشت، و به فرمان محمد علیشاه به حکومت خوی و سلماس منصوب شده بود، وارد خوی گردید و میرزا محمد علی خان حسام دیوان را به حکومت سلماس فرستاد.

در این روزها که کشمکشها بین مجاهدان و مستبدان همچنان ادامه داشت عساکر عثمانی با اغتنام فرصت و استفاده از آشوبهای داخلی، روستاهای کره سنلو در غرب سلماس را اشغال کردند و تا دو سه سال بهره مالکانه ومالیات دینی آن نواحی را وصول می کردند اندکی بعد سعدالله بیگ شهیندر عثمانی، به بهانه محافظت از شهیندرخانه گروهی سرباز با دو افسر به خوی آورد، که تا آغاز جنگ جهانی و استیلای روسها بر خوی در این شهر بودند.

با پیروزیهای مشروطه خواهان در تبریز، شب 13 ذیقعد (17 آذر) خوی به دست مجاهدان به سرکردگی قوچعلی خان یکانی فتح شد. و امیر امجد ماکویی شبانه به ماکو گریخت. حاجی میرزا ابوالقاسم امین الشرع روایت می کند: «به خوی خبر رسید که جمعی از مجاهدان به کاروانسرای ابووغلی آمده و رؤسای ایشان قوچعلی خان و هادی خان گرگری و حاجی جبار خویی هستند و این جماعت برخی از تبریز آمده، ولی اغلب از اهل یکانات جمع شدند و در اول بیش از چهل پنجاه نفر به خوی خبر ندادند.

حکومت خوی امیر امجد ماکویی هرگز باور نمی کرد که این جماعت اندک بتوانند به شهر هجوم آورند تا اینکه یک شب، جماعت از ابووغلی حرکت کرده، اولاً به دیزج دیز آمده و جمع کثیری هم از آنجا به ایشان ضمیمه شده، ساعت شش از صبح رفته بی خر بر سر شهر آمده و از داخل شهر هم جماعتی که طرفداران و هواخواهان ایشان بودند یکمرتبه قراولها را اغفال کرده دروازه ها را باز کرده جماعت سواره و پیاده داخل شهر شدند. نزدیک شش و نیم صبح ود که صدای شلیک تفنگها و بمبها و های وهوی مردان و خروش لشکریان مانند صدای رعد یکمرتبه در شهر پیچید و شور محشری رپا گردید.

حکمران شهر چون حالت شهر را دیگرگون و بخت را واژگون می بیند و فرار کردن وجهه همت خود قرار داده حتی رختهای خود فرصت حمل پیدا نکرده، از غایت هول وهراس به جای گذاشته و بگذشته است.

بعد از افتادن خوی به دست مجاهدان، انجمن ایالتی تبریز برای برقراری حکومت قانونی در خوی امیر حشمت قره جه داغی (ابوالحسن نیساری) را که از آزادیخواهان بنام بودرھسپار خوی کرد.

همزمان با آمدن امیر حشمت، به حکومت خوی حیدر عمو اوغلی انقلابی معروف حرفه ای به خوی آمد، و اختیار مجاهدان را به دست گرفت، و فرمانروای واقعی شهر گشت.

بعد از تسلط مجاهدان بر خوی سواران ماکو که از سلماس عقب نشسته بودند، به ریاست عزو خان در شمال شرق خوی اردو زده بودند و سردار هر روز دسته های تازه ای به کمک آنها می فرستاد کردهای شکاک هم به ریاست سمیتقو به دستور اقبال السلطنه از طرف قطور خوی را تدید می کردند، خانهای ماکو به بهانه جنگ مشروطه و استبداد از هیچ ظلم و فسادی کوتاهی نمی کردند.

خوی مرز آزادی و استبداد بود، و روزهای حساسی را می گزاند در آغاز کار حیدر عمو اوغلی نامه هایی ه اقبال السلطنه و سران عشایر کرد نوشت و آنها را به رفع دشمنی و کینه و آشتی کردن با مشروطه خواهان فرا خواند.

پیداست که ثمری نداشت و نیروهای استبداد نقشه نابودی مجاهدان را می کشیدند کردهای سردار به منظور قطع رابطه خوی با تبریز و جلفا به روستاهای شرق خوی تافتند. مجاهدان سوار و یاده به کمک شتافتند. در این جنگ 500 تا 600 تن از دو طرف کشته شدند.

حمله اصلی نیروهای ماکو به روستاهای بزرگ فیرورق و بدل آباد انجام گرفت. این بار حیدر عمواغلی تمام مردان مسلح شهر را برای جلوگیری فرستاد حمله ماکویها به فیرورق با شکست روبرو شد. فردای آن روز کردها به بدل آباد حمله کردد زدو خورد خونینی در گرفت دو سه روز بعد به محله و رباط تاختند رباط را گرفتند و شهر را محاصره کردند و بیش از 15 روز آن را در محاصره داشتند. حیدر عمواغلی که مردی آزموده و هوشیار بود دقیقه ای در حفاظت شهر غفلت نمی کرد و هر شب شخصا تنگچیان و کشیکچیان برج و بارو را وارسی می کرد. در اواخر زمستان 1327، سراسر روستاهای شمال خوی در دست کردها و خانهای ماکو بود شکور پاشاخان در هاشیه رود، حمدالله خان سالار در وشلق، نموخان ایلخانی و عزوخان در قز قلعه اردو زده بودند. در بیرئن شهر فقط روستاهای فیرورق در غربیه دست مجاهدان بود که میر اسدالله قراغینی از آن دفاع می کرد، و در سعدآباد اردویی از مجاهدان تشکیل شده بود که در آن عده ای از مجاهدان عثمانی به همراه عده ای از ارمنیها حضور داشتند.

در 16 صفر 1327 (18 اسفند) 500 سوار از اردوی سعدآباد به قصد حمله به صوفیان و گشودن راه تبریز عیمت کردند مجاهدان از نیمه شب در چند گروه از رودخانه قطور گذشتند، و خود را به کنار روستای هاشیه رود که به دست ماکویها بود رسانیدند. هنوز آفتاب ندمیده بود که درگیری آغاز شد ابتدا پیروزی با مجاهدان بود. با رسیدن نیروهای تازه نفس استبداد ورق برگشت و شکست در صفوف مجاهدان افتاد. از طرفی دیگر مشروطه خواهان در چهرگان نیز محاصره شدند و بعد از اندک زدو خوردی، سواران آنها خود را نجات دادند اما پیادگان که بیشتر آنها اهل ارومیه بودند تا آخرین نفر به دست نیروهای استبداد جان سپردند، و تا ماهها بعد امواج دریاچه پیکرهای کشتگان را به ساحل می انداخت.

از آن طرف در ماکو هم دهقانان شوریدند و حمدالله خان سالار تیر خورد. سرانجام سردار عزوخان را با کلیه سواران از خوی به ماکو فرا خواند. با برقراری آرامش در خوی امیر حشمت از خوی به ارومی رفت، حیدر عمواغلی هم به دستور حزب اجتماعیون عامیون باکو خوی را ترک کرد. بعد از رفتن امیر حشمت و حیدر عمواغلی، و بعد از آنکه با خلع محمد علیشاه مشروطیت در شهرهای دوردست استقرار یافته بود کار خوی به دست انجمن ملی بود.

منابع:

تاریخ خوی؛ دکتر محمد امین ریاحی  
تاریخ مشروطه ایران؛ احمد کسروی

## علامه محمد تقی جعفری

آیدین اصغرزاده

استاد محمد تقی جعفری در سال 1304 شمسی در شهر تبریز چشم به جهان گشود. نخستین آموزشها را نزد مادرش فرا گرفت. خانواده استاد علی رغم اینکه از نظر اقتصادی در سطحی پایین بودند از نظر صفای معنوی و اخلاقی جایگاه رفیعی داشتند.

دوران کودکی استاد به دست و پنجه نرم کردن با هیولای فقر می گذرد. استاد پس از شش سال درس خواندن، به دلیل مشکلات مالی، تحصیل را ترک کرده و به اتفاق برادر بزرگترش به مدرسه طالبیه تبریز رفته و مشغول فراگیری علوم اسلامی می شود. تامین هزینه زندگی، استاد را ناگزیر از این می کند که صبح ها تحصیل کرده و بعد از ظهرها کار کند. استاد در سال 1319 شمسی در حالی که فقط 15 سال داشت راهی تهران شد و ضمن سکونت در مدرسه مروی تحصیلات خود را پی گرفت. پس از آن استاد تهران را به مقصد قم و پس از آن نجف ترک می نماید تا به کسب علم اشتغال یابد. استاد در سن 23 سالگی به درجه اجتهاد نایل آمد. ایشان در طول عمر پربرکتشان از محضر استادانی چون آیت الله سید ابوالقاسم خویی و همچنین آیت الله شیخ مرتضی طالقانی بهره فراوان جسته است. از کارهای بزرگ علامه می توان به

شرح نهج البلاغه امير مومنان علی (ع) اشاره کرد که بحق از گنجینه های جهان علم و دانش و معنویت به شمار می رود. علامه جعفری به عرفان و به خصوص عرفان مولانا و شمس تبریزی توجه وافری داشت که حاصل آن نگارش چندین کتاب در این زمینه است. اثر در خوری که استاد از خود در این زمینه برجای گذاشته است شرح و تفسیری است که بر مثنوی معنوی نگاشته است. استاد در این زمینه می فرماید: می دیدم که این کتاب در فرهنگ ما مطرح است و جایگاه ویژه ای دارد. از طرف دیگر آن را در عین داشتن مضامین عالی و بلند و دارای اشتباهات و تناقضاتی یافتیم. از این رو فکر کردم این کتاب که جایگاه ویژه ای در فرهنگ انسانی دارد و به آن مراجعه و استناد می شود، باید از نظر روشنفکر شیعه مورد تفسیر قرار گیرد تا مقداری از افراط و تفریط ها زدوده شود....

برخی از آثار استاد علامه بدین قرار است: حیات معقول، فرهنگ پیرو و فرهنگ پیشرو، مولوی و جهان بینی ها، از دریا به دریا (کشف الابیات مثنوی در چهار جلد)، گزیده افکار راسل، حیر و اختیار، فلسفه علم، زیبایی و هنر، عرفان اسلامی، اخلاق و مذهب، فلسفه و هدف زندگی، طرح ژنوم انسانی و ... استاد از حافظه نیرومندی برخوردار بود به طوری که نزدیک به صد هزار بیت شعر از بر داشت. استاد ضمن لحاظ نمودن زحمات و سختیهایی که غرب در راه پیشرفت علم و تکنولوژی متحمل شده و حساب آن را کاملاً با هستی شناسی و معارف انسانی الهی جدا کرده و جهت اثبات ادعای خود با فیلسوفان متعددی از غرب مناظره کرده است. از جمله می توان به مناظره ای که استاد با برتر اندراسل فیلسوف بزرگ غرب در سال 1342 انجام داده است که در روزنامه اطلاعات وقت به چاپ رسیده است اشاره کرد. درباره ویژگیهای شخصیتی و اخلاقی استاد آورده اند که همواره از غرض ورزی و لگد مال کردن شخصیت دیگران دوری می کرد و در تحمل عقاید دیگران مثال زدن بود. چنانچه همیشه نام فیلسوف انگلیسی "برتراند راسل" را اگر چه با آرای وی موافقت نشان نمی داد و همانطور که ذکر شد با وی مناظره نیز کرده بود- با احترام و ارج زیادی یاد می کرد.

شگرد استاد در نقد منصفانه است. با اینکه به تقاضای محمد تقی شریعتی پدر معلم شهید دکتر علی شریعتی و ایشان مدتی را در محضر استاد به شاگردی پرداخته است، ایشان حتی در مقام استاد و پاسخ منفی را نثار کسانی می دارد که خواستار اظهار نظر کتبی استاد در مورد عدم صلاحیت دکتر در طرح مباحث دینی بودند. حتی در اواخر عمر در بیمارستانی در شهر لندن به فرزند خود - که اظهار کرده بود مایل است به سفر حج برود - نصیحت می کند که تا حج دکتر شریعتی را نخوانده ای حج مرو... سرانجام این دانشمند بزرگ که به دلیل سرطان ریه در کشورهای مثل نروژ و انگلستان مورد مداوا قرار گرفته بود به علت سکتة مغزی در 25 آبان سال 1378 به لقاء الله پیوست. روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

این همه تعبیر گوناگون که در تعبیر ماست در نهایت جز جمال واحدی معنایش نیست صد هزار انگشت ایما گریز آید ز آستین مقصدی غیر از هلال نیر یکتاش نیست

## بابا صفري و تدوين تاريخ دارالارشاد

مژگان دورنما

در تاريخ ملت آذربايجان كم نبوده اند انسانهاي بزرگي كه به فرا خور وضعیت و شرایط خاص زماني خود خدماتي بس بزرگ به ملت خود کرده اند. دلاوري ها و رشادتهاي فرزندان اين ملت در دفاع وصیانت از ارزشهاي والاي فرهنگي آذربايجان چه در صفوف نبرد نظامي عليه توطئه چيان و دشمنان نام مقدس آذربايجان و چه در صفوف درهم تنیده آزاد اندیشان كه تنها سلاحشان قلمشان بود. هنوز در اذهان عموم ملت باقي مانده است. رمززنده ماندن قهرمانان واسطوره ها و وقایع مربوط به يك ملت در وجود تاريخ مستند و جامع آن است و اين رسالت عظيم بر عهده تاريخ نويساني متعهد است. تاريخ پرافتخار اردبیل " دارالارشاد" كه در گذشته غالبا در مركز دايره سياست و اقتصاد روز کشور قرار داشته و دفعات متعدد حتي مسير تاريخ ايران را عوض کرده است، با قلم زرین

" بابا صفري " مرد شماره يك اردبيل در دوران خود ثبت گردید . قبل از وي تاريخ مدوني درباره اردبيل وجود نداشته است ايشان جزو اولين شخصيت هايي است كه نوشتن تاريخ منطقه را در سطح ايران آغاز كرد و بعد ها طبق روال ايشان ديگر شخصيت هاي فرهنگي مناطق مختلف ايران نيز شروع به تدوين تاريخ شهرهايشان کرده اند . مرحوم بابا صفري در سال 1299 در محله اوچدوكان اردبيل دیده به جهان گشود در چهارده سالگي به مکتب رفت و سپس در نزد ميرزا حسن خوشنويس قرآن را فرا گرفت تا بالاترين مقطع تحصيلي ممکن در اردبيل ( کلاس نهم ) درس خواند سپس به تبريز رفته و دانشسراي عالي را با رتبه اول سپري کرد با اين رتبه امکان ادامه تحصيل را يگان در تهران را کسب کرد اما به خاطر پدر و مادر پيرش به اردبيل بازگشت در اردبيل به عنوان دبیر دبیرستان ( پور اندخت ) اردبيل و نيز مدرسه سوري شروع به کار کرد پس در کنکور دانشکده حقوق قبول شد و در مدت سه سال دوره ليسانس را گذراند بعد از فراغت از تحصيلات دانشگاهي به اردبيل باز گشت و اينجا نقطه شروع فعاليت هاي فرهنگي بابا صفري است در سال 1328 به عنوان معاون فرهنگ اردبيل به کار مشغول شد. وي در اين دوره دست به انتشار اولين مجله تاريخ مطبوعات اردبيل با نام " مجله فرهنگ اردبيل " زد . مرحوم مهدي بازرگان با ارسال نامه اي از تلاش بابا صفري در انتشارچنين نشریه وزين تقدير مي کند . تاسيس اولين کتابخانه عمومي در ميدان سرچشمه و احداث چندین مدرسه از ديگر فعاليت هاي او بود . وي در روند ملي شدن صنعت نفت ( 1329-1330 ) تلاش فراواني کرد . در حمايت از جنبش مصدق روز اول تيرماه 1330 ميتينگ با شکوهي را در حياط مدرسه صفوي بر پا کرد و قطعنامه ميتينگ را به دکتر مصدق ارسال داشت . وي بعدها هزينه سنگين اين کار را پرداخت .

فعاليتهاي وي از چشمان دقيق و قدرشناس مردم اردبيل به دور نماند . کسبه و اصياف اردبيل با حمايت دانشجويان اردبيلي مقیم تهران در آبانماه 1331 ، زماني که وي مدير مدرسه ابوريحان تهران بود به تهران آمده و از وي خواستند تا سمت شهرداري اردبيل را قبول کند . خود مي گوید : من موضوع را با مادرم در ميان گذاشته ايشان مخالف بودند اما من استادي داشته ام به نام دکتر " صديق نوري " که در آن موقع وزير کشور بود که مرا احضار کردند و گفتند : من پدر معنوي تو هستم و تو نبايد محبت مردم اردبيل را ردکني با اين که احراز پست مديرکل اداره فرهنگ تهران براي وي مسجل شده بود در پانزدهم آبان 1331 دعوت مردم اردبيل را لبیک گفت و عازم اردبيل شد خود مي گوید : من يك معلم بودم و کلاس در س من حالا به اندازه شهر اردبيل گسترده شده بود م من بايستي در آن کلاس بزرگ تدریس مي کردم وي از همان ابتدا دست جيره خواران سلطنت بانام منتفذين شهر را کوتاه کرد. از آنجا بود که تحرکات آنان نيز براي از ميان برداشتن اين مدير مردمي و دلسوز آغاز شد که در نهايت به 28 مرداد 1332 معتل شد با شنيدن خبر کودتا منفذين شهر با تحريك رئيس شهرباني وقت که به شرايخواري و فساد اخلاقي معروف بود . قصد جان باباصفري و خانواده اش را کردند که باز هم مردم قدر شناس به فرزند جزم خود پناه دادند . هر چند که به گفته خود ، مادريش در اثر ضربه روحي وارده در اين ماجرا دق مرگ شد . از جمله اقدامات وي در دوره شهرداري اردبيل تاسيس صندوق تعاوني براي کارمندان شهرداري در خواست رسمي از صاحبان کارگاههاي صابون پزي ، آسياب موتوري ، دباغي و ... براي انتقال تاسيسات کارگاههاي خود به محل مناسبی در خارج شهر براي کاهش آلودگي هوا و تغيير نام بعضي از محلات اشاره کرد

بروز اختلاف سلیقه سياسي بين انجمن شهر و شهردار مشکلات فراواني به بار آورد با انحلال انجمن شهر در فروردین 1332 مرحوم بابا صفري مستقلا به انجام وظائف خود پرداخت و باعث پيشرفت و آباداني روز افزون شهر شد که از جمله اين فعاليتها مي توان به تغمير پلها ، برق رسانی محلات ، ايجاد بلوار در ساحل رودخانه باليقلو و ... اشاره کرد . سوابق درخشان و صداقت کاري باباصفري باعث شد تا از سوي اداره تعليمات متوسطه به رياست کارگزيني و اعتبارات آن اداره منصوب شود در سال 1344 به عنوان معاون سازمان اوقاف به کار خود ادامه داد و در سال 1350 با پيوستن حج به سازمان اوقاف به عنوان رئيس حج کشور منصوب شد و تمامی اين خدمات صادقانه به دولت ايران در سال 1358 با بازنشستگی اش پايان يافت اما فرزند ساوالان همچنان با قلم خویش به اعتلاي فرهنگ اين مرزوبوم پرداخت . وي دوران بازنشستگی اش را در کشور سوئد در کنار فرزنداناش که در آنجا مشغول به تحصيل بودند سپري کرد . جلد سوم و چهارم مهمترين کتاب او يعني " اردبيل در گذرگاه تاريخ "

محصول این دوران است . سه جلد کتاب اردبیل در گذرگاه تاریخ تا کنون چاپ شده است و جلد چهارم در دست چاپ می باشد . این کتاب ارزشمند در سه دهه اخیر مهمترین و کاملترین منبع مطالعاتی محققان تاریخ اردبیل بوده است . حاج بابا خان مجاهد اردبیلی، تاریخ مشروطه و آزادی خواهی ملت بیدار اردبیل، با قلم اوزنده شد و جان گرفت و در تاریخ ماندگار شد . جلد اول این کتاب در سال 1350 منتشر شد که به شیوه روایتی به تبع دیگر تاریخ نویسان این دوره نوشته شده است در این شیوه مؤلف هیچگاه منابع مورد استفاده خود را نقد نمی کند . و درستی یا نادرستی مطالب منقول خود را به گردن راوی می اندازد گهگاه در فصولی از کتاب به ویژه فصل مربوط به دموکرات به صورت محدودی به شیوه تحلیلی به مطلب پرداخته اند . با این شیوه می توان مشخص کرد که اصطلاح آریایی که در روایت کاذبی آمده اصطلاح جدیدی است که غربی ها در یکصد سال آخر وارد قاموس تاریخ کرده اند و در هیچ یک از متون تاریخی و ادبی کشور که به زبان فارسی نوشته شده از ابتدا تا اواخر دوره قاجار این چنین اصطلاحی وجود ندارد و مشاهیر و نویسندگان و مورخان ما از آن بی خبرند ( عادل ارشادی فرد ، آوای اردبیل ) این کتاب به دلیل نبود منابع کافی از دوره قبل از اسلام ، از دوره بعد از اسلام آغاز می شود عمده ترین منابع باباصفر فتوح البلدان بلاذری ، تاریخ یعقوبی ، تاریخ طبری ، مروالذهب مسعودی ، تجارت الامم ابن مسکویه و تاریخ کامل ابن اثیر است . اوج موفقیت استاد در تدوین و تالیف بخش تاریخ معاصر و به ویژه تاریخ مشروطیت اردبیل و تاریخ فرقه دموکرات آذربایجان است . در جلد اول کتاب می نویسد : آذربایجان به قول خود یکی از نویسندگان قدیم ارمنی که در قرن 4 میلادی می زیست دو پایتخت داشت یکی اردبیل و دیگری گنزک یا شیز قرون اسلامی که امروزه به نام تخت سلیمان خوانده می شود قیام زنان اردبیل به عنوان بزرگترین واقعه سال 1314 ق یکی از بخشهای کتاب است که به چگونگی آن اشاره می شود . اختلاف دو عالم بزرگ آن زمان حاج میر صالح و آقا میرزاعلی اکبر از ورود آقا میرزا علی اکبر به اردبیل آغاز گشت و تا سال 1319 که سال در گذشت حاج میر صالح بود ادامه یافت و شهر را از اتحاد و یگانگی برای تامین حوائج عمومی بازداشت حاکم از حاج میر صالح حمایت می کرد و تلاش مریدان حاج میرزا علی اکبر به ثمر نمی رسید میرزا علی اکبر می خواست قدرت و نفوذ خود را در دستگاه اداری افزایش دهد و این آرزوی تمام مریدان وی بود در سال 1314 ق روزی جمع کثیری از زنان در حالیکه چادرهای خود را به کمر بسته و دامن آنها را پر از سنگ نموده بودند به پیشوایی شیر زنی به نام " بیگم پاشا " از محله سلطان آباد براه افتادند و پس از آنکه بازار و دکانها با تهدید و ارباب مجبور به تعطیل کردند . راه قلعه را در پیش گرفتند . سربازان درهای قلعه را بستند و آتش گشودند و چندین نفر را کشتند قیام را دفع کردند سربازان که از فولادلوها بودند مدتها از ترس انتقام کسان مقتولین به شهر نمی آمدند قیام زنان بزرگترین واقعه آن سال جلوه کرد مردم شعرهایی از آن حادثه ساختند :

حکم ایله دی بیگیم پاشا کل انا شا و فراشا  
سیزقلعه نی باسون داشا من بازارا گنئیم گلیم  
چاخچوریمی گنئیم گلیم      بیر شین کاباب بیئیم بیگیم

چنین نهضتی در گذشته زنان این شهر و حتی نقاط دیگر ایران تا آن موقع سراغ نداریم و برای اولین بار شرکت بانوان را در یک امر سیاسی و اجتماعی در عصری که سه ربع و قرنی پیش از آزادی زنان ایران است در این شهر ملاحظه می نمایم . در جلد سوم علاوه بر بیان رویدادهای اجتماعی که در جلد اول و دوم فقط به آنها اشاره می رود ، از تعلیم و تربیت فرهنگ و هنر تفریحات سالم ، علما و دانشمندان اردبیل هم سخن به میان آورده و در زمینه کشاورزی ، دامداری ، صنعت بازرگانی و نیز تاریخچه طب و بهداشت در این سامان مطالبی عنوان کرده است . باباصفري علاوه بر کتاب ارزشمند اردبیل در گذرگاه تاریخ تالیفات دیگری نیز داشته است از جمله يك قرن تقویم تطبیقی ، ترجمه قرآن مجید ، جغرافیای جهان اسلام ، چهارده جلد کتاب درسی دبیرستان .

باباصفري در سن 83 سالگی در سال 1382 دار فانی را وداع گفت مراحل مقدماتی انتقال پیکر ایشان از کشور سوئد به ایران و اردبیل داده شد و طی مراسمی با شکوه پیکر ایشان از میدان عالی قاپور تا آرامگاه مفاخر اردبیل تشییع شد این آرامگاه به پیشنهاد اعضای هیئات انتخاب محل تدفین در نظر گرفته شد تا بدین وسیله با انتقال چهره های بر جسته علمی و فرهنگی و تاثیر گذار بر تاریخ اردبیل به این مکان آیندگان قردردان زحمات گذشتگان پر افتخار خود باشند در حال حاضر فیلمی از زندگی استاد توسط شرکت سروش اردبیل

در حال ساخت است از دست اندرکاران تهیه این فیلم به خاطر کار ارزشمندشان تشکر می کنیم .  
منابع :

- اردبیل در گذرگاه تاریخ جلد 3، 2، 1
- آوای اردبیل - سال هفتم شماره 212 - عادل ارشادی فر
- آوای اردبیل - سال هفتم شماره 208 -

## ابوالقاسم نباتی

علی اصغر محمدزاده

بیراوزون مودت آنا دیلیبندنه یازیب اوخومانین یاساق اولماسی و دیله باغلی اولان باشقا سویه لرده چالیشماغین ایمکان سیزلیغی سبب اولوب که بوچاغدا یاشیبان آذربایجانلیلار اؤز کئچمیش دبلرله، کولتور لری ایله، آنادیللرینده یارانمیش اثر لرله و بویوک یازیچی لار و شاعیر لرله چوخ تانیس اولسونلار ائله کی چو خلو اثر لر ایلر بویو تانینمیش قالمیش و یا بیرآرا دیلره دوشندن سونرا خاطر لردن سیلینیب و شاید ده تانینمیش آرادان گتتمیش اولوب. آذربایجاندا 19 -جو عصرده یاشیبان بیربویوک و گؤرکملی شاعیرکی شعرلری دیلدرده اولاراق بعضا افسانه لریمیزده گیریپ اما اؤزو اونودولویدور سید ابوالقاسم نباتی دیر. اونون دوغوم تاریخی قطعی بیلنمه بیر اما چوخلو احتمال 1812 جی ایله آنادان اولماسیندادیر. تبریزده دیوان نباتی آدیله چاپ اولونان مجموعه ده ه.ق 1191 ده آنادان اولماسی یازیلیمیشدیر. آذربایجانین جنوبوندا قاراجاداغ ماهالی نین "اوستتیبین" قصبه سنیده آنادان اولموشدور آتاسی سید محترم اوستتیبینی آدیله تانینمیش بیر روحانی ایدی. سید ابوالقاسم "خان چویانی"، "مجنون"، "مجنون شاه" و "نباتی" تخلصلریله شعر یا زاراق شعرینین گوجو و میللت آراسیندا یایغین اولماسین بئله توصیف ائدیر: «میدان عشق ایچره سگیرتدیم آتی مسخر ائله دیم روم وهراتی» شاعرین نباتی و خان چویانی تخلصرینی سنچمه سینین نبات آدیندا بیر قیزا محبتی و بیر مدت چویانلیق ائتمه سیله با غلیغی وار دیر. «مجنون دئییرلر آدیما اما نباتی ام دایم ایشیمدی کام آلیرام من نباتدان عالم بیلیرکی من بیرم متصل نبات ال چکمشیم اوسن دین آب و نباتدان بناتینین بیر پارا شعرلری بیزیم ائلیمیزین آراسیندا ائله بئر اچمیش کی اونلاری هئچ بیر زامان اونوتماق اولماز. البت کی هر آذربایجانلی «آپاردی سنلر ساران» ماهنیسی له تانیشدی نباتی بو شعر ده بئله سؤیله بیر: «گئدین دئین خان چویانا گلمه سین بو ایل موغانا موغان باتیب ناحاق قانا نباتی بیر پاک سیرت انسان کیمی بیر خاص حقیقتی آختاریر اما هئچ بیرطریقت ده اونو تاپمایاراق درین حوزن ایله بئله سؤیله بیر: جانا اود ووردوم اؤزوم، پروانه لردن کوسموشم تا که مجنون اولموشام دیوانه لردن کوسموشم بیرغلط سوزدورکی دبیر گنج اولور ویرانه لرده گنج یوخ ویرانه ده، ویرانه لردن کوسموشم حاصلیم اولدو تجریدن ندامت توشه سی ایندی اول باش آغیردان، افسانه لردن کوسموشم خانیمانیمدان منی سالدی نباتی دربر عقله باخ مجنون کیمی بیگانه لردن کوسموشم نباتی نین شعرلرینین اساس قهرمانلا رینین بیر اوز یئرینی، قیمتینی بیلن گؤزلدیر. بودا بیرقوشماکی شاعیر اوندان آذربایجانین اثلات قیز لارینی درین بیر تانیشلیقلا و صف ائدیر: «با شینا اورتو بدور ترمه آبی قاشلاری با شلابیب ناز وعتابی آمان ساقی، گتیر اول می نابی بوجلادین قیلینچیندان الحذر بوننجه ندگیزدیر، بوننجه گؤزدور بوننجه لاله دیر، بوننجه اوز دور برننجه شکر دیر، ننجه سؤز دور نه بئله لعل اولور نه بئله گوهر نباتی بحر طویل ساحه سینده ده قلم چالمیشدیر. بیر نمونه سیننی نظر دن کئچیردک: «سنی من ای مه انور نجه تعریف فیلم یوخدی شیبهون بولطفات بوشرافت بوجهان اوزره پری حورلر اولمز نه بیم قالمیشام عاجر بو و جاهت

بوملاحتده زليخا نه دي. ليلي نه دي. عذرا نه دي. سلمانه دي.  
بالله كي اوزون تك اولا بيلمز گول حمرا ها ئيله يوخدي قدون تك چمن دهرده  
بیر سرو دلارا و نه شمشاد و نه عرعر نه صنوبر هانی زولفون کیمی سونبول»  
نباتینین و فات تاریخی، دوغوم تاریخی کیمی دقیق بیلینمه بیر و 1862 دن  
1873 نجو ایله قدر یا زلیبیدیر نباتی عومرون آخیر لاریندا اوشتیپینه قایتیمیش و  
اوردا وفات ائدییدیر و مزاری دا اوردادیر. سوندا نباتی نین شعریندن بیر با  
شقانمونه:

«نه مدت دیر من بیچاره یارب یار سیز قالدیم      یوزولدو رونقیم داغیلدی  
اوپرگار سیز قالدیم  
کیمه اظهار ائدیم دردیم هانی بیر محرم اسرار  
غمگساریم یوخ عجب غمخوار سیزقالدیم  
غم هجرانه یا نذیردین منی ای چرخ دون بسدیر  
آلاهین دئییم، اقرار سیز قالدیم»  
قاینقلار:

- 1- تار یخده ایزقویان آذربایجا نلیلار
- 2- آذر بایجان ادبیات تار ریخینه بیر با خیش

## ایشیقلی پنجره لر

مرتضی حسنعلی زاده

پنجره نین اوستونه سپیلن دولو یاغیش، گندیکجه آزالیردی. قارا بولودلارین  
هارایبندان داها بیر اثر قالمیردی. یاغیشین دامجادامجا سسی. اوتاغین ایچینده  
کی گوللری اوینادیردی. احمدین آناسی، اوسته کی بالاجا پنجره نین تاین  
آجدی. سینه سین قاباغا وئرب، بیردرین نفس چکب دئدی " احمد اوغلو، باخ  
هاوانین گؤزل لیگینه، نه گؤزل توپراق اییسی گلیر " احمد گؤزلرینی  
اوغوشدوروردی، آنا سینین دوداقلارینا گؤز تیکدی. یاسمن خانیم ( احمدین  
آناسی )، احمدین باخیشلارین چوخ ایری تانییردی. احمدین سایننا گئدی، اونون  
پاناقلاریندان اویدی. احمد ده اوزون، آناسینین قوجاغینا سالیب دئدی: "  
آناسی ده پنجره نین قاباغینا آپارمنده توپراقین گؤزل عطرینی دیورام.  
احمدین بیئدی یاشی واریدی. اما کیشی کیمی دانیشیقی و اونون گؤزل  
سؤزلرینه گؤره، محله نین اوشاقلاری، احمدی چوخ سئویپ اونو اؤزلرینه  
باشچی ائله میشدیلر. احمد ایله آناسی بیر بالاجا حیط ده یا شیبیر دیلار.  
اونون آناسی یوخیدی. نجه دفعه لر آناسیندان، آناسینین اولما ماغیندان  
سؤال ائتمیشدی، اما آناسی یا سؤزو دئیشمدیرمیشدی یادا سونرا هرشیی  
سنه آنلادایم دئمیشدی. بو سئوال احمدین فیکرین اوزونه آلیب اونو راحت  
بوراخمیردی. پنجره نین قبا غیندا، آناسی له دایانمیشدی و گؤزلرینی  
یاغیشین بالاجا دامجالارینا تیکمیشدی. ائولرینین قاباغینداکی توپراغدان  
چیخان لاله لر، قیرمیزی قان رنگینده اولان گوللر، چوخ گؤزل منظره  
پاراتمیشدیلار. توپراغین ساری رنگی و لاله لرین قیرمیزی رنگ لری ائله بیل  
کی بیزه ساری گل سسی وئریردیلر. او آندا احمد آناسیندان سوروشدی: " آنا!  
بولاله لری هاردان گئیریپ، حیط ده اکمیسن؟ آناسی درین باخیشلا احمده  
باخیب، جاواب وئرمدی. اما گؤزلرین لاله لره تکیب، اونلاردان گؤز گوتورموردی.  
احمد سوغوسون بیرداها تیکرار ائندی. آناسی اونا باخیب، اللرین احمدین  
خرمارنگینده اولان توکلرینه چکب دئدی: اوغلو، مدرسه نین وقتی، گچیر.  
گت ال- اوزنوسرین سوویایله یو، گؤزلرینده کی بیغیشان شیرتیغلاری،  
اونلاردان آل. یوخسا ایستیرسن شیطان اوزوو یالاسین می؟!  
احمد دئدی: آنا، منیم سئوالیما جاواب وئرمدین.

یاسمن خانیم احمدین باشینا بیر بالجا تیققیلتی چالیب، دئدی: تنز اؤل  
مدرسه نین وقتی کچیر. ایسته میرسن کی موعللیم سنی ایاق اوستونده  
ساخلا سین؟

احمد بیلیردی کی چوخ سوروشماغین، داها فایداسی یوخ. اوزون سو باشینا  
یئتیشدیریب، ال یوزون تمیز لیب اوتاغینا گلدی. آناسی هله ده پنجره نین  
قباغیندا دورموشدی و لاله لره باخیر دی. احمد یاواشجا سسله دی " آنا؟"  
یاسمن خانیم یوزون دوندردی. گؤزلرینه دولان یاشلاری، اونلاردان آلدی. احمد  
بیلدی کی آناسی بیر شئی اوچون آغلا بیر. یاسمن خانیمین گؤزلری قیب

قىرمىزي اولموشىدى . احمد دە دئدى گل اوتور، چاي چۆرگەن يە. سن گرگ كى بۇيوك بىركىشى اولاسان. گل گۆزل اوغلوم . ايكىسى بىر ليكده، چاي چۆرگەن باشىندا اوتوردولار . ياسمن خانىمىم ال ائدى. ساماوارىن اوستوندىن چايدانى گوتوردى و احمدىن ايسىتكانىن قىرمىزي رنگده گولاب چاينان دولدوردى . احمد هله دە اناسىنىن گۆزلىرىنە باخىردى . اناسى هئچ اونا باخمىردى . ايسىتكانىن اىچىنە . اوچ دانا قند سالىدى ، اونو قاتىشىدىردى . بىردن احمد اۋزون ياسمن خانىما ياخىنلاشدى، دئدى : " اناجان ، سنى بۇيوك اتانىن جانى ، دە گىن ندىن منىم سۇالىما جاواب وئرمىسن ؟" اناسى ، احمدىن شىرىن دىلىنە گولومسە يىب ، احمدى اۋز يانىندا اوتورتىدى، اونا محبت گۆزىلە باخدى. او آندا گۆزلىرى پىچرە نىن اوتايىندا اولان لاله لرە ساتاشدى .

\*\*\*\*\*

اوتاقىن اىچىندىن هئچ بىر سس گلمىردى ، اما اونون اورە گىنىن چىرىنماسى ، طبل سسى كىمى . ياسمىنىن باشىغا گىرىپ اونون بىنىن دولانىردى . اۋزون ساما واردان اۋزلاشدى. آزا قالمىشىدى كى سو قاينا سىن. بىرداها اۋزون پىچرە نىن ياخىنلىغىنا يىتىشىدىردى. پىچرە نى هوو توموشىدى . قوناق اوتاقىنىن اىچى خوش گوروشموردى . ياسمن بىر بالاچا دلىك دن اوتاقىن اىچىنە گۆز سالىدى. حاجى غولام كى شىهرىن بۇيوك اداملارنىدان بىرىسىدى اۋزخانىوادە سى له، اونلارنىن ائولرىنە گلمىشىدىلر . سوپون قاينا ماسى ، ياسمىنى اۋزونه گتىردى. تئز اۋزون ساماوارا يىتىشىدىردى. چايدانى گوتوروب ، چاينى دملە دى . ايسىتىردى اۋزون بىر شىئىننىن فىكىرلىندىرسىن ، اما اولموردى . قولاقلىرىن ايتىلدىمىشىدى كى اناسى چاغىرماق هامان ، تئزدن چاينى آپارسىن . قىزىم ! چاينى گتىر ، اناسى دئدى . اورە گى داها يگىن چابالاماغا باشلادى . چاينى يانىغا قاچىپ، ايسىتكىنلارنى داغ عطىرلى چاينان دولدوردى ، مجمعى نىن اىچىنە دوزوب ، درىن نفس چكىندى سونرا ، اوتاقا سارى يولا دوشىدى . اوتاقىن قايسىنىدان اىچرى گىرمىكده حاجى غولام چىك چالدى. اونونان بىرلىكده خانىمى سى و قىزى القىشلايدىلار. ياواش ياواش اۋزون حاجى غولامىن قاباغىنا يىتىردى . اونون قاباغىندا اىلىپ ، دئدى : بوپورون حاجى غولام. گولش قاياخ بىر ياسمنە باخدى ، دئدى : به به بوچاينىن ايشمە گى وار. اللرىن آغرىماسىن گۆزل گلىنىم . ياسمن دئدى : ساغ اولاسىنىز . چاينى سىرە خانىمىن قاباغىنادا توتدى . محبوپە نىن دە قاباغىنا توتدى . اونلاردا چاينى گوتوردولر، ياسمن اللرىن آغرىماسىن دىپە دىپە اىنچە اىنچە اوغلانىن قاباغىنا ياخىنلاشدى. ايرىلدى چاينى اونوندا قاباغىنا توتسون . اوغلان باشىن آشاغى سالىپ ، باشىن قوزامىردى . محبوپە اوغلانىن قىچىندىن تىققىلتي چالدى ، ياواش دئدى : احمد

احمد، باشىن بوخارى قالىخىزىپ . قارا گۆزلىرى له ، ياسمنە باخدى . ياسمن يىرىندە قوروموشىدى بىلمىردى بو نه حالت دىر ، اما احمدە باخابا اوريى داهادا يگىن چىرىنىدىرى. ائىلە اولموشىدى كى بىلمىردى چادراسى باشىندان دوشمىكدى . احمدىن گۆزلىرىندە بىر هئىيت . بىر اىگىدىكىمى باخىش وارىدى كى ياسمىنى تىترمگە سالمىشىدى. سرو بويولو بىر اوغلان كى ياسمىنى آغاچ كىمى قوروموشىدى. نىچە لىظه لر بىرىلرلىنە باخىردىلار . ياسمن چاينى احمدىن قاباغىنا توتدى . بوپورون احمد ياسمنە باخابا چاينى گوتوردى اللرىن آغرىماسىن . بوياخشىلاردا احمدىن اناسى " سىرە خانىم" سىسلە دى : ياسمن !! ... گلىنىم گل بىر اوتور يانىمدا . سنى گۆرچك گورورم . ياسمن اۋزونه گلىپ ، چادراسىن باشىغا قالىخىزدى . پوزون چۇندردى ، گتمگە باشلادى . احمد گۆزلىرىنى يىنى دن يىرە سالىدى اوآندا ياسمن بىرداها دۇندى . احمدىن گۆزلىرى هىچ فىكىرىندىن چىخمامىشىدى . احمدده قىزا فىكىرلىشىردى . اوتاقىن اىچىندە داها بىر سس اشىدىلمىردى . احمد ايله ياسمىننى فىكىرلىرى ، اوتاقىن اوستونده ، اونلارنى باشلارنىن اوستونده، گنت قايتدايدىلار.

\*\*\*\*\*

شىهرىن مىدانىندا چوخلو جماعت يىغىشمىشىدى. ائلە كى اۋ بۇيوكلىكده مىداندا، داها بىر چوپ سالماغا، ئىرقالمىردى. جماعت خىيانتدا، ائولرىن دامىندا، ايوانلاردا سىخىش سىخىشلىقدا دورموشىدولار. مىدانىن وسطىندە كى گىردە سكى دە نىچە دانا كىشىك چى، دورموشىدولار. اونلارنى يانىندا ساينى دان چوخ كىتاب يىغىمىشىدىلار. سكى نىن دورە سىندە دە كىشىك چى وارىدى. هر بىرىسى نىن دە ائىندە، « برنو » تاپانچاسى اولاراق، جماعتى سكى يە ياخىنلاشماقدان، اوزاق ساخلىرىدىلار. جماعت هئچ بىلمىردى ندىن بىرىلە كىتابى مىداندا يىغىلار. آخى كىتابلار

چوخ درين واؤنملي كيتابلاردان ساييليرديلار. داها جماعتين چوخيدا بيلمه سئيدى، شهرين عاليملري بوكيتابلاري چوخ آغير تانييرديلار. هابله اونلاري گؤتورمك اوچون، جماعت بيريرينين باشيندان آتديليرديلاركى، او كيتابلار ياخينلاش سينلار. اما كشيك چي لر، اونلارا امان وئرميردiler. قاباغلن آداملاري، اوزاقلاديب . داها چوخ ياخينلاشاني، تاپانچالارينين دالي سينان چيريرديلار. احمد ائولريندن چيخميشدي كي اوزون آتاسينين توكانينا يئتيرسين. ميدانا ياخينلاشا ياخينلاشا، گوردوكي جماعت چوخليخجا ييغيشيب واؤنون آتاسي دا ميدانين بيرگوشه سينده، شهرين نچه دانا بؤيوك باشلاريندان دانيشيققادي . اينجه اينجه اوزون اونلار ياخينلاتدي كي بيلسين نه خبردي. «بيزگرك قوريموق بوكيتابلاري يانديرسينلار. بونلار بيزيم ايلك كولتوروموز، بؤيوك بيلم و ادبياتيميزدي. بونلار اولماسا، داها ائيلييه بيلميه چييك اوزوموزون باشيميزي يوخاري ساخليايق» : حاجي غولام دئدى.

حاجي محمد كيتاچي، حاجي غولامين سؤزلرين ايري تانيريب، دئدى: « منيم قارداشلاريم، من اوز گؤزيم ايله گوردوم كي هانسي كيتابلاري گوتوردولر، فارسجا كيتابلاريله ايشلري يوخيدي، يالنيز توركجه كيتابلاري آييرديلار، گتديلر.»

آيدين شهرين بؤيوك عاليملريندن بيريسى دئدى: « بوسيرادكي گنديري، من فيكر ائيليرم بو بيربالاجا ايش دئيل، بومملكتين باش يئرلريندن قيلينيپ كي توركو كيتابلارينين هاميسي يانديرسينلار. ياديزدا اولسا، نچه آي بوندان قاپاق، مدرسه لرين هاميسي سيندا قانون كنجيرديلكي اوشاقلار، داها توركي دانيشماسينلار، توركي اؤخوماسينلار. هاميسي سي گرك فارسجا اوخوسون، فارسجا يازسين و فارسجا دانيشسين. »

بوراجان كي ماحمود قلمچي ساكيت دايانميشدي، دئدى: « امان ريضاخانين ايندن كي باشيميزا هر نه اؤيون ايسترسه گتيرهك »

هامي اونون سايينا چوندي.

دئدى: «بولداشلار، ايندي بوسؤزلرين دانيشماغين فايداسي بوخودور. بيزگرك كي آغيللي بير فيكركي قلاق. بيز نه قدرده دانيش ساق، كيتابلار ياناجاقلار، سونموياجاقلار. اونلار ياناجاق و بيزيم اوره گيميز كي هئج، بيردوني غير تيميز ياناجاق. بيزيم بو بوكلريميز ايشلئيب بونلاري بيزلره ساخليبييلار، اما بيز ائيلييه بيلميريك بونلاري بيزدن سونرا گلنلره ساخليايق؟!»

ماحمود عمي ايزلدي: « بيزگرك كي چوخدان بله ايشه دوشموش اولايديق، قورماياديق ايش بورايا جاتسين. دوزدي وقت گنجييدي، اما هله ده بول وار، بير ايشيق وار!»

احمد بيردن دئدى: « نه ايش قيلماق اولار؟»

بويركلرين هاميسي سي، احمده سايي چؤندولر. حاجي غولام سوروشدي: « اوغلوم، سن ها وقت گلدين كي بيز بيلمه ديك؟ .

احمد دئدى: « نچه ديقه اولار. »

ماحمود قلمچي سؤزلرينين دالي سين توتدي: « بيزگرك قورماياق كيتابلار يانسين. »

احمد سوروشدي: « آخي بيربله كشيكنين، بيز نه سيرادا كيتابلاري قورتاراق؟»

ماحمود عمي بيرگولومسه دي: « اوغلوم، احمد، من دئمه ديم كي گرك اوزوموزو اؤلومه وئرك يادا اوزوموزو اودا سالاق، بلكه گرك قالان كيتابلاري بونلارين ايندن قورتاراق. » نفسين دئشيركن، دئدى: « بونلار ايستيرلركي بيزيم كولتوروموزو، بيزيم بيلميميزي، بيزيم دونيالارچا تاريخيميزي يانديرسينلار، بيزگرك كي نه كيتابلاري، بلكه بونلاري ساخليايق.»

بو بوكلرين هاميسي سي بيريرلرينه باخديلار. ماحمود عمي نين سؤزلري چوخ درين سؤزيرديلر.

ماحمود عمي دئدى: « آما بو بير آغير ايشدي. گرك كي هاممي ليخجا بو يولا آياق قوياق.»

احمد دئدى: « بونلارين هاميسي سي دوز، آما نه ايش گورمه لييك؟ »

بوسؤزلرده، شهرين بو بوكل دارقاسي ميدانين سكي سينين اوستونه چيخيب، كورينگينين آلتيندان بيرمكتوب چيخارديب واوونو اؤخوماقا باشلادي. او دئدى كي ريضاخانين وئرميش امرينه گؤره، بوندان بله آذربايجانين هئج ماحاليندا، توركجه اوخونماياجاق و مدرسه لرده توركجه اؤيرديلميه جكلر.

اونون سؤزلري قورتارانلان سونرا، بيركشيكيچي اينده اود وورولموش آغاجي كيتابلار ياخينلاتدي. جماعتدن هاراي قويدى. اودين ايشيقي، گؤزلرين قاباغيندا اوينايايدي، اما هئج بير آدام ياخين يئرميردير. احمدين گؤزلري قان رنگينه چونموشدور.

ألما آغاجىنىن آلتىنداكى ياپراقلار، قوپ قورو اۆلموشدولار. اۇنلارنىن ايچىندەكى « رز » گۈللىرىن كولو، ھەدە ياشىللىقلارنى اۆزلىرىنە ساخلايمىشىدىلار. كۆزۈن ايچىندە اۇلان گۈللەر اينچە اينچە سولماقدايدىلار. آخى ھاۋا سۇيۇخلايمىشىدى. كۆزۈن يانىدا اۇلان دامىيالى گۈلدانلار، حۇيۈزون قىراغىناچا چكىلمىشىدىلار. ياسمىن حۇيۈزون يانىداكى تىختىن اوستوندىن آشاغى يىنىدى ۋاۋونون اوستوندىكى اۆرتۈگى يىغىشىدىدى، ھاۋا قارانلىقلاشماقا باشلامىشىدى. « ياسمىن قىزىم، آلمالارى حۇيۈزدان چىخارت، يوياندان سونرا اونلارنى سىلفچەنىن ايچىنە قۇي. اوستونەدە بىراۆرتۈك چككى سولماسىنلار. » گۆزل خانىم دىدى.

« باش اوستە، آنا : ياسمىن دىدى. اۆرتۈگى اىندە ، آشاغى اوتاقا آتدى. حۇيۈزون طرفىنە قايتىدى ۋالما لارى يوماغا باشلاىدى. قىرمىزى آلمالار حۇيۈزون ايچىندە ، آي ايشىقىنىن آلتىدا ايشىلىدىرىدىلار. ياسمىن اونلارغا باخدىقچا، دونيالارغا سۆزلەر اۋرەگىندىن كىچىردى. اۇ اولدۇزلى گىجەكى احمدىن خانوادەسى اونلارنى اۋرەگىندە گىلمىشىدىلار يادىنا دوشىدۇ. احمدىن باخىشى، او ۋاقتكى قىرمىزى آلمانى سىدىن ايچىندىن گۆتۈردى ۋياسمىنە باخدى... قىرمىزى آلمالارنى بىرىسىنى گۆتۈردى، گۆزلىرىنىن قاپاغىنا توتىپ، اوندان سونرا اۇنو اىيلمەگە باشلاىدى. بوفىكىرلردە، عاطىفە، ياسمىننىن بالاجا باجىسى حىطە چىخدى. ياسمىنى گۆرمك ھامان، اىلدى گۆزۈن قىراغىندان بىربالاجا داش گۆتۈردى، اونو حۇيۈزون ساپىنا آتدى. سويون شاپىلىتىسى ياسمىنى اوياندىردى. عاطىفە گۈلەگۈلە ياسمىنە ياخىنلاشدى، دىدى: « گورورم وورولموسان اۋزۈو درە سالمىسان »

ياسمىن آلمانى سويون ايچىنە آتدى. اۋزون يىغىشىدىدى، آلمالارى يوماغاباشلاىدى. عاطىفەدە يانىدا اوتوردى. گۈلش قاپاق اوندان سۇروشىدى: « ياسمىن، احمدى چوخ سئورسىن مى؟ » عاطىفە ياسمىندىن اوچ ياش بالاجايدى. اۋزون اۋندورت ياشى ۋارىدى. ياسمىن اۋنادىدى: « عاطىفە، سىنە بوسۆزلەر گىلمە يىپ. » عاطىفە دىدى: « خان باجى، اۆلمويا احمدە سۆزۈنمىش اولاسان » عاطىفە بوسۆزى دىمىدە، ياسمىن اياغىنىن سورتىگىسىن چىخارتدى، اونو اىنە آلىپ، عاطىفەنىن ساپىنا آتدى. عاطىفە گۈلەگۈلە اۋزون قىراغىچكىدى، اونو دىمىدى. ياسمىندە دوردى عاطىفە قووالاسىن. عاطىفەدە آياقى ۋارىدى، ايكىسىندە بۇرچ آلدى، قاچماقا باشلاىدى. ياسمىندە اۋنون دالىسىجا. گۆزل خانىم پنجرەنىن اوتايىندىن، ايكى قىزلارنى باخىردى. بىر آھ چكىدى، دىدى: « ياسمىن ھەدە بويومورويىدى. سىنىن اورگىندىن گىلەر اۋنو بو تىلىكىدە ارە ۋىرەسن؟ »

جىغىرى اىستىكانى، مجمىنىن ايچىندىن گۆتۈرە رك دىدى: « بىرىسىكى ياسمىن اوشاق دىيىر، اۋنيدىنى ياشى ۋار. ايكىنچىسى احمد بىرايگىد جاۋان دىر، بىركىشىدىر. شىھردە ھركىمدىن سۇروشاسان، اۋنو ياخشى اوغلان تانىيىرلار. او محبتلى بىراوغلاندى. سىن ھارادان بلە بىرگۆزل جاۋان تاپاچاقسان! ھە؟ »

گۆزل خانىم دىدى: « آخى ياسمىن ھەدە ھىچ بىرىشنى باشارمىر. اوھەدە ائىلىيە بىلىمىر اۋزون يىغىشىدىسىن. » « ندىن، ۋاللاھ مىكى گۆرورم ياسمىن ائوبىن ايشلىرىندە ياخشىدىر، ياخشى يىمك پىشىرىر، ياخشى ائوبىن تىمىزلمە گىندە چالىشىر،... سىن نىمەسىن آرگۆرورسىن؟ » جىغىردىدى.

گۆزل، بۇزون پنجرەدىن چوندىرىپ، جىغىرىن ساپىنا باخدى. گۆزلىرىندە بالاجا گۆزل ياشلار دۆلموشدولار. دىدى: مىن اىستەمىرم ياسمىن مىندىن ايرىلسىن. او نىمىم بىردانا قىزىمىدى. « بونلارنى دىئەدئىيە جىغىرىن ساپىنا گىمگە باشلاىدى. » مىن اونو پامىق ايچىندە بويوتمىشىم، قورخورام ارە گىندىن سونرا، ائىلىيە بىلمىسىن دۆرسون. » جىغىرىن پانىدا اوتوردى.

جىغىر بىربالاجا گولومسەدى، « گۆزل، ياسمىن ائىلەدە بالاجا قىز دىيىل. او سىبىرلى بىرقىزدى، اونون ادبى، اونون ۋىقارى ھراوغلانى آلا تار. مىن فىكرائىلمىرم اۋزون ايتىرسىن. اوندان سونرا اوگىندىن سونرا، عاطىفەكى ۋار. اودا سىنىن قىزىدى. سىن تىك قالمازسان. » جىغىر آقا چايىن قالانىن دا اىستىكانا بوشالدا بوشالدا دىدى: « بىردەكى احمد ياخشى اوغلاندى. اۋنون ائىلىيە چوخ چوخىدى. ياسمىنىدەكى سئور. اۋزوم بىلە سىنە تاپىشىرارامكى ياسمىننىن محبتلى اولسون. »

گۆزل خانيم الين قوردي سينه سينه دئدى: « آما من قورخورام. اوره گيمده  
بىرسيخىلتى واركي قويمور منده راضى اولام.»  
جعفر دئدى: « هئج ناراحات اولما. اوزوو چوخ سيخماكي آغىرگونلر يميزده وار.»  
گۆزل خانيم، گۆزلرينين بالاجايشلارين، چرقدنين اوجونان سىلدي.  
بوسوزلرده، ائشيك دن بىرقيشقير ماسسى گلدي. ايله كي ائوين اوتاقلارين  
دولاناندا سونرا، اونلارين قولاقلارينا يئتيشدي.  
گۆزل خانيم باشينا چالدي. واي اوشاقيم دئيه دئيه، دوردي اوتاقدان ائشيكه  
قاچدي. جعفر آغادا اوزون پنجره نين قاباغينا يئتيشدي. عاطيفه حويوضون  
قاباغيندا، اللرين قارنينا قۇرموشدي، « هاي هاي » گولوردي. ياسمن ده  
جيم چىلاق، حويوضون سويرنون ايچينده اوتورموشدي، گولوردي. سىغىر چىقلار  
آما آغاجينين شاخه لر ينده، چىغىرما قدايدىلار.  
\*\*\*\*\*

ساعات دو ققوز يارما ياخىنلاشيريدي. احمد يين آتاسى ياواش ياواش ايسته  
يىردىلر توكانين قايپىسين باغلاسىنلار و ائوه ساري يوللانسىنلار. توكانين  
قاباغيندا جماعت ائولرينه ساري گئتمك دئيدىلر. صابىر، حاجى محمد  
كىتابچى نين شاگيردي، اوزون حاجى غولامين توكانينا يئتيشدي. احمد اطله  
دانيشاندا سونرا، حاجى غولامين سايننا گئتي اونون قولاغينا اينجه سسىله،  
بىرسوز دئدى. حاجى غولام احمد سايى چوندي، دئدى: « احمد اوغولوم،  
بىرايش قاباغى گليب. سن توكانى باغلا، ائوه ساري گت. منده اوزومو تزيكده  
يئتيرم.» سونرا صابىرايله بىرليكه توكاندا چىخدي.  
احمد باخابا قالميشدي...  
آردى وار

## در دلشمه: آناديل

يازان: ي. ياشار

اورگيم توتولوب. بىرمدت دىر فىكرىمى بىر موضوع اوزونه مشغول ائديب.  
فىكىرلشديكجه، درديم آرتير.  
كىلاسلاردا، اؤرتمنلر (اوستادلار) دن سورغو سوروشا بىلميرم، نه به ؟  
بىر عىللىتى اوزومه اعتمادي ميم اولماماغي اولسادا، اؤنملى عىللىتى ياخشى  
فارسجا دانيشا بىلمه مزليگيم دىر.  
- دىلداش لار يما باخاندا، گورورم اونلاردا چوخ سورغو سوروشا بىلميرلر  
ائله عىللىتى ده، فارسجاني اوز دىللىرى كيمي ياخشى دانيشمامالاري  
بىلميرم.  
يالنىز سورغو سوروشماق دئيب. باشقا اؤرنجىلرله آز دانيشيلار، آما اوز  
دىلداشلاري ايله سئودىكلرى قدر دانيشيلار. بىر نره، بىلى يورد دا بىر قىسمته  
ايشلرى دوشنده، هله هله راضى اولمورلار اورا يا گندلر، نه كي فارسجا  
دانيشماق آغىر گلير، اوزللىكله، بىرسوز قاباغا گلسه، اوز حاقلارن آلماقدا  
چتىنلىكه اوزله شىرلر، فارسجا دانيشماغي داوام وئرمك، داها چتىن گلير.  
كىلاسلاردا، سورغو سوروشا بىلمه ينده، اؤرنمه يين سوزلري، باشا  
دوشمورلر باشقالارلا دانيشا بىلمه ينده، علاقه لري اونلارلا چوخالمير.  
اوز اوزومه دئيبم، اگر اوز يوردوموزدا، بىلى يوردا گندسئيدىك، داها چوخ قاباق  
اولاردىق، چوخ يولداش تاپاردىق، چوخ ياخشى وراحت جاسينا اورك  
سوزلر يميزي دانيشا بىلردىك، اؤرتمنلر يميزدن (اوستادلار يميزدان)  
سورغوسوروشاردىق، بىراداره يه گئندى، دانيشىغىمىز يين فىكىرىنده اولمازدىق.  
پس نه بىز اوزوموزو چتىنلىكه سالىب، فارسى بىلى يوردا گلميشىك، اوز  
شهر يميزده قالماميشىق؟ اوزومون باره سينده، ايسته ميشم ياخشى، چون  
ايمكانلى، اعتبارلى بىلى يوردا گلم. چوخلار ييندا ئله بىر قىصدي اولماقلا رىنى  
فىكر ائديرم.  
ئله بىر مسئله، يالنىز اؤرنجىلر يين باره سينده دئيب. چوخلو تورك جماعت  
واركي، آيرى شهرلردن بورا يا گلپلر، گلپلر بوردا ايش تاپسىنلار، نه كي اوز  
يوردلار ييندا بوردا اولان ايمكاناتى گورمورلر.  
اونلار نه جور اوز بويوك باشلاري ايله دانيشىب، حاقلار ينى ايستىرلر، بىر نره  
گئندى، سوزلر يين نه جور دئيبلر، نه كي چوخلار يين ساوادلاري بوخورد؟  
عىللىت نه دىر؟ نه اوچون اوز يوردلار ييندا كوچورلر، اوزلر يين چتىنلىكلر ينى

چوخالديرلار؟ اگر اؤزا ۆلكه لرینده، اؤز آنا يوردلاریندا، اؤز ديللرینده دانیشان يئرده اولسايدیلار، چوخ شاد، سئوینچ اینسانلار ایدیلر، نیه کی اؤز ایسته دیکلرینی یاخشی دئییه بیلرک ایدیلر. شاید بو، ائله بیر اؤنملی مسئله نظره گلیمه، اما بونلارین روحو تاثیرلرینی و اونون داليجا اخلاقیاتدا تاثیرینی و اونا گؤره ده گونده کی یاشايشدا تاثیرین نظره آلساق، بونون اونملی اولماغین باشا دوشه جه ییک . اوراجان کی ائشیتیمیشم و بیلنلر دئییلر، عیلتی، مملکتین امکانلارینین بیر سطح ده بؤلونمه مه سی و اونلارین مرکزده بیغینماسی دیر. اقتصادی، اجتماعی، فرهنگي- ایمکانلار مساوی شکیلده بولونسه یی، نه احتیاج وارا یی من و باشقا اؤیرنجیلر بورا گلک ، نه احتیاج وارا یی ایشه گؤره، چوخلاری بورایا کؤچه لر. بونلاردان داها چوخ درده گتیرن مسئله، جمعی ارتباطی وسیله لرین، خالقیمیزین دیلینده اولما ماغی دیر.

بیزیم مملکتین یاریسی اولما سادا، لاپ آزی اوچدن بیری تورک خالق یی دیر. بونلار چوخدان بری، اؤز یوردلاریندا، اؤز ديللرینده اولان پروقراملار حسرت قالمیشلار. اینقیلابدان قاباق کی تورکجه دیلینده کیتاب، درگی و گونده لیگین یاینماسی چوخ چتین ایدی: اینقیلابدان سونرا، تورکجه دیلینده کیتابلار، درگیلر و گونده لیکلرین یاینماسینین راحتلانماسی نا گؤره، بیزیم ضیالیلاریمیز وسا و ادلی قشیریمیز ائله بیلدیله اؤز ديللرینده، سؤزلرینی دئسینلر، اوخوسونلار. آما بیلیریک کی خالقیمیزین چوخو ساوادسیز ایدی، حتی تحصیل ائدن قشیریمیزده تورکجه یازیب اوخوماغا عادت ائله مه مکلرینه گؤره، چتینلیکله راست گلیردی. آما تلویزیون ایله رادیونون تاثیرینی هامیدا، یاخشی بیلیریک. بونلاردا خالقیمیزین دیلینده دئیل ایدی. چوخ آز پروقراملار تورکو دیلینده اولوردو و بیلیریک کی بونون اثری ده آز اولار.

رادیو و تلویزیون جامعه ده بیلیمگین سطحینی یوخاری آپارماقدا، چوخ اؤنملی رولو وار.

بوعصرین، « ارتباط عصری » آدلانماسینیندا عیلتی، ائله ارتباطی وسیله لرین دونیادا بوراخان تاثیر، اولبیلر. بیر ساوادسیز فارس شخصی نظره آلساق، اونون تلویزیون ایله رادیودان آلدیغی تاثیرلری گؤره جه ییک، نیه کی ساوادسیز اولدوغونا رغما، اؤز ديلین کی باشا دوشور، ائله بونا گؤره ده رادیو تلویزیون علمي ، اجتماعی ، سیاسی ، فرهنگي ، هنري ، رواني و باشقا زمینه لرده کی پروقراملاریندان فایدا لانا بیلیر و بونون یاشايشیندا تاثیر چوخ اولور ، اونلارین چوخو آموزشی پروقراملاری اثرینده ، یاشايشین دیشیر ، دوندریر ، آما بیزیم خالقیمیز ، رادیو تلویزیون کیمی اؤنملی رسانه دن ، اؤز ديلینده اولما ماغینا گؤره ، فایدا لانا ما دی . چوخلو سؤزلر اؤیرنه بیلر دی اولما دی . بیزیم جامعه ده ، خانواده لرده اوز وئرن ناراحتچیلیقلارین عیلتی ، آگاهیلیغین آشاغی اولماغی دیر. تلویزیون رادیونون دیرلی فیلم لریندن ، آموزشی پروقراملاریندان فایدا لانا سایدیلار ، چوخلو مشکللرین قاباغی آلینار دی . بونلاردان علاوه ، اؤز ديللرینده فیلم ، موسیقی ، یاریش ، هنری ، فرهنگي پروقراملار گؤرسیدیلر نه قدر روحیه لر آچیق و شاد اولار دی . آما حیف بئله اولما دی و اینقیلابدان سونرا دا خالقیمیز اؤز فرهنگینی ، تاریخینی ، هنرینی ، ... تانیمایندان قالدی . ایندی ده چوخلو ساوادسیز خالقیمیز وار کی ائله بیلیملر اؤز مملکتلرینده ، اؤز سرمایه لریندن خرج ائدرک ، بئله بویوک امکاندان فایدا لانا لار . استانلارین اؤزلرینه عایید اولان شبکه لرین قورولماسی خالقیمیزا اومود وئردی ، بوندان سونرا اؤز ديللرینده فیلم ، آر دی جیل پروقرام ، موسیقی ، ... گؤره لر آما گؤروروک بو شبکه لرده نچه ساعات اولان پروقراملارینین یاریسی اؤز ديللرینده دئیل . باشقا پروقراملاریندا اؤز جذبیه سی یوخدو . هردن آر دی جیل جذبیه لی پروقراملار اولاندا ، خالقیمیزین اونا ماراقلانماسی و اوندان چوخ چوخ استقبال ائله مه سی آیدین اولور . بیلیمیرم بوسؤزلری کیمه دئیم . قصدیم بوردا گتیرمکدن ، یالنیز اوخویانلاری فیکره سالماق و ضیالیلاریمیزی ، بیلنلریمیزی بویکی مسئله نین آرادان قالدیرماق اوغروندا چالیشماغا چاغیرماق ایدی .